

الكلام اللطيف

شرح فارسی بر تصريف

تالیف

سید محمد جوادی دینی تبریزی

مؤسسه نشر و مطبوعات حادق





# الكلام اللطيف

في

شرح التصريف

تأليف

سيد محمد جواد ذهني تهراني

# الكلام اللطيف

سيد محمد جواد ذهني تهراني

۱۳۶ صفحه

چاپ اول

تاريخ نشر: دي ماه ۱۳۶۷

ناشر: نشر حاذق

حروفچيني: واژه

چاپ: امير

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

کلیه حقوق طبع و نشر محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا  
لَيَقُولُونَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا  
الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ  
وَمَا يَسْمَعُونَ  
إِلَّا ذِكْرًا لِّعَالَمِينَ



حمد و سپاس پروردگار عالم را سزد که کافه اشیاء را لباس هستی پوشانده و در بین آنها انسان را بعنوان موجود کامل و اشرف خلایق معرفی فرموده است و از امتیازات و ویژه گیهای اینموجود نعمت بیان است که حقتعالی در قرآن شریف از آن بعبارت «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» یاد کرده است بواسطه این نعمت عظمی بسیاری از ترقیّات و حوائج بشری حاصل و از مرحله قوه بفعل می رسد لذا این معنی همواره مورد عنایت انبیاء و اولیاء و در سطح مادون علماء و دانشمندان بوده و پیوسته درصدد تکمیل و اصلاح آن بوده و بهمین منظور تألیفات و تصنیفاتی که در پیش برد این هدف مقدّس دخیل بوده تنظیم و برشته تحریر درآورده اند که از جمله آنها کتاب «التّصریف» در فنّ صرف می باشد که از قدیم الاّیام طالبین علم و دانش درصدد تعلیم و تعلّم آن بوده و از آن در زمره کتب مقدّماتی استفاده می نمودند این کتاب با صغّر حجمی که دارد مشتمل است بر مطالب اصلی و اتمّات علم صرف و چون رساله ای است با الفاظ کم و در عین حال حاوی معانی و مطالب پربهاء و با ارزش و از طرفی نوعاً حضرات طلاب مبتدی بآن اشتغال دارند این بی بضاعت طیّ درخواستهای متعدّد که از وی گردید که شرحی بفارسی بر آن نگارد لاجرم اجابت را لازم دیده و وجیزه ای در آن برشته تألیف درآورده و نامش را «الكلام اللّطیف فی شرح التّصریف» نهادم امید است که قارئین عزیز حقیر فقیر را از دعای خیر فراموش نفرموده و در اثناء مطالعه اگر بغلط و اشتباهی برخوردند با قلم عفو آنرا اصلاح نمایند در اینجا وظیفه خود می دانم که از زحمات طاقت فرسای فاضل محترم جناب آقای محمّد حاذق فرمدیر محترم انتشارات حاذق که در تنظیم و صفحه آرایی و طبع و نشر این کتاب متحمّل زحمات فراوانی شده اند تشکر نموده و توفیق روزافزون ایشان را از حقتعالی خواستار شوم.

سید محمّد جواد ذهنی تهرانی



## هذا كتاب التصريف

متن: **إِعْلَمَنَّ أَنَّ التَّصْرِيفَ فِي اللُّغَةِ التَّغْيِيرُ وَفِي الصَّنَاعَةِ تَحْوِيلُ  
الْأَصْلِ الْوَاحِدِ إِلَى أَمْثَلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعَانٍ مَقْصُودَةٍ لَا تَحْضُلُ إِلَّا بِهَا.**

بنام خداوند بخشنده مهربان

ترجمه:

### کتاب تصريف

بدان بدرستی که تصريف در لغت عبارت است از تغيير و دگرگونی و در صنعت ادب بردن یک اصل و یک ماده است به مثالها و شکلهاى مختلف بمنظور استفاده معناهاى قصد شده اى که بدست نمى آیند مگر بواسطه این مثالها و شکلها.

### شرح

مصنّف در این عبارات به دو نکته اشاره نموده است:

۱ - معنای لغوی تصريف.

۲ - معنای اصطلاحی آن.

### شرح نکته اول

کلمه «تصریف» بر وزن تفعیل مصدر است از باب «تفعیل» و معنایش تغییر دادن و دگرگون ساختن می باشد مثلاً وقتی می گویند: «صَرَّفْتُ الشَّيْءَ» یعنی تغییر داده و دگرگون ساختم آن چیز را.

### شرح نکته دوم

لفظ «تصریف» از نظر علماء علم ادب و به تعبیر دیگر در اصطلاح عبارتست از بردن ماده کلمه ای را به مثالهای مختلف و درآوردنش به شکلهای متفاوت و گوناگون تا بدینوسیله معانی منظور و مقصودی را که تنها از این طریق میتوان بدست آورد استفاده کرد.

مثلاً ماده (ن-ص-ر) یک اصل بوده که اگر بخواهیم از آن معنای ماضی استفاده کنیم بشکل «نَصَرَ» و در صورت قصد معنای مضارع آنرا بصورت «يَنْصُرُ» درآورده و اگر معنای امر بخواهیم بشکل «أَنْصُرُ» درش می آوریم و اگر معنای اسم فاعلی منظورمان بوده آنرا بصورت «نَاصِرٌ» کرده و بفرضی که بخواهیم از آن معنای اسم مفعولی بفهمیم بشکل «مَنْصُورٌ» از آن تعبیر می کنیم.

تحویل : بر وزن تفعیل یعنی بردن.

الاصل الواحد : مقصود از «اصل» ماده کلمه مثل (ن-ص-ر)

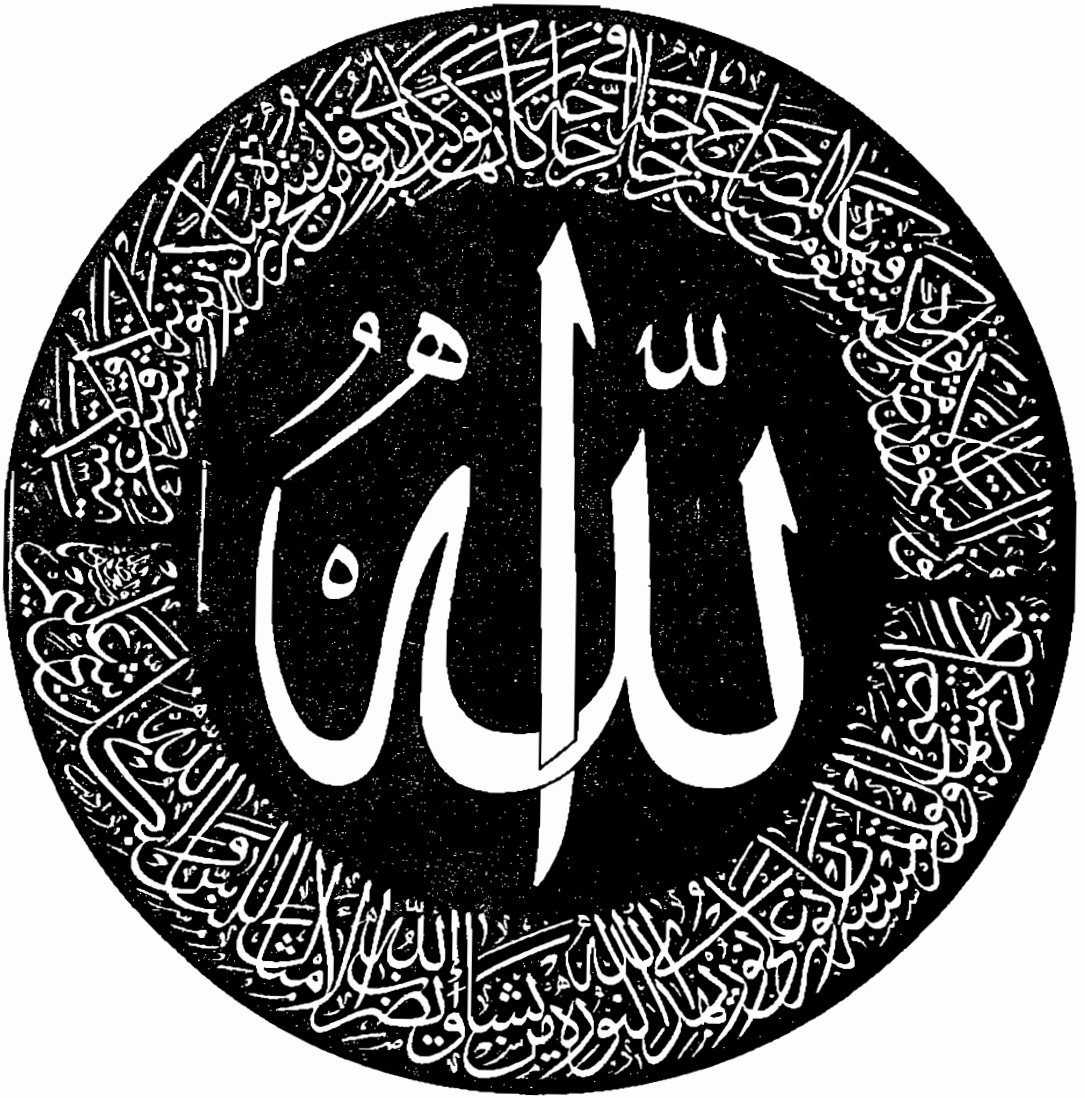
می باشد.

امثلة مختلفة : منظور از «امثله» که جمع مثال است هیئت و شکل لفظ می باشد همچون هیئت (فَعَلَ) که در ماده (ن-ص-ر) ظاهر شده و کلمه «نَصَرَ» را که فعل ماضی است تشکیل می دهد.

لا تحصل الآ بها : ضمیر مستتر در «لا تحصل» به «معان» و در

«بها» به امثله مختلفه برمی گردد.







متن: ثُمَّ الْفِعْلُ إِمَّا ثَلَاثِي وَإِمَّا رُبَاعِي:  
وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِمَّا مُجَرَّدٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيهِ:  
وَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهَا إِمَّا سَالِمٌ أَوْ غَيْرُ سَالِمٍ.  
وَ نَعْنِي بِالسَّالِمِ مَا سَلَمَتْ حُرُوفُهُ الْأَصْلِيَّةُ الَّتِي تُقَابِلُ بِالْفَاءِ  
وَ الْعَيْنِ وَ اللَّامِ مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ وَ الْهَمْزَةِ وَ التَّضْعِيفِ.

### تقسیم فعل

ترجمه:

سپس بدان که فعل یا سه حرفی بوده و یا چهار حرفی:  
و هریک از ایندو یا از حرف زائد برهنه و خالی بوده یا در آن  
حرف زائد وجود دارد:

و هرکدام از این اقسام یا سالم بوده یا غیرسالم می باشند.  
و قصد می نمائیم بفعال سالم آن فعلی را که حروف اصلی آن که در  
مقابل (فاء و عین و لام) قرار می گیرند از حروف عله و همزه و تشدید سالم و  
خالی باشند.

## شرح

مصنّف در عباراتی که ذکر شد به یک نکته اشاره می‌کند و آن اینست که:

برای فعل اقسامی است باین شرح:

فعل یا سه حرفی بوده و یا چهار حرفی است، پس باین تقسیم برای فعل دو قسم وجود دارد:

و هر کدام از این دو (سه حرفی — چهار حرفی) یا مجرد بوده و یا مزیدّفیه می‌باشند، پس تا اینجا مجموع اقسام فعل چهارتا می‌شود باین شرح:

۱ — سه حرفی مجرد.

۲ — سه حرفی مزیدّفیه.

۳ — چهار حرفی مجرد.

۴ — چهار حرفی مزیدّفیه.

و هر کدام از این چهارتا یا سالم بوده و یا غیرسالم می‌باشند در نتیجه اقسام فعل تا اینجا هشت قسم می‌گردد باین شرح:

۱ — سه حرفی مجرد سالم.

۲ — سه حرفی مجرد غیرسالم.

۳ — سه حرفی مزیدّفیه سالم.

۴ — سه حرفی مزیدّفیه غیرسالم.

۵ — چهار حرفی مجرد سالم.

۶ — چهار حرفی مجرد غیرسالم.

۷ — چهار حرفی مزیدّفیه سالم.

۸ — چهار حرفی مزیدّفیه غیرسالم.

### مقصود از اقسام مذکور

فعل ثلاثی (سه حرفی) آنستکه حروف اصلی آن سه تا باشد حال اگر غیر از این سه حرف اصلی حرف یا حروف زائدی نداشت بآن ثلاثی مجرد گفته و در صورتیکه غیر از حروف اصلی دارای یک یا بیش از یک حرف زائد باشد بآن ثلاثی مزیدفیه گویند.

فعل ثلاثی مجرد مانند: نَصَرَ، يَنْصُرُ.

فعل ثلاثی مزید مثل: أَكْرَمَ، يُكْرِمُ زیرا «أَكْرَمَ» در اصل «كْرَمَ» بود یعنی ثلاثی مجرد محسوب می شد سپس آنرا بیکی از ابواب ثلاثی مزید یعنی باب افعال برده یک حرف زائد یعنی همزه باؤلش افزودیم.

فعل رباعی (چهار حرفی) آنستکه حروف اصلی آن چهار تا باشد حال اگر غیر از این چهار حرف اصلی حرف یا حروفی زائد نداشت بآن رباعی مجرد گفته و در صورتیکه غیر از حروف اصلی دارای یک یا بیش از یک حرف زائد باشد بآن رباعی مزیدفیه گویند.

فعل رباعی مجرد مانند: دَخَرَ، يُدَخِرُ.

فعل رباعی مزید مثل: تَدَخَّرَ، يَتَدَخَّرُ زیرا «تَدَخَّرَ» در اصل «دَخَرَ» بود یعنی رباعی مجرد محسوب می شد سپس آنرا بیکی از ابواب رباعی مزید یعنی باب تَفَعَّلُ برده بآن یکحرف یعنی تاء افزودیم.

فعل سالم آنستکه هیچیک از حروف اصلی آن حرف عله و همزه نبوده و در ضمن مشدد نیز نباشد.

ولی فعل غیرسالم آنستکه یکی از حروف اصلیش حرف عله و یا همزه بوده و یا دارای تشدید باشد.

فعل ثلاثی مجرد سالم مانند: نَصَرَ، يَنْصُرُ.

فعل ثلاثی مجرد غیرسالم مثل: قَالَ، يَقُولُ یا أَمَرَ، يَأْمُرُ و یا مَدَّ،

يَمِدُّ.

قَالَ، يَقُولُ (مثال است برای ثلاثی مجرد غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن حرف عله می باشد).

أَمَرَ، يَأْمُرُ (مثال است برای ثلاثی مجرد غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن همزه می باشد).

مَدَّ، يَمِدُّ (مثال است برای ثلاثی مجرد غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن تشدید دارد).

فعل ثلاثی مزید سالم مانند : أَكْرَمَ، يُكْرِمُ.

فعل ثلاثی مزید غیرسالم مثل : أَقَامَ، يُقِيمُ یا آمَنَ، يُؤْمِنُ و یا أَجَلَ، يُجِلُّ.

أَقَامَ، يُقِيمُ (مثال است برای ثلاثی مزید غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن حرف عله می باشد).

آمَنَ، يُؤْمِنُ (مثال است برای ثلاثی مزید غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن همزه می باشد).

أَجَلَ، يُجِلُّ (مثال است برای ثلاثی مزید غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن تشدید دارد).

فعل رباعی مجرد سالم مانند : دَخَرَجَ، يُدَخِرُجُ.

و کَلَّ واحد منهما : ضمیر در «منهما» به ثلاثی و رباعی راجع است.

و کَلَّ منها اما سالم او غیرسالم : ضمیر در «منها» به ثلاثی و رباعی و مجرد و مزید بر می گردد.

و نَعْنَى بالسَّالِمِ : کلمه «نعنی» فعل مضارع، صیغه متکلم مع الغیر است یعنی قصد می کنیم.

من حروف العلة : حروف عله سه تا است :

واو، یاء و الفی که از «واو» یا «یاء» منقلب شده باشد.  
والتضعیف : یعنی تشدید.

متن: أما الثلاثیُّ المُجَرَّدُ، فَإِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلِيَّ «فَعَلَّ»  
مَفْتُوحِ الْعَيْنِ فَمُضَارِعُهُ «يَفْعَلُ» بِضِمِّ الْعَيْنِ او «يَفْعِلُ» بِكَسْرِهَا نَحْوُ:  
نَصَرَ، يَنْصُرُ وَضَرَبَ، يَضْرِبُ.

ترجمه: اما فعل ثلاثی مجرد، پس اگر ماضی آن بر وزن «فَعَلَّ»  
که عین الفعلش مفتوح است باشد پس مضارع آن بر وزن «يَفْعَلُ»  
مضموم العین یا بر وزن «يَفْعِلُ» مکسور العین می باشد مانند:  
نَصَرَ، يَنْصُرُ (مثال است برای ماضی مفتوح العین که مضارعش  
مضموم العین می باشد).  
وَضَرَبَ، يَضْرِبُ (مثال است برای ماضی مفتوح العین که  
مضارعش مکسور العین می باشد).

### شرح

فان كان ماضيه على الخ : ضمير در «ماضيه» به ثلاثی مجرد  
بر می گردد.

فمضارعه يفعل : ضمير در «مضارعه» به فَعَلَّ مفتوح العین بر می گردد.  
بکسرها : یعنی بکسر عین الفعل.

نصر، ينصر: یعنی کمک کرد، کمک می کند.

ضرب، يضرب: یعنی زد، می زند.

متن: وَقَدْ يَجِيءُ عَلَى يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ إِذَا كَانَ عَيْنُ فِعْلِهِ أَوْ لَامُهُ  
حَرْفًا مِنْ حُرُوفِ الْحَلْقِ وَهِيَ سِتَّةٌ أَحْرَفٍ: الهمزة والهاء والعين  
والحاء والغين والخاء نحو:  
سَلَّ، يَسَلُّ وَمَنَعَ يَمْنَعُ.  
وَأَبَى، يَأْبَى شَاذٌ.

ترجمه: و گاهی مضارع ماضی مفتوح العین بر وزن «يَفْعَلُ» بفتح  
عین می آید ولی زمانیکه عین الفعل ماضی یا لام الفعلش حرفی از حروف  
حلق باشد.

و حرف حلق شش تا است باین شرح:

همزه، هاء، عین، حاء، غین، خاء.

مانند: سَلَّ، يَسَلُّ (پرسید، می پرسد).

و مَنَعَ، يَمْنَعُ (بازداشت، باز می دارد).

و اما «أَبَى، يَأْبَى» که بر وزن «مَنَعَ، يَمْنَعُ» آمده و چون عین الفعل  
و یا لام الفعلش حرف حلق نیست نمی باید از این باب آمده باشد باید  
بگوئیم:

شاذ و برخلاف قیاس است.

### شرح

وقد يجيء على يفعل: ضمير در «يجيء» به مضارعیکه ماضی آن  
مفتوح العین است بر می گردد.

اذا كان عين فعله اولامه : ضمير در «فعله» و «لامه» به ماضی برمی‌گردد.

وهی سته : ضمير «هی» به حروف حلق برمی‌گردد.  
شاذ : یعنی برخلاف قاعده.

متن : وَإِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى «فَعِلَ» مَكْسُورِ الْعَيْنِ فَمُضَارِعُهُ عَلَى «يَفْعَلُ» بِفَتْحِ الْعَيْنِ نَحْوُ: عَلِمَ، يَعْلَمُ إِلَّا مَا شَدَّ مِنْ نَحْوِ: حَسِبَ، يَحْسَبُ وَأَخَوَاتِهِ.

وَإِنْ كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى «فَعُلَ» مَضْمُومِ الْعَيْنِ فَمُضَارِعُهُ عَلَى «يَفْعُلُ» بِضَمِّ الْعَيْنِ نَحْوُ: حَسَنَ، يَحْسُنُ.

ترجمه: و اگر ماضی مضارع بر وزن «فَعِلَ» بکسر عین باشد پس مضارعش بر وزن «يَفْعَلُ» مفتوح العین می‌آید مانند:  
عَلِمَ، يَعْلَمُ (دانست، میداند).

مگر بطور ندرت که مضارع ماضی یاد شده بر این وزن نمی‌آید  
مانند:

حَسِبَ، يَحْسَبُ (حساب کرد، حساب می‌کند).  
و نیز مانند نظائر و امثال آن.

و اگر ماضی مضارع بر وزن «فَعُلَ» بضم عین باشد پس مضارعش بر وزن «يَفْعُلُ» مضموم العین می‌آید مانند:  
حَسَنَ، يَحْسُنُ (نیکو بود، نیکو می‌باشد).



### شرح

وان كان ماضیه : ضمیر در «ماضیه» به مضارع برمی‌گردد.  
 فمضارعه علی یفعل : ضمیر در «مضارعه» به ماضی برمی‌گردد.  
 اخواته : ضمیر در «اخوانه» به حسب، یحسب راجع بوده و مقصود  
 از «اخوان» نظائر و امثال می‌باشد.

مؤلف گوید:

شرح افعال ثلاثی مجرد بطریق دسته‌بندی چنین است:

یَفْعَلُ	مانند	نَصَرَ ، يَنْصُرُ
فَعَلَ	مانند	ضَرَبَ ، يَضْرِبُ
يَفْعَلُ	مانند	مَنَعَ ، يَمْنَعُ
يَفْعَلُ	مانند	عَلِمَ ، يَعْلَمُ
يَفْعَلُ	مانند	حَسِبَ ، يَحْسِبُ
يَفْعَلُ	مانند	حَسُنَ ، يَحْسُنُ

متن: وَأَمَّا الرَّبَاعِيُّ الْمُجَرَّدُ فَهُوَ فَعْلَلْ كَدَخْرَجَ، دَخْرَجَةٌ،  
 دِخْرَجًا.

وَأَمَّا الثَّلَاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ فَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ:  
 الْأَوَّلُ: مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ كَأَفْعَلْ نَحْوُ:  
 أَكْرَمَ، يُكْرِمُ، إِكْرَامًا.  
 وَفَعْلَ نَحْوُ:  
 فَرَّحَ، يُفْرِحُ، تَفْرِيحًا.

وَفَاعِلَ نَحْوُ:  
قَاتَلَ، يُقَاتِلُ، مُقَاتَلَةٌ وَقِتَالًا وَقِتَالًا.

ترجمه: فعل رباعی مجرد و مزیدفیه

اما فعل رباعی مجرد، پس آن عبارتست از:  
فَعَّلَ مانند:

دَخَرَجَ (غلطانید) دَخَرَجَةٌ (غلطانیدن)، دِخْرَاجٌ (غلطانیدن).  
و اما فعل ثلاثی مزیدفیه، پس آن بر چند قسم می باشد:

قسم اول از فعل ثلاثی مزیدفیه

قسم اول: آنستکه ماضی آن بر چهار حرف است مانند:  
أَفْعَلَ همچون:

أَكْرَمَ (احسان نمود)، يُكْرِمُ (احسان می نماید)، إِكْرَامًا (احسان نمودن).

وَفَعَّلَ همچون:

فَرَّحَ (شاد نمود)، يُفَرِّحُ (شاد می نماید)، تَفْرِيحًا (شاد نمودن).

وَفَاعِلَ همچون:

قَاتَلَ (زد و خورد نمود)، يُقَاتِلُ (زد و خورد می نماید)، مُقَاتَلَةٌ،  
قِتَالًا وَقِتَالًا (هر سه به معنای زد و خورد نمودن می باشند).

متن: الثانی: مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى خَمْسَةِ أَحْرَفٍ:

أَمَّا أَوَّلُهُ التَّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ نَحْوُ: تَكَسَّرَ، يَتَكَسَّرُ، تَكْسُرًا.  
 وَتَفَاعَلَ نَحْوُ: تَبَاعَدَ، يَتَبَاعَدُ، تَبَاعُدًا.  
 وَأَمَّا أَوَّلُهُ الهمزة مِثْلُ انْفَعَلَ نَحْوُ: انْقَطَعَ، يَنْقَطِعُ، انْقِطَاعًا.  
 وَانْفَعَلَ نَحْوُ: اجْتَمَعَ، يَجْتَمِعُ، اجْتِمَاعًا.  
 وَانْفَعَلَ نَحْوُ: اِحْمَرَّ، يَحْمَرُّ، اِحْمِرَارًا.

ترجمه: قسم دوم از فعل ثلاثی مزیدفیه

قسم دوم از فعل ثلاثی مزیدفیه فعلی است که ماضی آن دارای پنج حرف باشد:

و آن یا اولش تاء بوده مانند:

تَفَعَّلَ همچون:

تَكَسَّرَ (شکست)، يَتَكَسَّرُ (می شکند)، تَكْسُرًا (شکستن).

و تَفَاعَلَ همچون:

تَبَاعَدَ (دور گردید)، يَتَبَاعَدُ (دور می گردد)، تَبَاعُدًا (دور

گردیدن).

و یا ابتدائش همزه است مانند:

انْفَعَلَ همچون:

انْقَطَعَ (جدا گردید)، يَنْقَطِعُ (جدا می گردد)، انْقِطَاعًا (جدا

گردیدن).

و انْفَعَلَ همچون:

اجْتَمَعَ (گرد هم آمد)، يَجْتَمِعُ (گرد هم می آید)، اجْتِمَاعًا (گرد

هم آمدن).

و انْفَعَلَ همچون:

إِحْمَرَّ (سرخ گردید)، یَحْمَرُّ (سرخ می‌گردد)، إِحْمِرَاراً (سرخ گردیدن).

متن: الثَّالِثُ : مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى سِتَّةِ أَحْرَفٍ مِثْلُ:  
 اسْتَفْعَلَ نَحْوُ: اسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ، اسْتِخْرَاجًا.  
 وَإِفْعَالَ نَحْوُ: إِحْمَارًا، يَحْمَارُ، إِحْمِرَارًا.  
 وَإِفْعَوْلَ نَحْوُ: إِعْشَوْشَبَ، يَعْشَوْشَبُ، إِعْشِيشَابًا.  
 وَإِفْعَوْلَ نَحْوُ: إِجْلَوَزَ، يَجْلَوِزُ، إِجْلَوَازًا.  
 وَإِفْعَلَلَ نَحْوُ: إِفْعَنَسَسَ، إِفْعِنَسَاسًا.  
 وَإِفْعَلَى نَحْوُ: اسْلَنْقَى، اسْلِنْقَاءً.

قسم سوم از فعل

ترجمه:

ثلاثی مزیدفیه

قسم سوم از فعل ثلاثی مزیدفیه، فعلی است که ماضی آن شش حرف داشته باشد مانند:

اسْتَفْعَلَ همچون: اسْتَخْرَجَ (طلب بیرون آمدن نمود)، یَسْتَخْرِجُ (طلب بیرون آمدن می‌کند)، اسْتِخْرَاجًا (طلب بیرون آمدن کردن).

و اِفْعَالَ همچون: إِحْمَارًا (بشدت سرخ گردید)، یَحْمَارُ (بشدت سرخ می‌گردد)، إِحْمِرَارًا (بشدت سرخ گردیدن).

و اِفْعَوْلَ همچون: إِعْشَوْشَبَ (بگیاه تازه رسید)، يَعْشَوْشَبُ (بگیاه تازه میرسد)، إِعْشِيشَابَ (بگیاه تازه رسیدن).

و اِفْعَوْلَ همچون: إِجْلَوَزَ (بسرعت گذشت)، يَجْلَوِزُ (بسرعت می‌گذرد)، إِجْلَوَازًا (بسرعت گذشتن).

و اِفْعَلَلَ همچون: إِفْعَنَسَسَ (بازماند یا بازگشت)، يَفْعَنَسَسُ (باز

## اقسام فعل و مقصود از آن ۱۹

می ماند یا بازمی گردد)، اِغْنَسَاس (بازماندن یا بازگشتن).  
و اِغْتَلَلِ همچون: اِسْلَنْقِي (طاق واز خوابید)، يَسْلَنْقِي (طاق واز  
می خوابد)، اِسْلَنْقَاءً (طاق واز خوابیدن).

متن: وَ اَمَّا الرَّبَاعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ، فَاَمْثَلْتُهُ:  
تَفَعَّلَ: كَتَدَخَّرَجَ، تَدَخَّرُجًا.  
وَ اِفْعَلَّ نَحْوُ: اِخْرَنْجَمَ، اِخْرَنْجَامًا.  
وَ اِفْعَلَّ نَحْوُ: اِفْشَعَّرَ، اِفْشَعْرَارًا.

ترجمه: امثله فعل رباعی مزیدفیه

و اما فعل رباعی مزیدفیه دارای امثله ای است و آنها عبارتند از:  
تَفَعَّلَ همچون:  
تَدَخَّرَجَ (غلطانید)، تَدَخَّرُجًا (غلطانیدن).  
اِفْعَلَّ همچون:  
اِخْرَنْجَمَ (ازدحام نمود)، اِخْرَنْجَامًا (ازدحام نمودن).  
اِفْعَلَّ همچون:  
اِفْشَعَّرَ (جمع شد پوست آن)، اِفْشَعْرَارًا (جمع شدن پوست).

تَنْبِيْهُ

متن:

اَلْفِعْلُ اِمَّا مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي يَتَعَدَّى مِنْ الْفَاعِلِ اِلَى  
الْمَفْعُولِ بِه كَقَوْلِكَ: ضَرَبْتُ زَيْدًا.  
وَ يُسَمَّى اَيْضًا وَاِفْعَاءً وَ مُجَاوِزًا.  
وَ اِمَّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يَتَجَاوَزِ الْفَاعِلَ نَحْوُ:  
حَسَنَ زَيْدًا.

وَيُسَمَّى لِأَزْمًا وَغَيْرِ وَاقِيعٍ.  
 وَتَعْدِيَّتُهُ فِي الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ بِتَضْعِيفِ الْعَيْنِ أَوْ بِالْهَمْزَةِ كَقَوْلِكَ:  
 فَرَّحْتُ زَيْدًا وَاجْلَسْتُهُ.  
 وَبِحَرْفِ الْجَرِّ فِي الْكُلِّ نَحْوُ:  
 ذَهَبْتُ بِرَيْدٍ وَأَنْطَلَقْتُ بِهِ.

تنبیه

ترجمه:

### فعل لازم و فعل متعدی

فعل یا متعدی بوده و آن فعلی است که از فاعل تجاوز کرده و اثرش بمفعول به برسد مانند قول شما که می گوئید:  
 ضَرَبْتُ زَيْدًا (زدم زید را).

و نامیده می شود همچنین بنام : واقع و مُجاوز.  
 و یا غیرمتعدی می باشد و آن فعلی است که از فاعل تجاوز نکند

مانند:

حَسُنَ زَيْدٌ (نیکو است زید).  
 و نامیده می شود لازم و غیرواقع.

### متعدی کردن فعل

#### ثلاثی مجرد

متعدی کردن فعل لازم در ثلاثی مجرد یا باین است که عین الفعلش را مشدد کرده و یا باضافه نمودن همزه در ابتدائش می باشد همچون قول شما که می گوئید:

فَرَّحْتُ زَيْدًا (شاد نمودم زید را) و اَجْلَسْتُهُ (نشاندیم او را).

و همچنین بواسطه حرف جرّ می باشد در تمام افعال لازم مانند:

ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ (بردم زید را) و اِنْطَلَقْتُ به (آزاد کردم او را).

### شرح

يَتَعَدَى مِنَ الْفَاعِلِ إِلَى الْمَفْعُولِ : کلمه «یتعدی» یعنی تجاوز نماید.  
كَقَوْلِكَ ضَرَبْتَ زَيْدًا : شاهد در «ضرب» است که معنایش به فاعل  
یعنی «تاء متکلم» تمام نشده بلکه از آن گذشته و به «زید» رسیده است از  
این رو «زید» مفعول آن می باشد.

وَيَسْتَمِي أَيْضًا : کلمه «یستی» یعنی نامیده می شود و ضمیر در آن به  
فعل متعدی بر می گردد.

وَأَقْعًا : نامیدنش به «واقع» بخاطر آنستکه بر مفعول به واقع می شود  
چنانچه در مثال «ضربت زیداً» زدن بر «زید» واقع است.  
وَمَجَاوِزًا : نامیدنش به «مجاوز» بخاطر آنستکه معنای آن از فاعل  
تجاوز می کند.

حَسُنَ زَيْدٌ : در اینمثال معنای «حُسن» فقط بفاعل یعنی «زید»  
خاتمه می یابد.

وَيَسْتَمِي لَازِمًا : نامیدنش به «لازم» بخاطر آنستکه با فاعل همراه و  
ملازم بوده و از آن منفک و جدا نمی باشد.

وغير واقع : نامیدنش به «غیرواقع» بخاطر آنستکه بر مفعول به واقع  
نمی شود.

وَتَعْدِيَةٌ فِي الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ : ضمیر در «تعدیته» به فعل غیرمتعدی راجع  
است و مقصود اینستکه:

هر فعل غیرمتعدی که از ثلاثی مجرد بوده و بخواهیم آنرا متعدی  
کنیم از دو راه باین مقصود می رسیم:

۱ — آنکه عین الفعلش را مشدد کنیم و بعبارت دیگر آنرا بباب

## ۲۲ الکلام اللطیف

تفعیل ببریم مانند:

فَرَّحَ زَيْدٌ (شاد شد زید) که وقتی عین الفعل یعنی «راء» را تشدید

دادیم می شود:

فَرَّحَ زَيْدٌ (شاد کرد زید) لذا اگر مفعولش را در کلام ذکر کنیم

می شود:

فَرَّحْتُ زَيْدًا (شاد کردم زید را).

۲ — آنکه باوّلش همزه بیافزائیم و عبارت دیگر آنرا بباب افعال

ببریم مانند:

جَلَسَ زَيْدٌ (نشست زید) که وقتی همزه باوّلش بیافزائیم می شود:

أَجَلَسَ زَيْدٌ (نشانید زید) لذا اگر مفعولش را در کلام ذکر کنیم

می شود:

أَجَلَسْتُ زَيْدًا (نشانیدم زید را).

و بحرف الجرفی الكلّ: یعنی تمام افعال غیر متعدّی را چه از ثلاثی

مجرّد بوده و چه از غیر آن باشد اگر بخواهیم متعدّی کنیم بواسطه اضافه

کردن (باء جاره) می توان چنین نمود مثلاً «ذهب» یعنی رفت، فعل ثلاثی

مجرّد است و لازم می باشد، حال اگر بخواهیم آنرا متعدّی کرده و برایش

مفعول بیاوریم می گوئیم: ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ (بردم زید را).

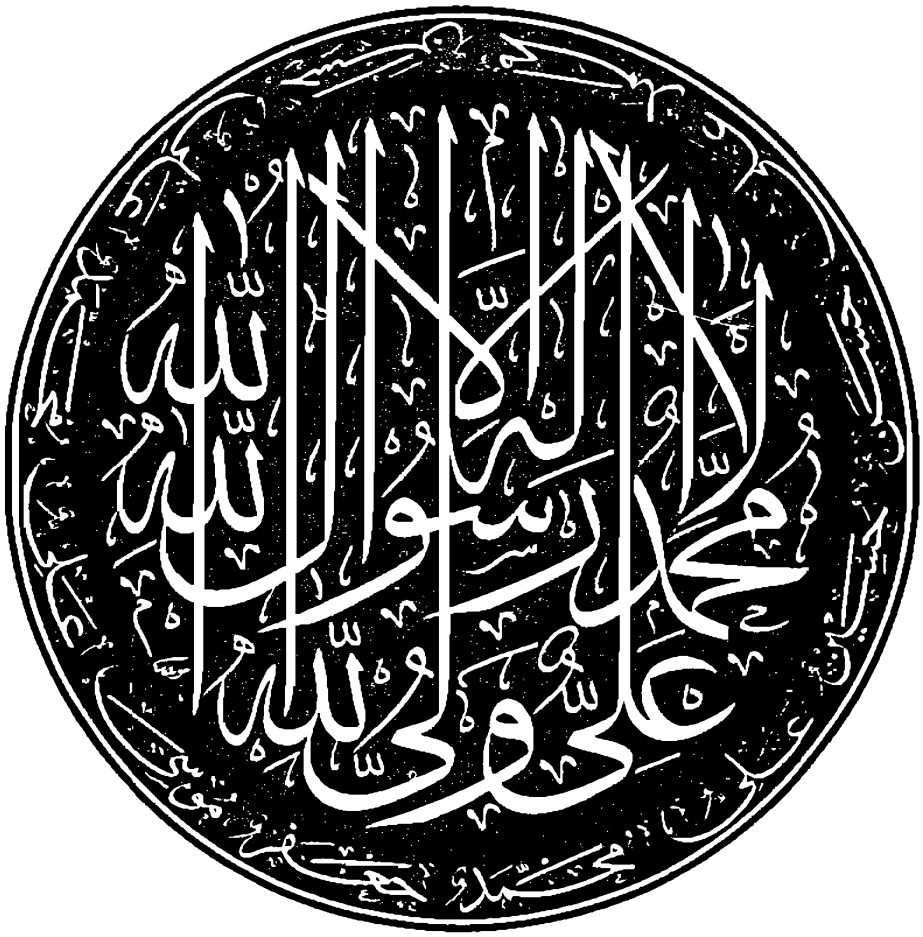
یا «انطلق» یعنی آزاد بود، فعل ثلاثی مزید از باب «انفعال»

است و لازم می باشد حال اگر بخواهیم آنرا متعدّی کرده و برایش مفعول

بیاوریم می گوئیم:

انطلقتُ بِزَيْدٍ (آزاد کردم زید را).







## فصل

متن:

في أمثلة تصريف هذه الأفعال

أما الماضي، فهو الفعل الذي دلَّ على معنى وُجِدَ في الزمان الماضي، فالمبني لفاعلٍ منه ما كان أوله مفتوحاً أو كان أوله متحركٍ منه مفتوحاً نحو:

نَصَرَ، نَصْرًا، نَصَرُوا إِلَى آخِرِهِ.

وَقِسْ عَلَى هَذِهِ الْمَذْكُورَةِ، أَفْعَلَ وَفَاعَلَ وَفَعَّلَ وَتَفَعَّلَ وَافْتَعَلَ وَانْفَعَلَ وَاسْتَفْعَلَ وَافْعَلَّ وَافْعَوَعَلَ وَكَذَا الْبَوَاقِي. وَلَا تَعْتَبِرْ حَرَكَاتِ الْأَلِفَاتِ فِي الْأَوَائِلِ، فَإِنَّهَا زَائِدَةٌ تَثْبُتُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَتَسْقُطُ فِي الدَّرَجِ.

## فصل

ترجمه:

در بیان امثله تصريف این افعال

اما فعل ماضی:

پس آن فعلی است که دلالت کند بر معنایی که در زمان گذشته یافت شده است.

پس آنچه از این ماضی برای فاعل بنا شده است آنستکه یا اولش مفتوح بوده و یا حرف اولی که از آن متحرک است مفتوح باشد مانند:

## امثله تصریف افعال ۲۵

نَصَرَ (یاری کرد یکمرد غائب در زمان گذشته).

نَصَرَا (یاری کردند دو مرد غائب در زمان گذشته).

نَصَرُوا (یاری کردند مردان غائب در زمان گذشته).

تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و بر این امثله ای که ذکر شد فعل های أَفْعَلَ و فَاعَلَ و فَعَّلَ و تَفَعَّلَ و اِنْفَعَلَ و اِسْتَفَعَلَ و اِفْعَلَّ و اِفْعَوَعَلَ و همچنین امثله باقی افعال را قیاس کن.

و حرکت الفهای ابتداء این افعال را در نظر بگیر زیرا آنها زائده بوده که در ابتداء آمده اند و در وسط کلام ساقط و حذف می شوند.

### شرح

تعریف فعل ماضی : فعل ماضی فعلی است که دلالت کند بر انجام کاری در زمان گذشته و آن یا معلوم بوده و یا مجهول می باشد:  
ماضی معلوم : آنستکه برای فاعل بنا شده باشد و علامتش اینستکه یا حرف اولش مفتوح است مانند: نَصَرَ، ضَرَبَ، أَكْرَمَ.  
و یا اولین حرف متحرکش مفتوح است مثل:  
اِنْصَرَفَ، اِكْتَسَبَ، اِسْتَخْرَجَ.

در این سه فعل اولین حرف متحرک آنها عبارتست از (صاد) در «انصرف» و (تاء) در «اكتسب» و «استخرج» زیرا همزه های آنها وصل بوده که در وسط عبارت و کلام حذف و ساقط می شوند پس اعتباری به بود یا نبود آنها نیست و حروف بعد از همزه یعنی (نون) در «انصرف» و (کاف) در «اكتسب» و (سین) در «استخرج» نیز ساکن بوده نه متحرک پس اولین حرف متحرک آنها همان حروفی است که ذکر شد.

فالمبني للفاعل منه : ضمير در «منه» به ماضی برمی‌گردد.  
 ماكان اوله مفتوحاً : ضمير در «اوله» به «ما» راجع است.  
 اوكان اول متحرك منه مفتوحاً : ضمير در «منه» به «ما» برمی‌گردد.

الی آخره : باقی صیغه‌های چهارده گانه عبارتند از:

نَصَرْتُ (یاری کرد یکزن غائب در زمان گذشته).

نَصَرْنَا (یاری کردند دو زن غائب در زمان گذشته).

نَصَرْنَ (یاری کردند زنان غائب در زمان گذشته).

نَصَرْتُ (یاری کردی تو یکمرد حاضر در زمان گذشته).

نَصَرْتُمَا (یاری کردید شما دو مرد حاضر در زمان گذشته).

نَصَرْتُمْ (یاری کردید شما مردان حاضر در زمان گذشته).

نَصَرْتِ (یاری کردی تو یکزن حاضر در زمان گذشته).

نَصَرْتُمَا (یاری کردید شما دو زن حاضر در زمان گذشته).

نَصَرْتُنَّ (یاری کردید شما زنان حاضر در زمان گذشته).

نَصَرْتُ (یاری کردم من در زمان گذشته).

نَصَرْنَا (یاری کردیم ما در زمان گذشته).

على هذه المذكورة أفعال : مقصود چهارده صیغه فعل ماضی از باب

أفعال است همچون:

أَكْرَمَ (احسان نمود یک مرد غائب در زمان گذشته).

أَكْرَمَا (احسان نمودند دو مرد غائب در زمان گذشته).

أَكْرَمُوا (احسان کردند مردان غائب در زمان گذشته).

تا آخر صیغه‌های چهارده گانه.

فاعل : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب مُفَاعَلَةٌ است

همچون:

ضَارَبَ (زد و خورد نمود یکمرد غائب در زمان گذشته).

## امثله تصریف افعال ۲۷

ضارِبًا (زد و خورد نمودند دو مرد غائب در زمان گذشته).  
ضارِبُوا (زد و خورد نمودند مردان غائب در زمان گذشته).  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

فَعَلَلْ : مراد چهارده صیغه فعل ماضی از باب «فَعَلَّلْتُ» است

همچون:

دَخَرَجَ (غلطانید یکمرد غائب در زمان گذشته).  
دَخَرَجَا (غلطانیدند دو مرد غائب در زمان گذشته).  
دَخَرَجُوا (غلطانیدند مردان غائب در زمان گذشته).  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

تَفَعَّلَلْ : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب «تَفَعَّلُلْتُ» است

همچون:

تَكَسَّبَ (بدست آورد یکمرد غائب در زمان گذشته).  
تَكَسَّبَا (بدست آوردند دو مرد غائب در زمان گذشته).  
تَكَسَّبُوا (بدست آوردند مردان غائب در زمان گذشته).  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

اِفْتَعَّلْ : مقصود چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِفْتَعَّلْتُ» است

همچون:

اِجْتَهَدَ (کوشش نمود یکمرد غائب در زمان گذشته).  
اِجْتَهَدَا (کوشش کردند دو مرد غائب در زمان گذشته).  
اِجْتَهَدُوا (کوشش کردند مردان غائب در زمان گذشته).  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

اِنْفَعَّلْ : مراد چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِنْفَعَّلْتُ» است

همچون:

اِنْحَرَفَ (از راه بدر رفت یکمرد غائب در زمان گذشته).

انْحَرَفَا (از راه بدر رفتند دو مرد غائب در زمان گذشته).  
 انْحَرَفُوا (از راه بدر رفتند مردان غائب در زمان گذشته).  
 تا آخر صیغه های چهارده گانه.

اسْتَفْعَلَ : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اسْتَفْعَالٌ» است  
 همچون:

اسْتَخْرَجَ (طلب بیرون آمدن نمود یکمرد غائب در زمان گذشته).  
 اسْتَخْرَجُوا (طلب بیرون آمدن نمودند دو مرد غائب در زمان  
 گذشته).

اسْتَخْرَجُوا (طلب بیرون آمدن نمودند مردان غائب در زمان  
 گذشته).

تا آخر صیغه های چهارده گانه.

افْعَلَّ : مراد چهارده صیغه فعل ماضی از باب «افْعِلَالٌ» است  
 همچون:

افْشَعَرَ (جمع شد پوست یکمرد غائب در زمان گذشته).  
 افْشَعَرَا (جمع شد پوست دو مرد غائب در زمان گذشته).  
 افْشَعَرُوا (جمع شد پوست مردان غائب در زمان گذشته).  
 تا آخر صیغه های چهارده گانه.

افْعَوَّلَ : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب «افْعِلَالٌ» است  
 همچون:

اغْشَوْشَبَ (بگیاه تازه رسید یکمرد غائب در زمان گذشته).  
 اغْشَوْشَبَا (بگیاه تازه رسیدند دو مرد غائب در زمان گذشته).  
 اغْشَوْشَبُوا (بگیاه تازه رسیدند مردان غائب در زمان گذشته).  
 تا آخر صیغه های چهارده گانه.

وكذا البواقي : مثل چهارده صیغه از باب «تفعیل» و «افعللال».

ولا تعتبر حركات الالفات : كلمه «لا تعتبر» يعنى ملاحظه مكن و در نظر نگیر و منظور از «الْفَات» همزه‌های وصلی است که در ابتداء افعال مذکور درآمده اند.

فانها زائده : ضمير در «فانها» به الفات برمی‌گردد.

تسقط في الدرَج : كلمه «تسقط» يعنى حذف می‌شود و لفظ «الدرج» يعنى وسط و اثناء.

متن : وَالْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ وَهُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُهُ مَا كَانَ أَوَّلُهُ مَضْمُومًا كَفُعِلَ وَفُعِّلَ وَأَفْعِلَ وَفُعِّلَ وَفُعِّلَ وَتُفْعِلَ وَتُفْعِلَ وَتُفْعِلَ أَوْ كَانَ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُومًا نَحْوُ أَفْتَعِلَ وَ أُسْتَفْعِلَ.

وَهَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتَّبِعُ هَذَا الْمَضْمُومَ فِي الضَّمِّ وَمَا قَبْلُ آخِرِهِ يَكُونُ مَكْسُورًا أَبَدًا نَقُولُ: نُصِرَ زَيْدٌ وَأُسْتُخْرِجَ الْمَالُ.

ترجمه: و آنچه از این ماضی برای مفعول بنا گردیده و آن فعلی است که نامی از فاعلش برده نشده عبارتست از فعلی که یا اولش مضموم بوده مانند:

فُعِلَ وَفُعِّلَ وَأَفْعِلَ وَفُعِّلَ وَفُعِّلَ وَتُفْعِلَ وَتُفْعِلَ وَتُفْعِلَ.

یا اولین حرف متحرکش مضموم می‌باشد مانند:

أُفْتَعِلَ وَ أُسْتَفْعِلَ.

و همزه وصل در مضموم شدن تابع همین حرفی است که مضموم گردیده و آنچه قبل از آخرین حرف می‌باشد همیشه مکسور است چنانچه می‌گوئی: نُصِرَ زَيْدٌ (یاری شد زید) و أُسْتُخْرِجَ الْمَالُ (مال بیرون آورده شد).

## شرح

در این عبارات شرح و علامت ماضی مجهول بیان گردیده است:  
ماضی مجهول: ماضی مجهول عبارتست از فعلی که آنرا برای  
مفعول بنا می‌کنند یعنی نسبت فعل را بجای اینکه بفاعل دهند بمفعول  
می‌دهند از اینرو در کلام نامی از فاعل آن نمی‌برند.

و علامتش آنستکه یا اوّل و یا اوّلین حرف متحرّکش مضموم بوده و  
ماقبل آخرش مکسور مانند: نُصِرَ زَيْدٌ (یاری شد زید).

در این عبارت «نُصِرَ» به «زید» نسبت داده شده و آن در اصل  
مفعول بوده است زیرا ابتداء نَصَرَ عمرو زیداً بوده سپس «نَصَرَ» مجهول  
گردید و از فاعلش نامی برده نشد لذا «زید» که مفعول بود بجای فاعل قرار  
گرفت و چنانچه مشاهده می‌کنیم اوّلین حرف آن که (نون) باشد مضموم  
بوده و حرف پیش از آخر یعنی (صاد) مکسور است.  
و نیز مانند: أُسْتُخِرَجَ المَالُ (مال بیرون آورده شد).

در این عبارت «اُسْتُخِرَجَ» به «المال» نسبت داده شده و آن در  
اصل مفعول بوده است زیرا ابتداء اِسْتُخِرَجَ زَيْدٌ المَالَ بوده سپس  
«استخرج» مجهول گردید و از فاعلش یعنی زید نامی برده نشد لذا  
«المال» که مفعول بود بجای فاعل قرار گرفت و همانطوری که مشاهده  
می‌کنیم اوّلین حرف متحرّک آن که «تاء» باشد مضموم است و حرف پیش  
از آخر یعنی «راء» مکسور می‌باشد.

و باید توجه داشت همزه وصلی که در ابتداء آن درآمده از نظر  
حرکت تابع تاء می‌باشد یعنی چون تاء مضموم گشت همزه نیز مضموم  
می‌گردد.

والمبني للمفعول منه : ضمير در «منه» به ماضی راجعست.  
لم يسم فاعله : یعنی اسم از فاعلش برده نشده.



### امثله تصريف افعال ۳۱

كُفِعِلَ : منظور فعل ماضی مجهول از ثلاثی مجرد است همچون:  
نُصِرَ.

فُعِلِلَ : مراد فعل ماضی مجهول از رباعی مجرد است همچون:  
دُخِرَجَ.

أُفِعِلَ : مقصود فعل ماضی مجهول از باب افعال است مانند: أُكْرِمَ.  
فُعِلَ : یعنی فعل ماضی مجهول از باب تفعیل است مانند:  
صُرِفَ.

فُوعِلَ : مقصود فعل ماضی مجهول از باب مفاعله است مانند:  
ضُورِبَ.

تُفُعِلَ : مراد فعل ماضی مجهول از باب تفعّل است مانند: تُعْهِدَ.  
تُفُوعِلَ : منظور فعل ماضی مجهول از باب تفاعل است مانند:  
تُضُورِبَ.

تُفُعِلِلَ : یعنی فعل ماضی مجهول از باب تَفَعَّلُ همچون تُدْخِرَجَ.  
اوكان اول متحرك منه مضموماً : ضمیر در «منه» به المبنی  
للمفعول منه راجع است.

أُفُعِلَ : مقصود فعل ماضی مجهول از باب «افتعال» است مانند:  
أُكْتُسِبَ.

أُسْتُفِعِلَ : منظور فعل ماضی مجهول از باب «استفعال» است  
مانند: أُسْتُخِرَجَ.

وماقبل آخره : ضمیر در «آخره» به المبنی للمفعول منه برمی گردد.

متن: أَمَّا الْمُضَارِعُ، فَهُوَ مَا أَوَّلُهُ إِخْدَى الزَّوَائِدِ الْأَرْبَعِ وَهِيَ:  
الْهَمْزَةُ وَالنُّونُ وَالْيَاءُ وَالْتَاءُ وَتَجْمَعُهَا «آئِت» أَوْ «آتَيْن» أَوْ  
«نَاتِي».

فَالْهَمْزَةُ لِلْمُتَكَلِّمِ وَحَدَهُ وَالنُّونُ لَهُ إِذَا كَانَ مَعَهُ غَيْرُهُ وَالتَّاءُ  
لِلْمُخَاطَبِ مُفْرَدًا أَوْ مُثَنَّى أَوْ مَجْمُوعًا مُذَكَّرًا كَانَ أَوْ مُؤَنَّثًا وَ لِلْغَايِبَةِ  
الْمُفْرَدَةِ وَ لِثَنَائِهَا وَ الْيَاءُ لِلْغَايِبِ الْمَذَكَّرِ مُفْرَدًا أَوْ مُثَنَّى أَوْ مَجْمُوعًا وَ  
لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغَايِبَةِ.

وَهَذَا يَصْلُحُ لِلْحَالِ وَ الْإِسْتِقْبَالِ، تَقُولُ:

يَفْعَلُ الْآنَ وَيُسَمَّى حَالًا وَ حَاضِرًا وَيَفْعَلُ غَدًا وَيُسَمَّى مُسْتَقْبَلًا.  
فَإِذَا أَدْخَلْتَ عَلَيْهِ السِّينَ أَوْ سَوِّفَ، فَقُلْتَ، سَيَفْعَلُ أَوْ سَوِّفَ يَفْعَلُ  
أَخْتَصَّ بِزَمَانِ الْإِسْتِقْبَالِ، فَإِذَا أَدْخَلْتَ عَلَيْهِ اللَّامَ الْمَفْتُوحَةَ أَخْتَصَّ بِزَمَانِ  
الْحَالِ كَقَوْلِكَ «لَيَفْعَلُ» وَ فِي التَّنْزِيلِ: إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ.

ترجمه: اما فعل مضارع، پس آن فعلی است که در اولش یکی از  
حروف زائده چهارگانه باشد و آنها عبارتند از:

همزه و نون و یاء و تاء که جمع می‌کند اینها را کلمات:  
أَنْتَ يَا أَتَيْنَ یا نَأْتِي.

پس «همزه» برای متکلم وحده و «نون» برای متکلم زمانی که با او  
غیرش بوده می‌باشد و «تاء» برای مخاطب است چه مفرد بوده و چه تشبیه و  
چه جمع باشد، مذکر بوده یا مؤنث باشد.

و نیز برای مفرد مؤنث غایب و تشبیه مؤنث می‌آید.

و «یاء» برای مذکر است چه مفرد و چه تشبیه و چه جمع باشد و  
همچنین برای جمع مؤنث غائب نیز می‌آید.

و اینفعل (مضارع) برای زمان حال و استقبال هر دو صلاحیت دارد  
چنانچه می‌گوئی:

يَفْعَلُ الْآنَ (بجای می‌آورد در زمان حال) که در اینصورت حال و  
حاضر نامیده می‌شود.

و يَفْعَلُ غَدًا (بجای می‌آورد در زمان آینده) که در اینصورت

## فعل مضارع واقسام آن ۳۳

مستقبل خوانده می شود.

پس اگر بر فعل مضارع سین یا سوف داخل کرده و بگوئی: سَيَفْعَلُ (بزودی زود انجام می دهد) یا سَوْفَ يَفْعَلُ (بزودی انجام خواهد داد) فعل به زمان استقبال و آینده اختصاص پیدا می کند و در هنگامی که بر آن لام مفتوحه در بیاوری به زمان حال اختصاص پیدا می نماید همچون قول شما که می گوئی: لَيَفْعَلُ (السَّاعَةَ بجای می آورد).

و در قرآن چنین آمده است:

إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ.

(بدرستیکه در همین زمان حاضر مرا غمگین می کند اینکه یوسف را

ببرید).

### شرح

#### فعل مضارع واقسام آن

فعل مضارع فعلی است که دلالت کند بر انجام کاری در زمان حال یا آینده و علامت آن اینستکه در ابتدایش یکی از چهار حرف ذیل واقع شده است:

همزه مانند أَضْرِبُ

یاء نظیر يَضْرِبُ

تاء نظیر تَضْرِبُ

نون مانند نَضْرِبُ

#### موارد وقوع چهار حرف

##### زائد در فعل مضارع

مورد وقوع همزه تنها یک مورد است و آن صیغه متکلم وحده

می باشد همچون:

أَضْرِبُ (می زنم من در زمان حال یا آینده).  
و مورد وقوع نون نیز تنها یک مورد است و آن بر سر صیغه متکلم  
مع الغیر در می آید نظیر:

نَضْرِبُ (می زنیم ما در زمان حال یا آینده).

و مورد وقوع تاء هشت صیغه می باشد بشرح زیر:

۱ - مفرد مذکر مخاطب مانند:

تَضْرِبُ (می زنی تو یکمرد حاضر در زمان آینده).

۲ - تثنیه مذکر مخاطب مانند:

تَضْرِبَانِ (می زنید شما دو مرد حاضر در زمان آینده).

۳ - جمع مذکر مخاطب مانند:

تَضْرِبُونَ (می زنید شما مردان حاضر در زمان آینده).

۴ - مفرد مؤنث مخاطب مانند:

تَضْرِبِينَ (می زنی تو یکزن حاضر در زمان آینده).

۵ - تثنیه مؤنث مخاطب مانند:

تَضْرِبَانِ (می زنید شما دو زن حاضر در زمان آینده).

۶ - جمع مؤنث مخاطب مانند:

تَضْرِبْنَ (می زنید شما زنان حاضر در زمان آینده).

۷ - مفرد مؤنث غائب مانند:

تَضْرِبُ (می زند یکزن غائب در زمان آینده).

۸ - تثنیه مؤنث غائب مانند:

تَضْرِبَانِ (می زنند دو زن غائب در زمان آینده).

و مورد وقوع یاء چهار صیغه می باشد بشرح زیر:

۱ - مفرد مذکر غائب مانند:

## فعل مضارع و اقسام آن ۳۵

يَضْرِبُ (می زند یکمرد غائب در زمان آینده).

۲ - تثنیه مذکر غائب مانند:

يَضْرِبَانِ (می زنند دو مرد غائب در زمان آینده).

۳ - جمع مذکر غائب مانند:

يَضْرِبُونَ (می زنند مردان غائب در زمان آینده).

۴ - جمع مؤنث غائب مانند:

يَضْرِبْنَ (می زنند زنان غائب در زمان آینده).

### تقسیم فعل مضارع

فعل مضارع از نظر دلالت بر زمان باین گونه است که ذاتاً هم برای دلالت بر زمان حال صلاحیت داشته و هم بر زمان آینده چنانچه می توان گفت:

زَيْدٌ يَفْعَلُ الْآنَ (زید الآن و در حال حاضر انجام می دهد).

و زَيْدٌ يَفْعَلُ غَدًا (زید در آینده انجام می دهد).

پس می توان گفت فعل مضارع بر دو قسم است:

۱ - حال و حاضر و آن مضارعی است که بر انجام کاری در زمان

حال دلالت نماید مانند: يَفْعَلُ الْآنَ.

۲ - مُسْتَقْبَل (بکسر باء) و آن مضارعی است که بر انجام کاری

در زمان آینده دلالت کند مانند: يَفْعَلُ غَدًا.

### تذکر و تنبیه

بعضی از کلمات هستند که وقتی با فعل مضارع همراه شده و بآن

متصل شوند معنایش را بزمان حال اختصاص می دهند همچون لام مفتوحه

چنانچه می گویند:

لَيَفْعَلُ زَيْدٌ (زید السّاعه و در زمان حال انجام می‌دهد).  
و پاره‌ای از کلمات می‌باشند که وقتی با آن همراه شده معنایش را  
به زمان آینده اختصاص می‌دهند همچون دو کلمه «سین» و «سوف»  
چنانچه می‌گویند:

سَيَضْرِبُ و سوف يَضْرِبُ (بزودی می‌زند).  
فرق بین سین و سوف آنستکه «سین» معنای مضارع را بآینده  
نزدیک اختصاص می‌دهد ولی «سوف» معنایش را اختصاص بآینده نسبتاً  
دورتر می‌دهد از اینرو در ترجمه «سیضرب» می‌گوئیم یعنی بزودی زود می‌زند  
ولی در ترجمه «سوف یضرب» می‌گوئیم یعنی بزودی خواهد زد.

وهی الهمزة والتون الی آخر: ضمیر «هی» به زوائد اربع برمی‌گردد.  
وتجمعها انیت او اتین الی آخر: ضمیر مؤنث در «تجمعها» به زوائد  
اربع برمی‌گردد.

والتون له: ضمیر در «له» به متکلم برمی‌گردد.  
اذا كان معه غيره: ضمیرهای در «معه» و «غیره» به متکلم عود  
می‌کنند.

مذکراً كان او مؤنثاً: ضمیر در «كان» به مخاطب برمی‌گردد.  
ولمئاتها: ضمیر مؤنث به غائبه برمی‌گردد.  
وهذا يصلح للحال والاستقبال: مشارئیه «هذا» مضارع می‌باشد.  
ویسقی مستقبلاً: کلمه «مستقبل» بکسر باء بوده و با فتحه  
خواندنش غلط مشهور می‌باشد.

فاذا ادخلت علیه السین: ضمیر در «علیه» به مضارع برمی‌گردد.  
اختصّ بزمان الاستقبال: ضمیر در «اختصّ» به مضارع برمی‌گردد.  
واذا ادخلت علیه اللام المفتوحة: ضمیر در «علیه» به مضارع  
برمی‌گردد.

## فعل مضارع معلوم ۳۷

اختصّ بزمان الحال : ضمیر در «اختصّ» به مضارع برمی‌گردد.  
وفی التنزیل : یعنی و در قرآن آمده است.  
اتی لیحزنی ان تذهبوا به : آیه (۱۳) از سوره یوسف.

متن: وَالْمَبْنِي لِلْفَاعِلِ مِنْهُ، مَا كَانَ حَرْفَ الْمُضَارِعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحًا  
إِلَّا مَا كَانَ مَاضِيَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ، فَإِنَّ حَرْفَ الْمُضَارِعَةِ مِنْهُ يَكُونُ  
مَمْضُومًا أَبَدًا نَحْوِ يُدْخِرُ وَيُكْرِمُ وَيُفَرِّحُ وَيُقَاتِلُ.

ترجمه: و آنچه از فعل مضارع برای فاعل بنا شده فعلی است که  
حرف مضارعه آن مفتوح باشد مگر مضارعی که ماضی آن دارای چهار  
حرف باشد که در اینصورت حرف مضارعه اش همیشه مضموم می‌باشد  
مانند:

يُدْخِرُ (می‌غلطاند) و يُكْرِمُ (احسان می‌کند) و يُفَرِّحُ (شاد  
می‌نماید) و يُقَاتِلُ (زد و خورد می‌کند).

### شرح

#### فعل مضارع معلوم

مضارع معلوم عبارتست از فعلی که آنرا بفاعل نسبت دهند و  
علامت آن اینست که حروف مضارعه یعنی (همزه — نون — یاء — تاء) مفتوح  
است مگر آندسته از افعال مضارعی که ماضی آنها دارای چهار حرف باشد  
که در مضارع حروف مضارعه مضموم می‌گردد و آن در چهار باب است:

- ۱ — باب افعال مانند : اَكْرَمَ ، يُكْرِمُ.
- ۲ — باب تفعیل مانند : فَرَّحَ ، يُفَرِّحُ.
- ۳ — باب مفاعله مانند : قَاتَلَ ، يُقَاتِلُ.
- ۴ — باب فَعَلَّلَهُ مانند : دَخَّرَجَ ، يُدْخِرُ.

ماکان حرف المضارعة منه : ضمیر در «منه» به مضارع برمی‌گردد.  
 الا ماکان ماضیه علی اربعة احرف : ضمیر در «ماضیه» به «ما»  
 برمی‌گردد.

فان حرف المضارعة منه : ضمیر در «منه» به «ماکان ماضیه علی  
 اربعة احرف» برمی‌گردد.

متن: وَ عَلَامَةٌ بِنَاءِ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ لِلْفَاعِلِ كَوْنُ الْحَرْفِ الَّذِي  
 قَبْلَ آخِرِهِ مَكْسُورًا أَبَدًا مِثْلَهُ مِنْ يَفْعُلُ، يَنْصُرُ، يَنْصُرَانِ، يَنْصُرُونَ إِلَى  
 آخِرِ.

وَفِسْ عَلَى هَذَا، يَضْرِبُ وَيَعْلَمُ وَيُدْخِرُ وَيُكْرِمُ وَيُقَاتِلُ وَيُفْرِحُ  
 وَيَتَكَسَّرُ وَيَتَبَاعَدُ وَيَنْقَطِعُ وَيَجْتَمِعُ وَيَخْمَرُ وَيَخْمَارُ وَيَسْتَخْرِجُ وَ  
 يَغْشَوْنِيبُ وَيَقْعَنَسُ وَيَسْلَنُقِي وَيَتَدْخِرُ وَيَخْرُجُ وَيَقْشَعِرُ.

ترجمه: و نشانه بنا شدن این چهار فعل برای فاعل آنستکه حرف  
 پیش از آخر همیشه مکسور است مثال آن از يَفْعُلُ، يَنْصُرُ (کمک می‌کند  
 یکمرد غائب در زمان آینده)، يَنْصُرَانِ (کمک می‌کنند دو مرد غائب در  
 زمان آینده)، يَنْصُرُونَ (کمک می‌کنند مردان غائب در زمان آینده) تا آخر و  
 قیاس کن بر آن افعال:

- يَضْرِبُ (می‌زند یکمرد غائب در زمان آینده).
- وَيَعْلَمُ (می‌داند یکمرد غائب در زمان آینده).
- وَيُدْخِرُ (می‌غلطد یکمرد غائب در زمان آینده).
- وَيُكْرِمُ (احسان می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).
- وَيُقَاتِلُ (زد و خورد می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).
- وَيُفْرِحُ (شادمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).
- وَيَتَكَسَّرُ (قبول شکستن می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).



- وَيَتَّبَعُ (دور می رود یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَنْقَطِعُ (قبول جدا شدن می نماید یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَجْتَمِعُ (گرد می آید یکمرد غائب در زمان آینده).  
 يَحْمَرُّ (سرخ است یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَحْمَارُّ (بشدت سرخ است یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَسْتَخْرِجُ (طلب بیرون آمدن می کند یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَعْشُوشِبُّ (بگیاه تازه می رسد یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَقَعْنِسُ (باز می ماند یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَسْلَقِي (طاق واز می خوابد یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَتَدَخَّرُ (می غلطاند یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَحْرَنْجُمُ (ازدحام می کند یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيَقْشَعِرُّ (پوست بدن یکمرد غائب جمع می شود در زمان آینده).

متن: وَالْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ مَا كَانَ حَرْفَ الْمُضَارَعَةِ مِنْهُ  
 مَضْمُومًا وَمَا قَبْلُ آخِرِهِ مَفْتُوحًا نَحْوُ: يُنْصَرُّ وَيُدْخَرُجُ وَيُكْرَمُ وَيُقَاتَلُ وَ  
 يُفْرَحُ وَيُسْتَخْرِجُ.

ترجمه: و آنچه از مضارع برای مفعول بنا می شود عبارتست از فعلی  
 که حرف مضارعه آن مضموم و حرف پیش از آخرش مفتوح باشد مانند:  
 يُنْصَرُّ (یاری می شود یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيُدْخَرُجُ (غلطیده می شود یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيُكْرَمُ (مورد احسان واقع می شود یکمرد غائب در زمان آینده).  
 وَيُقَاتَلُ (زد و خورد می شود با یکمرد غائب در زمان آینده).  
 يُفْرَحُ (شاد می گردد یکمرد غائب در زمان آینده).

و يُسْتَخْرَجُ (مورد طلب بیرون واقع شدن قرار می‌گیرد یکمرد غائب در زمان آینده).

## شرح

### فعل مضارع مجهول

فعل مضارع مجهول آنستکه بمفعول نسبتش دهند و علامت آن اینستکه حروف مضارعه مضموم و ماقبل آخرش مفتوح می‌باشد مانند: يُنْصَرُ عَمْرُو (یاری می‌شود عمرو) که ابتداء «يُنْصِرُ زَيْدٌ عَمْرًا» بوده سپس فاعلش را که «زید» باشد نام نبرده و بجای فاعل مفعول یعنی «عمرو» را قرار دادیم و برای اینکه در ظاهر معلوم باشد که فعل را مجهول نموده‌ایم «یاء» را مضموم و «صاد» را مفتوح کردیم.

ماکان حرف المضارعة منه : ضمیر در «منه» به المبنی للمفعول منه برمی‌گردد.

وماقبل آخره : ضمیر در «آخره» به المبنی للمفعول منه برمی‌گردد.

متن: وَاعْلَمْ أَنَّهُ يَدْخُلُ عَلَى الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ «ما» و «لا»  
التَّافِيَتَانِ فَلَا تُغَيِّرَانِ صِيغَتَهُ، تقول:

لَا يَنْصُرُ، لَا يَنْصُرَانِ، لَا يَنْصُرُونَ اِلى آخره.  
وَكَذَا مَا يَنْصُرُ، مَا يَنْصُرَانِ، مَا يَنْصُرُونَ اِلى آخره.

ترجمه: بدان بدرستیکه شأن چنین است بر فعل مضارع دو کلمه «ما» و «لا» نافیه داخل شده پس صیغه و هیئت آنرا تغییر نمی‌دهند چنانچه می‌گوئی:

لَا يَنْصُرُ (یاری نمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

## صرف فعل مضارع ۴۱

لَا يَنْصُرَانِ (یاری نمی‌کنند دو مرد غائب در زمان آینده).  
لَا يَنْصُرُونَ (یاری نمی‌کنند مردان غائب در زمان آینده).  
تا آخر صیغه‌های چهارده گانه.  
و نیز می‌گوئی:  
مَا يَنْصُرُ (یاری نمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

### شرح

بر سر فعل مضارع دو نوع کلمات داخل می‌شوند:

۱ - کلمات عامل.

۲ - غیرعامل.

مقصود از «عامل» آن دسته از کلماتی است که وقتی بر سر مضارع داخل شدند در آن تغییر و دگرگونی ایجاد می‌کنند که شرح آن در عبارات بعد انشاءالله خواهد آمد.

و مراد از «غیرعامل» کلماتی است که حالت فعل مضارع نسبت ببعد از دخول و قبل از آن مساوی باشد یعنی هیچگونه تغییری در ظاهر و شکل مضارع ایجاد نمی‌کنند مانند دو کلمه «لَاء نَافِيَه» و «مَاء نَافِيَه» لذا صرف چهارده صیغه فعل مضارع با آنها عیناً بهمان صورتی است که مضارع از آنها خالی باشد و ما برای نمونه فعل مضارع از ماده «نَصَرَ» را با «لَاء نَافِيَه» در ضمن چهارده صیغه در ذیل ذکر می‌کنیم:

### صرف فعل مضارع از ماده «نَصَرَ»

با «لَاء» نَافِيَه

کمک نمی‌کند یک مرد غائب در زمان حال یا آینده

لَا يَنْصُرُ

کمک نمی‌کنند دو مرد غائب در زمان حال یا آینده

لَا يَنْصُرَانِ

مذکر غائب

## ۴ الکلام اللطيف

کمک نمی‌کنند مردان غائب در زمان حال یا آینده	لا يَنْصُرُونَ	
کمک نمی‌کنند یک زن غائب در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرُ	
کمک نمی‌کنند دوزن غائب در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرَانِ	مؤنث غائب
کمک نمی‌کنند زنان غائب در زمان حال یا آینده	لا يَنْصُرْنَ	
کمک نمی‌کنی تویکمرد حاضر در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرُ	مذکر حاضر
کمک نمی‌کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرَانِ	
کمک نمی‌کنید شما مردان حاضر در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرُونَ	
کمک نمی‌کنی تویکزن حاضر در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرِينَ	مؤنث حاضر
کمک نمی‌کنید شما دوزن حاضر در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرَانِ	
کمک نمی‌کنید شما زنان حاضر در زمان حال یا آینده	لا تَنْصُرْنَ	
کمک نمی‌کنم در زمان حال یا آینده	لا أَنْصُرُ	متکلم وحده
کمک نمی‌کنیم در زمان حال یا آینده	لا نَنْصُرُ	متکلم مع الغير

متن: وَيَدْخُلُ الْجَازِمُ، فَيُحَذَفُ مِنْهُ حَرَكَةُ الْوَاحِدِ وَنُونُ التَّثْنِيَةِ وَالْجَمْعِ الْمَذْكَرِ وَالْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ.  
وَلَا يُحَذَفُ نُونُ جَمَاعَةِ الْمُؤنَّثِ، فَإِنَّهَا ضَمِيرٌ كَالْوَاوِ فِي جَمْعِ الْمَذْكَرِ، فَتَثْبُتُ عَلَى كُلِّ حَالٍ، تَقُولُ:  
لَمْ يَنْصُرْ، لَمْ يَنْصُرَا، لَمْ يَنْصُرُوا إِلَى آخِرِهِ.

ترجمه: و بر سر فعل مضارع جازم داخل می‌شود، پس از مضارع حرکت مفرد و نون تثنيه و جمع مذکر و نون مفرد مؤنث حاضر حذف می‌شود.

ولی نون جمع مؤنث حذف نمی‌گردد زیرا این نون ضمیر بوده همچون واو در جمع مذکر در نتیجه باید در هر حال ثابت باشد، در صرف فعل مضارع با حرف جازم می‌گوئی:

لَمْ يَنْصُرْ یاری نکرده است یک مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَنْصُرَا یاری نکرده اند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَنْصُرُوا یاری نکرده اند مردان غائب در زمان گذشته.

## شرح

### دخول جازم بر سر فعل مضارع

قبلاً گفته شد منظور از کلمات عامل آندسته از الفاظی است که وقتی بر سر فعل مضارع داخل می شوند در شکل و هیئت آن تغییری حاصل می نمایند چه معنای مضارع را نیز تغییر داده و چه تغییر ندهند اکنون می گوئیم از جمله الفاظی که پس از داخل شدنشان بر سر فعل مضارع هم در لفظ و هم در معنای فعل تغییر ایجاد می کنند ادات جازم می باشند که «لم» و «لما» در زمره آنها داخلند.

اما تغییر لفظی آنها در فعل مضارع:

جوازم وقتی بر سر فعل مضارع داخل شدند در مفرد مذکر حرکت آنها که ضمه باشد حذف نموده و در تثنیه و جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون را بجزمی ساقط می کنند و تنها دو صیغه جمع مؤنث غائب و حاضر است که نونشان حذف و ساقط نمی گردد.

و اما تغییر معنوی آنها در فعل مضارع:

«لم» و «لما» وقتی بر سر مضارع داخل شدند علاوه بر تغییر لفظی معنای فعل را نفی و به زمان ماضی مبدل می کنند.

فیحذف منه : ضمیر در «منه» به مضارع برمی گردد.

فانها ضمیر: ضمیر در «فانها» به نون جماعة المؤنث برمی گردد.

متن: وَيَدْخُلُ النَّاصِبُ، فَيُبْدِلُ مِنَ الضَّمَّةِ فَتَحَةً وَيُسْقِطُ  
التَّوْنَاتِ سِوَى نُونِ جَمَاعَةِ الْمُؤنَّثِ، فَتَقُولُ:

لَنْ يَنْصُرَا، لَنْ يَنْصُرُوا إِلَىٰ آخِرِهِ.

ترجمه: و بر سر فعل مضارع ناصب داخل شده پس ضمّه آخر آنرا به فتحه بدل نموده و تمام نون‌های آخر آن غیر از نون جمع مؤنث را ساقط می‌کند پس در مضارع منصوب می‌گوئی:

لَنْ يَنْصُرَا (هرگز یاری نمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

لَنْ يَنْصُرُوا (هرگز یاری نمی‌کنند دو مرد غائب در زمان آینده).

لَنْ يَنْصُرُوْا (هرگز یاری نمی‌کنند مردان غائب در زمان آینده).

تا آخر صیغه‌های چهارده گانه.

### شرح

#### دخول ناصب بر سر فعل مضارع

از جمله الفاضلی که بر سر فعل مضارع داخل شده و در لفظ آن تغییر می‌دهند حروفی است بنام حروف ناصبه و آنها عبارتند از:

أَنَّ، لَنْ، كَيْ، إِذَنْ.

عمل آنها اینست که هر ضمّه‌ای را که در آخرین حرف فعل مضارع است به فتحه مبدل ساخته و تمام نونهای آخر را باستثنای نون جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر را ساقط می‌نماید و ما در ذیل چهارده صیغه فعل مضارع از ماده «نَصَرَ» را با کلمه «لَنْ» ذکر می‌کنیم:

#### صرف چهارده صیغه فعل

##### مضارع با کلمه «لَنْ»

لَنْ يَنْصُرَا	هرگز یکمرد غائب یاری نمی‌کند در زمان حال یا آینده.
لَنْ يَنْصُرُوا	مذکر غائب هرگز دو مرد غائب یاری نمی‌کنند در زمان حال یا آینده.
لَنْ يَنْصُرُوْا	هرگز مردان غائب یاری نمی‌کنند در زمان حال یا آینده.

## مضارع منصوب ۴۵

هرگز یک زن غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.	لَنْ تَنْصُرَ	
هرگز دوزن غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.	لَنْ تَنْصُرَا	مؤنث غائب
هرگز زنان غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.	لَنْ يَنْصُرْنَ	
هرگز تو یکمرد حاضر یاری نمیکنی در زمان حال یا آینده.	لَنْ تَنْصُرَ	
هرگز شما دومرد حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.	لَنْ تَنْصُرَا	مذکر حاضر
هرگز شما مردان حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.	لَنْ يَنْصُرُوا	
هرگز تو یکزن حاضر یاری نمیکنی در زمان حال یا آینده.	لَنْ تَنْصُرِي	
هرگز شما دوزن حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.	لَنْ تَنْصُرَا	مؤنث حاضر
هرگز شما زنان حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.	لَنْ يَنْصُرْنَ	
هرگز یاری نمیکنم در زمان حال یا آینده.	لَنْ أَنْصُرَ	متکلم وحده
هرگز یاری نمیکنیم در زمان حال یا آینده.	لَنْ نَنْصُرَ	متکلم مع الغير

متن: وَمِنَ الْجَوَارِمِ لَامُ الْأَمْرِ، فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغَائِبِ:  
لِيَنْصُرَ، لِيَنْصُرَا، لِيَنْصُرُوا، لِيَنْصُرِي، لِيَنْصُرَا، لِيَنْصُرْنَ.  
وَكَذَلِكَ، لِيَضْرِبَ وَيَتَعَلَّمَ وَيُتَدَخَّرُ وَغَيْرُهَا.

«لام» امر

ترجمه:

از جمله الفاظی که جزم بفاعل مضارع می دهند لام امر می باشد،

پس در امر غائب می گوئی:

- لِيَنْصُرَ باید کمک کند یکمرد غائب در زمان حال.
- لِيَنْصُرَا باید کمک کنند دو مرد غائب در زمان حال.
- لِيَنْصُرُوا باید کمک کنند مردان غائب در زمان حال.
- لِيَنْصُرِي باید کمک کند یکزن غائب در زمان حال.
- لِيَنْصُرَا باید کمک کنند دوزن غائب در زمان حال.
- لِيَنْصُرْنَ باید کمک کنند زنان غائب در زمان حال.

و همچنين است صرف كلمات:  
لِيَضْرِبَ و لِيَعْلَمَ و لِيُدْخِرْ و غير اينها از افعال ديگر.

متن: وَمِنْهَا لَا النَّاهِيَّةُ، فَتَقُولُ فِي نَهْيِ الْغَائِبِ:  
لَا يَنْضُرُ، لَا يَنْضُرَا، لَا يَنْضُرُوا، لَا تَنْضُرُ، لَا تَنْضُرَا، لَا يَنْضُرْنَ.  
و فِي نَهْيِ الْحَاضِرِ:  
لَا تَنْضُرُ، لَا تَنْضُرَا، لَا تَنْضُرُوا اِلَى آخِرِ.  
وَ كَذَا قِيَاسُ سَائِرِ الْأَمْثَلَةِ.

«لاء» ناهيه

ترجمه:

و از جمله الفاظی که بفعل مضارع جزم می دهند «لاء» ناهیه می باشد، پس در نهی غائب می گوئی:

لَا يَنْضُرُ نباید کمک کند یکمرد غائب در زمان حال.  
لَا يَنْضُرَا نباید کمک کنند دو مرد غائب در زمان حال.  
لَا يَنْضُرُوا نباید کمک کنند مردان غائب در زمان حال.  
لَا تَنْضُرُ نباید کمک کند یکزن غائب در زمان حال.  
لَا تَنْضُرَا نباید کمک کنند دو زن غائب در زمان حال.  
لَا يَنْضُرْنَ نباید کمک کنند زنان غائب در زمان حال.  
و در نهی حاضر می گوئی:

لَا تَنْضُرُ یاری مکن تو یکمرد حاضر در زمان حال.  
لَا تَنْضُرَا یاری مکنید شما دو مرد حاضر در زمان حال.  
لَا تَنْضُرُوا یاری مکنید شما مردان حاضر در زمان حال.  
لَا تَنْضُرِي یاری مکن تو یکزن حاضر در زمان حال.  
لَا تَنْضُرَا یاری مکنید شما دو زن حاضر در زمان حال.



لا تَنْصُرَنَّ ياری مکنید شما زنان حاضر در زمان حال.  
لا أَنْصُرُ نباید یاری کنم در زمان حال.  
لا نَنْصُرُ نباید یاری کنیم در زمان حال.

متن: وَأَمَّا الْأَمْرُ بِالصِّيغَةِ فَهُوَ أَمْرُ الْحَاضِرِ وَهُوَ جَارٍ عَلَى لَفْظِ  
الْمُضَارِعِ الْمَجْزُومِ، فَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارِعَةِ مُتَحَرِّكًا فَتَسْقُطُ مِنْهُ  
حَرْفُ الْمُضَارِعَةِ وَتَأْتِي بِصُورَةِ الْبَاقِي مَجْزُومًا فَتَقُولُ فِي الْأَمْرِ مِنْ  
تَدَخَّرِجُ دَخْرِجُ، دَخْرِجَا، دَخْرِجُوا، دَخْرِجِي، دَخْرِجَا، دَخْرِجْنَ.  
وَهَكَذَا:  
فَرِحَ وَقَاتِلْ وَتَكَسَّرَ وَتَبَاعَدُ وَتَدَخَّرِجُ إِلَى آخِرِهِ.

امر بصیغه یا

ترجمه:

امر حاضر

و اما امر بصیغه پس آن امر حاضر باشد و بر لفظ مضارع مجزوم جاری می‌گردد، پس اگر بعد از حرف مضارعه حرکت داشته باشد حرف مضارع را حذف نموده و باقی را بصورت مجزوم بیاور پس در امر حاضر از «تَدَخَّرِجُ» می‌گوئی:

دَخْرِجُ غلط بزنی تو یکمرد حاضر.  
دَخْرِجَا غلط بزنیید شما دو مرد حاضر.  
دَخْرِجُوا غلط بزنیید شما مردان حاضر.  
دَخْرِجِي غلط بزنی تو یکزن حاضر.  
دَخْرِجَا غلط بزنیید شما دو زن حاضر.  
دَخْرِجْنَ غلط بزنیید شما زنان حاضر.

و همچنین است افعال:

فَرَّحَ (شاد شو تو یکمرد حاضر)، قَاتِلُ (زد و خورد نما تو یکمرد حاضر)، تَكَسَّرَ (شکسته شو تو یکمرد حاضر)، تَبَاعَدُ (دور شو تو یکمرد حاضر)، تَدَخَّرَجَ (بغلطان تو یکمرد حاضر) تا آخر ابواب دیگر.

### شرح

الامر بالصیغه : اینکه نام امر حاضر را امر بصیغه گذارده اند جهتش آنستکه بدون استفاده کردن از ادات و حروف ساخته شده و تنها هیئت و صیغه مضارع را تغییر و دگرگون می سازند برخلاف امر غائب که بواسطه کمک گرفتن از «لام» ساخته می شود.

و هو جار علی لفظ المضارع المجزوم : ضمیر «هو» به امر حاضر برمی گردد و منظور از این عبارت آنستکه: امر حاضر از حیث لفظ و شکل ظاهری مانند لفظ مضارع مجزوم می باشد یعنی همانطوریکه ضمّه آخر فعل مضارع و نونها باستثنای «نون» جمع مؤنث حذف می شوند در امر حاضر نیز چنین می باشد.

فان کان مابعد حرف المضارعة الخ : اشاره است به ساختن امر حاضر و حاصل آن اینستکه:

برای ساختن امر حاضر می باید شش صیغه حاضر از فعل مضارع را در نظر گرفت سپس حرف مضارعه را از ابتداء آنها برداشت حال از دو نحو خالی نیست:

۱ - آنکه حرف بعد متحرک است.

۲ - آنکه حرف بعد ساکن می باشد.

دومی را انشاءالله بعداً بیان خواهیم کرد و اما صورت اول قاعده اینستکه پس از حذف حرف مضارعه باقی کلمه را بحالت جزمی بیاوریم مثلاً در «تَدَخَّرَجُ» خواستیم از آن امر حاضر بنا کنیم، «تاء» را از ابتدائش

حذف کرده و چون مابعد آن یعنی «دال» متحرک بود تنها آخرش را جزم داده یعنی ضمّه اش را مبدّل بسکون نموده و با همان هیئت صرفش کردیم لذا بعد از آن: دَخِرْجِ گردید.

فتسقط منه حرف المضارعة : ضمیر در «منه» به فعل مضارع

برمی‌گردد.

متن: وَإِنْ كَانَ مَابَعْدُ حَرْفِ الْمُضَارِعَةِ سَاكِنًا فَتَحْذِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضَارِعَةِ وَتَأْتِي بِصُورَةِ الْبَاقِي مَجْرُومًا مَزِيدًا فِي أَوَّلِهِ هَمْزَةٌ وَضِلِّ مَكْسُورَةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَيْنُ الْمُضَارِعِ مِنْهُ مَضْمُومًا، فَتَضْمُّهَا وَتَقُولُ: أَنْضُرُ، أَنْضُرَا، أَنْضُرُوا إِلَى آخِرِ.

وَكَذَلِكَ: إِضْرِبُ، إِضْرِبَا، إِضْرِبُوا إِلَى آخِرِ.

وَإِعْلَمُ وَانْقِطِعَ وَاجْتَمَعَ وَاسْتَخْرِجَ.

وَفَتْحُوا هَمْزَةً «أَكْرِمُ» بِنَاءً عَلَى الْأَصْلِ الْمَرْفُوضِ، فَإِنَّ أَصْلَ

«تُكْرِمُ» تَأْكْرِمُ.

ترجمه: و اگر حرف بعد از حرف مضارعه ساکن باشد پس از مضارع حرف مضارع را حذف نما و سپس باقی کلمه را با حالت جزمی بیاور مشروط باینکه در ابتدایش همزه وصل مکسور اضافه کنی مگر آنکه عین الفعل مضارع مضموم باشد که در اینصورت همزه را باید ضمّه دهی لذا در امر حاضر از «نَصَرَ، يَنْصُرُ» می‌گوئی:

أَنْضُرُ یاری کن تویکمرد حاضر در زمان حال.

أَنْضُرَا یاری کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال.

أَنْضُرُوا یاری کنید شما مردان حاضر در زمان حال.

أَنْضُرِي یاری کن تویکزن حاضر در زمان حال.

أَنْضُرَا یاری کنید شما دو زن حاضر در زمان حال.

أَنْصُرَنَّ یاری کنید شما زنان حاضر در زمان حال.  
و همچنین است صرف امر حاضر از «ضَرَبَ، یضرب» زیرا در  
صرف آن می‌گوئی:

إِضْرِبْ بزن تو یکمرد حاضر در زمان حال.  
إِضْرِبَا بزنید شما دو مرد حاضر در زمان حال.  
إِضْرِبُوا بزنید شما مردان حاضر در زمان حال.  
تا آخرشش صیغه.

و نیز امر حاضر از «عَلِمَ، یَعْلَم» که «إِعْلَمُ» بوده و از «انقطع،  
ینقطع» که «انْقَطِعُ» می‌شود و از «اجْتَمَعَ، یَجْتَمِعُ» که «اجْتَمِعُ» و از  
«اسْتَخْرَجَ، یَسْتَخْرِجُ» «اسْتَخْرِجُ» می‌باشد.

و علماء همزه «أَكْرِمُ» را که امر است از باب افعال فتحه داده‌اند  
و آن بنا بر این است که از اصل متروکش گرفته شده باشد چه آنکه اصل  
«تُكْرِمُ» تَأْكْرِمُ می‌باشد لذا بعد از حذف تاء چون متحرک بود بهمان  
حرکت امر را بناء نموده تنها آخرش را ساکن کردیم.

### شرح

فتحذف منه : ضمیر در «منه» به مضارع برمی‌گردد.  
مزیداً فی أوّله : ضمیر در «أوّله» به مضارع برمی‌گردد.  
الآن یكون عين المضارع منه : ضمیر در «منه» به امر برمی‌گردد.  
فتضمّتها : ضمیر مؤنث به همزه برمی‌گردد.  
بناءً علی الاصل المرفوض : کلمه «مرفوض» یعنی متروک.

متن: وَأَعْلَمُ:

أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ تَاءَانِ فِي أَوَّلِ مُضَارِعِ «تَفَعَّلَ» وَ «تَفَاعَلَ» وَ

«تَفَعَّلَ» فَيَجُوزُ اثْبَاتُهَا نَحْوُ: تَتَجَنَّبُ وَتَتَقَاتِلُ وَتَتَدَخَّرُ.  
وَيَجُوزُ حَذْفُ أَحَدِيهِمَا كَمَا وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ: فَأَنْتَ تَصَدِّى وَ  
نَاراً تَلْظَى وَتَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ.

### تنبیه

ترجمه:

بدان بدرستی که وقتی دو تاء در ابتداء فعل مضارع از باب های  
«تَفَعَّلَ» و «تَفَاعَلَ» و «تَفَعَّلَ» باهم اجتماع کردند پس جایز است هر دو را  
ثابت نگاه داشت مانند:

تَتَجَنَّبُ (دوری می نماید) و تَتَقَاتِلُ (زد و خورد می کند) و تَتَدَخَّرُ  
(می غلطاند).

چنانچه می توان یکی از آن دو را حذف کرد چنانچه در قرآن شریف  
وارد شده است:

فَأَنْتَ تَصَدِّى (پس تو بعهده می گیری) که در اصل «تَتَصَدِّى» بوده  
است.

وَ نَاراً تَلْظَى (آتشی که شعله ور است) که در اصل «تَلْظَى» بوده.  
وَ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ (ملائکه فرود می آیند) که در اصل تَنْزَلُ بوده  
است.

### شرح

انه اذا اجتمع الخ : ضمیر در «انه» بمعنای «شان» می باشد.  
فيجوز اثباتها : یعنی اثبات دو تاء.  
ويجوز حذف احديهما : ضمیر در «احديهما» به تاء ان بر می گردد.  
فانت تصدّى: آیه (۶) از سوره عبس.

ناراً تَلْظَى : آیه ( ۱۴ ) از سوره اللیل.  
و تنزّل الملائکة : آیه ( ۴ ) از سوره قدر.

متن : وَمَتَىٰ كَانَ فَاءٌ «اِفْتَعَلَ» صَاداً أَوْ ضَاداً أَوْ طَاءً أَوْ ظَاءً  
فَلِيبَتْ تَائُهُ طَاءً، تَقُولُ فِي اِفْتَعَلَ مِنَ الصُّلْحِ، اِصْطَلَحَ وَمِنَ الضَّرْبِ،  
اِضْطَرَبَ وَمِنَ الطَّرْدِ، اِطْرَدَ وَمِنَ الظُّلْمِ، اِضْطَلَمَ.  
وَكَذَلِكَ جَمِيعُ تَصَرُّفَاتِهِ نَحْوُ: يَصْطَلِحُ فَهُوَ مُصْطَلِحٌ وَذَلِكَ  
مُصْطَلِحٌ، اِصْطَلِحَ، لَا يَصْطَلِحُ.

وَمَتَىٰ كَانَ فَاءٌ «اِفْتَعَلَ» ذَالاً أَوْ ذَالاً أَوْ زَاءً فَلِيبَتْ تَائُهُ ذَالاً وَ  
تَقُولُ فِي «اِفْتَعَلَ» مِنَ الذَّرْعِ وَمِنَ الذِّكْرِ وَمِنَ الزَّجْرِ، اِدَّرَعَ وَاذْكَرَ وَ  
اِزْدَجَرَ.

ترجمه: و هرگاه فاء «اِفْتَعَلَ» حرف صاد یا ضاد یا طاء و یا ظاء  
باشد تاء دو نقطه آن به طاء قلب می شود مثلاً در «اِفْتَعَلَ» از صلح می گوئی:  
اِصْطَلَحَ.

اینکلمه در اصل «صَلَحَ» بود بیاب افتعال رفت اِصْطَلَحَ شد چون  
«فاء» حرف «صاد» بود (تاء) را به (طاء) تبدیل کرده «اصطلاح» شد.  
و نیز در «افتعل» از ضرب می گوئی: اِضْطَرَبَ.

اینکلمه در اصل «ضَرَبَ» بود بیاب افتعال رفت اضرب شد چون  
«فاء» حرف «ضاد» بود (تاء) را به (طاء) مبدل نموده اضطرب گردید.  
و نیز در «افتعل» از طرد می گوئی: اِطْرَدَ.

اینکلمه در اصل «طَرَدَ» بود بیاب افتعال رفت اِطْرَدَ شد چون  
«فاء» حرف «طاء» بود (تاء) را به (طاء) بدل کرده و در (طاء) اولی  
ادغام نمودیم اِطْرَدَ شد.

و همچنین در «افتعل» از ظلم می گوئی: اِضْطَلَمَ.

اینکلمه در اصل «ظَلَمَ» بود بباب افتعال رفت اضتم شد چون «فاء» حرف «ظاء» بود (تاء) را به (طاء) مبدل کرده اضطلم شد.

و تمام متصرفات و مشتقات اینکلمات نیز چنین می‌باشند چنانچه در مضارع «اصطَلَحَ» می‌گوئیم «یصطَلَحُ» و اسم فاعلش «مُصْطَلِحٌ» و اسم مفعولش «مُضْطَلَحٌ» و امر حاضرش «إِصْطَلِحْ» و نهی آن «لَا يَصْطَلِحْ» می‌باشد یعنی «یصطَلَحُ» در اصل یصْتَلِحُ و «مُضْطَلِحٌ» مُضْطَلِحٌ و «مُضْطَلَحٌ» مُضْطَلِحٌ و «إِصْطَلِحْ» لا یصْتَلِحْ بوده است سپس بهمان بیانی که گذشت تاء دو نقطه را در تمام به «طاء» مبدل نمودیم.

و هرگاه فاء «إِفْتَعَلَ» حروف دال یا ذال یا زاء باشد تاء دو نقطه اش به دال مبدل می‌شود بنابراین در «إِفْتَعَلَ» از «الدَّرءُ» و از «الذِّكْرُ» و از «الزَّجْرُ» می‌گوئی:

إِذْرءٌ وَإِذْكَرٌ وَإِزْدَجْرٌ.

اینکلمات در اصل إِذْتَرءٌ وَإِذْتَكْرٌ وَإِزْتَجْرٌ بودند چون فاء آنها دال و ذال و زاء بود تاء دو نقطه در آنها را به دال مبدل نمودیم و پس از آن به اذْرء و اذْكَر و اذْجَر مبدل شدند.

### شرح

من الصَّلح : کلمه «صلح» یعنی سازش.

ومن الضرب : کلمه «ضرب» یعنی زدن.

ومن الظرد : کلمه «طرد» یعنی راندن و انداختن.

ومن الظلم : کلمه «ظلم» یعنی ستم.

وكذلك جميع متصرفاته : مقصود از «متصرفات» مشتقات می‌باشد.

من الدَّرء : کلمه «درء» یعنی منع.

ومن الذِّكر : کلمه «ذکر» یعنی بیاد بودن و در خاطر داشتن.

ومن الزجر: کلمه «زجر» یعنی بازداشتن.

واذکر: در اصل «ذکر» بود بباب افتعال رفت اذتکر شد سپس تاء دو نقطه را از جنس دال نموده به اذد کر مبدل گردید پس از آن دال را به ذال مبدل کرده و درهم ادغام نمودیم اذکر شد.

متن: وَتَلَحُّقُ الْفِعْلِ غَيْرِ الْمَاضِي وَالْحَالِ نُونَانِ لِلتَّأَكِيدِ خَفِيفَةً سَاكِئَةً وَثَقِيلَةً مَفْتُوحَةً إِلَّا فِيمَا تَخْتَصُّ بِهِ وَهُوَ فِعْلُ الْإِثْنَيْنِ وَجَمَاعَةِ النِّسَاءِ فَهِيَ مَكْسُورَةٌ فِيهِمَا أَبَدًا فَتَقُولُ إِذْهَبَانِ لِإِثْنَيْنِ وَإِذْهَبَانِ لِلنِّسَاءِ.

وَتَدْخُلُ أَلِفًا بَعْدَ نُونِ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ لِتَفْضُلِ بَيْنِ النُّونَاتِ وَ لَا تَدْخُلُهُمَا الْخَفِيفَةُ لِأَنَّهُ يَلْزَمُ التِّقَاءَ السَّاكِنَيْنِ عَلَى غَيْرِ حِدِّهِ، فَإِنَّ التِّقَاءَ السَّاكِنَيْنِ إِنَّمَا يَجُوزُ إِذَا كَانَ الْأَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَالثَّانِي مُدْغَمًا فِيهِ نَحْوُ دَابَّةٍ.

نون تأکید و درآمدنش

ترجمه:

برسر افعال

و بفعل غیرماضی و حال دو نون که برای تأکید می‌باشند ملحق می‌شوند و آندو عبارتند از:

۱ — نون تأکید خفیفه که ساکن است.

۲ — نون تأکید ثقیله که مفتوح می‌باشد.

البته اینکه گفتیم نون تأکید ثقیله مفتوح است در غیر صیغه هائی بوده که بآنها اختصاص دارد و آن صیغ عبارتند از:

الف: صیغه های تثنیه.

ب: دو صیغه جمع مؤنث حاضر و غائب.

چه آنکه نون در اینها همیشه مکسور است نه مفتوح لذا در تثنیه



## نون تأکید و درآمدنش بر سر افعال ۵۵

می گوئی: اِذْهَبَانِ و در جمع مؤنث می گوئی: اِذْهَبْنَانِ.  
لازم بتذکر است که در جمع مؤنث بعد از نون جمع باید الفی  
در بیاوری تا بین نونها فاصله شود و باید توجه داشت که نون خفیفه به  
صیغه های تشبیه و جمع مؤنث ملحق نمی شود زیرا در صورت الحاق التقاء  
ساکنین علی غیر حده لازم می آید که آن نیز جایز نیست زیرا التقاء ساکنین  
تنها در موردی جایز است که حرف اول از حروف مدّ بوده و حرف دوم  
مشدّد باشد مانند دابة که حرف اولش الف است و آن از حروف مدّ بوده و  
حرف دومش باء می باشد که مشدّد است.

### شرح

غیر الماضی و الحال: علت اینکه نون تأکید به فعل ماضی و حال  
ملحق نمی شود آنستکه همیشه در مقام طلب طالب کلامش را تأکید می کند  
و پرواضح است که ماضی بر طلب دلالت ندارد.  
اما حال اگرچه قایلیت برای تأکید را دارد ولی چون مضمون و  
معنای فعل در اینصورت حاصل و موجود است و مخاطب بدین ترتیب بر  
ضعف و قوت آن می تواند مطلع گردد از اینرو هیچ وجهی برای تأکید آن  
وجود نداشته و بدین ترتیب تأکید اختصاص به استقبال پیدا می کند مشروط  
باینکه مشتمل بر طلب نیز باشد فلذا فعل مضارعی که بر استقبال دلالت  
می کند و از معنای طلب مجرّد است قابل تأکید نبوده و گفتن «یضربن»  
مثلاً جایز نیست.

خفیفه ساکنه: یعنی بدون تشدید و ساکن.

ثقیله مفتوحه: یعنی با تشدید و مفتوح.

الّا فیما تختصّ به: استثناء است از «مفتوحه» یعنی نون تأکید ثقیله  
مفتوح است مگر در صیغه هائی که بآنها اختصاص دارد، بنابراین ضمیر در

«تختص» به نون و در «به» به (ما) عود می‌کند.

و هو فعل الاثنین : ضمیر «هو» به «ما تختص به» عود می‌کند.

فهی مكسورة فیها : ضمیر «هی» به نون و در «فیها» به فعل

الاثنین و جماعة النساء برمی‌گردد.

ولا تدخلها الخفيفة : ضمیر تثنيه در «تدخلهما» به فعل الاثنین و

جماعة النساء برمی‌گردد.

لانه يلزم التقاء الساكنين : ضمیر در «لانه» به داخل شدن نون تأکید

خفیفه بر فعل الاثنین و جماعة النساء برمی‌گردد.

حرف مة : سه حرف است: الف، واو، یاء.

والثانی مدغماً فیہ : منظور از «مدغماً فیہ» مشدد می‌باشد.

متن : وَيُخَذَفُ مِنَ الْفِعْلِ مَعَهُمَا التَّوْنُ فِي الْأَمْثَلَةِ الْخَمْسَةِ وَهِيَ

يَفْعَلَانِ وَتَفْعَلَانِ وَيَفْعَلُونَ وَتَفْعَلُونَ وَتَفْعَلِينَ.

وَيُخَذَفُ وَأُوَيْفَعَلُونَ وَتَفْعَلُونَ وَيَاءُ تَفْعَلِينَ إِلَّا إِذَا انْفَتَحَ

مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ لَا تَخْشُونَ وَلَا تَخْشِينَ وَتَبْلُونَ وَإِمَّا تَرِينَ.

وَيُفْتَحُ مَعَهُمَا آخِرُ الْفِعْلِ إِذَا كَانَ فِعْلُ الْوَاحِدِ وَالْوَاحِدَةُ الْغَائِبَةُ وَ

يُضَمُّ إِذَا كَانَ فِعْلُ جَمَاعَةٍ الذُّكُورِ وَيُكْسَرُ إِذَا كَانَ فِعْلُ الْوَاحِدَةِ

الْمُخَاطَبَةِ فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغَائِبِ مُؤَكِّدًا بِالتَّوْنِ الثَّقِيلَةِ:

لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَانِ، لِيَنْصُرُنَّ، لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرَانِ، لِيَنْصُرَنَّ.

وَبِالْخَفِيفَةِ:

لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرُنَّ، لِيَنْصُرَنَّ.

وَفِي أَمْرِ الْحَاضِرِ مُؤَكِّدًا بِالثَّقِيلَةِ:

أَنْصُرَنَّ، أَنْصُرَانِ، أَنْصُرُنَّ، أَنْصُرَنَّ، أَنْصُرَانِ، أَنْصُرَنَّ.

وَبِالْخَفِيفَةِ:

أَنْصُرْنَ، أَنْصُرُنْ، أَنْصُرِنِ.  
وَقِسْ عَلَىٰ هَذَا نَظَائِرُهُ.

حکم نون تأکید

ترجمه:

و در امثله پنجگانه یعنی: يَفْعَلَانِ وَ تَفْعَلَانِ وَ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلِينَ.

نون‌های آخر با آمدن دو نون تأکید ثقیله و خفیفه از فعل حذف می‌شوند و نیز «واو» از «یفعلون» و «تفعلون» و «یاء» از «تفعلین» ساقط می‌شود مگر زمانی که ماقبل «واو» و «یاء» مفتوح باشد که در اینفرض «واو» و «یاء» محفوظ می‌مانند مثل:

لَا تَخْشَوْنَ (نترسید البتّه البتّه).

وَلَا تَخْشِينَ (نترس تویکزن حاضر البتّه البتّه).

وَلْتُبْلُوْا (هر آینه البتّه البتّه آزمایش می‌شوید شما مردان).

وَتَرَيْنَ (البتّه البتّه می‌بینی توزن حاضر).

و با آمدن ایندو نون (نون تأکید ثقیله و نون تأکید خفیفه) آخر فعل مفتوح می‌گردد بشرطی که فعل مفرد مذکریا مفرد مؤنث غائب باشد و اگر جمع مذکر فرض شود آخرش مضموم می‌گردد چنانچه اگر مفرد مؤنث مخاطب باشد پس از آمدن نون تأکید آخرش مکسور می‌گردد بنابراین در امر غائب که با نون تأکید ثقیله همراه باشد می‌گوئی:

لِيَنْصُرَنَّ باید کمک بکند البتّه البتّه یکمرد غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرَانِ باید کمک بکنند البتّه البتّه دومرد غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرُنِ باید کمک بکنند البتّه البتّه مردان غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرْنَ باید کمک بکند البتّه البتّه یکزن غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرَانِ باید کمک بکنند البتّه البتّه دوزن غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرُنَا ۱ باید کمک بکنند البتّه البتّه زنان غائب در زمان حال.  
و در امر غائب با نون تأکید خفیفه می گوئی:

لِيَنْصُرُنِ ۲ باید کمک بکند البتّه یکمرد غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرُنْ ۳ باید کمک بکنند البتّه مردان غائب در زمان حال.

لِيَنْصُرَنْ ۴ باید کمک بکند البتّه یکزن غائب در زمان حال.

و در امر حاضر با نون تأکید ثقیله می گوئی:

أَنْصُرَنَّ ۱ یاری بکن البتّه البتّه تو یکمرد حاضر در زمان حال.

أَنْصُرَانِ ۲ یاری بکنید البتّه البتّه شما دو مرد حاضر در زمان حال.

أَنْصُرُنْ ۳ یاری بکنید البتّه البتّه شما مردان حاضر در زمان حال.

أَنْصُرَنَّ ۴ یاری بکن البتّه البتّه تو یکزن حاضر در زمان حال.

أَنْصُرَانِ ۵ یاری بکنید البتّه البتّه شما دوزن حاضر در زمان حال.

أَنْصُرُنَا ۶ یاری بکنید البتّه البتّه شما زنان حاضر در زمان حال.

و در امر حاضر با نون تأکید خفیفه می گوئی:

أَنْصُرَنَّ ۱ یاری بکن البتّه تو یکمرد حاضر در زمان حال.

أَنْصُرُنْ ۲ یاری بکنید البتّه شما مردان حاضر در زمان حال.

أَنْصُرَنْ ۳ یاری بکن البتّه تو یکزن حاضر در زمان حال.

و نظائر اینفعل را می باید بر آن قیاس نموده و برطبق آنچه صرف شد

صرف نمائی.

### شرح

و يحذف من الفعل معها : ضمير در «معهما» به نون تأکید ثقیله و

خفیفه برمی گردد.

وهی یفعلان الخ : ضمير «هی» به الامثلة الخمسة برمی گردد.

الّا اذا انفتح ما قبلها : ضمير تثنيه در «قبلهما» به واو و یاء

برمی‌گردد.

غولا تَخْشُونَ : اصل «لا تَخْشُونَ» تَخْشِيُونَ بود ضمّه بر «یاء» ثقیل بود حذف گردید سپس التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «واو» لذا «یاء» را حذف نموده «تَخْشُونَ» شد پس از آن «لاء» ناهیه بر سرش درآوردیم و «نون» آخرش بجزمی ساقط گردید «لا تَخْشَوْا» شد و چون «نون» تأکید بآن ملحق کردیم التقاء ساکنین شد بین «واو» و «نون» اول از «نون» تأکید ثقیله اگر «واو» را می‌انداختیم چون نشانه‌ای بر حذفش وجود نداشت لذا نگاهش داشته فقط حرکت مناسب با آن که ضمّه است بآن داده شد و بصورت «لا تَخْشُونَ» درآمد.

غولا تَخْشِينَ : اصل آن «تَخْشِينَ» بود کسره بر «یاء» ثقیل بود حذف گردید و بواسطه پیدا شدن التقاء ساکنین بین دو «یاء»، «یاء» اول را حذف نمودیم «تَخْشِينَ» شد پس از آن «لاء» ناهیه بر سرش درآورده «نون» آخر بجزمی ساقط شده و بصورت «لا تَخْشِي» درآمد و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «نون» اول و چون نشانه‌ای بر حذف «یاء» وجود نداشت لذا آنرا حذف نکرده فقط حرکت مناسب با آن که کسره است بآن داده شد و بصورت «لا تَخْشِينَ» درآمد.

وَلْتُبْلُونَ : اصل آن «لَتُبْلَوُونَ» بود ضمّه بر «واو» ثقیل بود حذف گردید سپس بین دو «واو» التقاء ساکنین شد لذا «واو» اول را حذف کرده «لَتُبْلُونَ» شد سپس «نون» تأکید ثقیله بآن ملحق کرده و چون اجتماع سه «نون» شد «نون» اعرابی را حذف کرده و به «واو» حرکت مناسب که ضمّه بود دادیم شد «لَتُبْلُونَ».

وَأَمَّا تَرِينَ : اصل آن «تَرَّ أَيْن» بود بر وزن «تَفْعَلِينَ»، سپس «فتحه همزه» را بماقبلش نقل داده و بجهت تخفیف در کلمه «همزه» را حذف کرده «تَرِيْنَ» شد سپس کسره «یاء» اول را نیز حذف نموده و

چون بین دو «یاء» التقاء ساکنین شد «یاء» اول را نیز حذف نمودیم «تَرَيْنَ» شد و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله چون اجتماع سه «نون» گردید «نون» اعرابی را حذف کرده التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «نون» اول از «نون» تأکید لذا «یاء» را کسره داده بصورت «تَرَيْنَ» درآمد. و یفتح معها آخر الفعل : ضمیر در «معهما» به نون تأکید ثقیله و خفیفه برمی‌گردد.

اذا كان فعل الواحد : ضمیر در «كان» به «الفعل» برمی‌گردد. و یضمّ اذا كان فعل جماعة الذکور : ضمیر نائب فاعلی در «یضمّ» به آخر فعل برمی‌گردد و ضمیر در «كان» به «الفعل» عود می‌کند. و یکسر اذا كان فعل الواحدة المخاطبة : ضمیر نائب فاعلی در «یکسر» به آخر فعل برمی‌گردد و ضمیر در «كان» به «الفعل» راجع است.

متن : وَ اَمَّا اِسْمُ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ مِنَ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ فَالْاَكْثَرُ اَنْ يَجِيئَ اِسْمُ الْفَاعِلِ مِنْهُ عَلٰى فَاعِلٍ ، تَقْوُلُ :  
 نَاصِرٌ ، نَاصِرَانِ ، نَاصِرُونَ ، نَاصِرَةٌ ، نَاصِرَتَانِ ، نَاصِرَاتٌ ، نَوَاصِرٌ .

ترجمه: اسم فاعل

اما اسم فاعل و مفعول از ثلاثی مجرد، پس غالباً اسم فاعل از آن بر وزن فاعل می‌آید چنانچه می‌گوئی :

ناصِرٌ	:	یکمرد یاری کننده
ناصِرَانِ	:	دو مرد یاری کننده
ناصِرُونَ	:	مردان یاری کننده
ناصِرَةٌ	:	یکزن یاری کننده
ناصِرَتَانِ	:	دو زن یاری کننده
ناصِرَاتٌ وَ نَوَاصِرٌ	:	زنان یاری کننده.

### شرح

اسم فاعل عبارتست از اسمی که بر کننده کاری دلالت کند و آن از ثلاثی مجرد غالباً بر وزن فاعل می‌آید مانند:

ناصِرٌ (یکمرد یاری کننده) و ضارِبٌ (یکمرد زننده).

و آن دارای شش صیغه است، سه تا مذکر و سه تا مؤنث باین

شرح:

### صرف اسم فاعل از

#### ماده «نَصَرَ»

ناصِرٌ	یکمرد یاری کننده	ناصِرَةٌ	یکزن یاری کننده
ناصِرانِ	دو مرد یاری کننده	ناصِرَتانِ	دو زن یاری کننده
ناصِرُونَ	مردان یاری کننده	ناصِرَات	زنان یاری کننده

متن: وَاسْمُ الْمَفْعُولِ مِنْهُ عَلَى مَفْعُولٍ، تَقُولُ:

مَنْصُورٌ، مَنْصُورانِ مَنْصُورُونَ، مَنْصُورَةٌ، مَنْصُورَتانِ، مَنْصُوراتٌ وَ

مَناصِرٌ.

وَ تَقُولُ:

مَمْرُورِيهِ، مَمْرُورِيهِمَا، مَمْرُورِيهِمْ، مَمْرُورِيْهَا، مَمْرُورِيْهِمَا،  
مَمْرُورِيْهِنَّ فَتُنْشِئُ وَتُجْمِعُ وَتُدَكِّرُ وَتُوْنِثُ الضَّمِيرَ فِيمَا يَتَعَدَى بِحَرْفِ الْجَرِّ  
لَا اسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسم مفعول

ترجمه:

و اسم مفعول از ثلاثی مجرد بر وزن مفعول می‌آید چنانچه می‌گوئی:

یکمرد یاری شده

مَنْصُورٌ

دو مرد یاری شده	مَنْصُورَان
مردان یاری شده	مَنْصُورُونَ
یک زن یاری شده	مَنْصُورَةٌ
دو زن یاری شده	مَنْصُورَتَان
زنان یاری شده	مَنْصُورَاتٌ وَمَنَاصِرٌ

و نیز می‌گوئی:

یک مرد مرور شده	مَمْرُورٌ بِهِ
دو مرد مرور شده	مَمْرُورٌ بِهِمَا
مردان مرور شده	مَمْرُورٌ بِهِمْ
یک زن مرور شده	مَمْرُورٌ بِهَا
دو زن مرور شده	مَمْرُورٌ بِهِمَا
زنان مرور شده	مَمْرُورٌ بِهِنَّ

و چنانچه مشاهده می‌شود در اسم مفعول اخیر ضمیر است که تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث می‌آید نه اسم مفعول.

### شرح

اسم مفعول عبارتست از اسمی که دلالت می‌کند بر کس یا چیزی که فعل بر آن فعل شده و آن از ثلاثی مجرد بر وزن مفعول می‌آید مانند: منصور (مرد یاری شده) و مضروب (مرد زده شده). باید توجه داشت که اسم مفعول همیشه از افعال متعدی گرفته می‌شود چنانچه منصور را از «ینصر» و مضروب را از «یضرب» گرفته‌اند و هر دو فعل متعدی هستند ولی گاهی از افعال لازمی که آنها را که بوسیله حرف جرّ متعدی کرده‌اند نیز اسم مفعول می‌گیرند چنانچه از «یمرّبه» که با (باء حرف جرّ) متعدی شده اسم مفعول گرفته و می‌گویند: ممرورّبه.



## اسم فاعل و صرف آن ۶۳

لازم بتذکر است فرق اسم مفعولی که از افعال متعدی گرفته شده با اسم مفعولی که از افعال لازم متعدی شده اخذ شده است این می باشد که در قسم اول نفس اسم مفعول صرف شده ولی در قسم دوم ضمیری که با آن همراه است صرف می گردد چنانچه در ترجمه گذشت.

متن: وَ فَعِيلٌ قَدْ يَجِيئُ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ كَالرَّحِيمِ بِمَعْنَى الرَّاحِمِ وَ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ كَالْقَتِيلِ بِمَعْنَى الْمَقْتُولِ.

وَ أَمَّا مَا زَادَ عَلَى الثَّلَاثَةِ فَالضَّابِطَةُ فِيهِ أَنْ تَضَعَ فِي مُضَارِعِهِ أَلِيمِ الْمَضْمُومَةِ مَوْضِعَ حَرْفِ الْمُضَارِعَةِ وَ تُكْسِرُ مَا قَبْلَ آخِرِهِ فِي إِسْمِ الْفَاعِلِ وَ تُفْتِحُهُ فِي إِسْمِ الْمَفْعُولِ نَحْوُ مُكْرِمٍ وَ مُكْرَمٍ وَ مُدْخِرٍ وَ مُدْخَرٍ وَ مُسْتَخْرَجٍ وَ مُسْتَخْرَجٍ.

وَ قَدْ يَسْتَوِي لَفْظُ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ كَمُحَابٍ وَ مُتَحَابٍ وَ مُخْتَارٍ وَ مُضْطَرٍّ وَ مُعْتَدٍ وَ مُنْصَبٍ وَ مُنْصَبٍ فِيهِ وَ مُنْجَابٍ وَ مُنْجَابٍ عَنْهُ وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ.

ترجمه: و وزن «فَعِيلٌ» گاهی بمعنای فاعل آمده همچون «رحیم»

که بمعنای «راحم» بوده و زمانی بمعنای مفعول می آید مانند «قتیل» که بمعنای مقتول می باشد.

تا اینجا وزن اسم فاعل و اسم مفعول از ثلاثی مجرد را بیان کردیم و اما اسم فاعل و اسم مفعولی که از افعال زائد بر سه حرف گرفته می شوند پس قاعده کلی در آنها اینست که مضارع آنها را در نظر گرفته و بجای حرف مضارعه میم مضموم باید قرار دهی و ماقبل آخرش را در اسم فاعل مکسور و در اسم مفعول مفتوح کنی مانند:

مُكْرِمٌ (یکمرد اکرام کننده) اسم فاعل.

و مُكْرَمٌ (یکمرد اکرام شده) اسم مفعول.

مُدْخِرِجٌ (یکمرد غلطاننده) اسم فاعل.  
 و مُدْخِرَجٌ (یکمرد غلطیده شده) اسم مفعول.  
 مُسْتَخْرِجٌ (یکمرد بیرون آورنده) اسم فاعل.  
 و مُسْتَخْرَجٌ (یکمرد بیرون آورده شده) اسم مفعول.  
 و گاهی در برخی از موارد لفظ اسم فاعل با اسم مفعول مساوی  
 است ولی در تقدیر باهم اختلاف دارند مانند الفاظ:  
 مُحَابٍ (یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده).  
 و مُتَحَابٍ (یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده).  
 مُخْتَارٌ (یکمرد برگزیننده و برگزیده شده).  
 و مُضْطَرٌّ (یکمرد بی چاره).  
 و مُعْتَدٍ (یکمرد دشمنی کننده و مورد دشمنی واقع شده).  
 و مُنْصَبٌ (یکمرد ریخته گر).  
 و مُنْصَبٌ فِيهِ (ریخته شده در آن).  
 و مُنْجَابٍ (یکمرد ظاهر و آشکار).  
 و مُنْجَابٌ عَنهُ (پرده برداشته شده).

### شرح

فَالضَّابِطَةُ فِيهِ : ضمیر در «فیه» به مازاد علی الثلاثة راجع است.  
 فِي مِضَارِعِهِ : ضمیر در «مضارعه» به مازاد علی الثلاثة برمی گردد.  
 مَا قَبْلَ آخِرِهِ : ضمیر در «آخره» به مضارع برمی گردد.  
 وَ تَفْتَحُهُ فِي اسْمِ الْمَفْعُولِ : ضمیر در «تفتحه» به ماقبل آخر برمی گردد.  
 كَمُحَابٍ : در تقدیر اسم فاعلش «مُحَابٍ» و اسم مفعولش  
 «مُحَابٍ» می باشد.  
 وَ مُتَحَابٍ : در تقدیر اسم فاعلش «مُتَحَابٍ» و اسم مفعولش

## اسم فاعل و صرف آن ۶۵

«مُتَحَابِّبٌ» می باشد.

و مختار: در تقدیر اسم فاعلش «مُخْتَبِرٌ» و اسم مفعولش «مُخْتَبِرٌ» می باشد.

و مضطر: در تقدیر اسم فاعلش «مُضْطَرٌّ» و اسم مفعولش «مُضْطَرٌّ» می باشد.

و مُعْتَدِدٌ: در تقدیر اسم فاعلش «مُعْتَدِدٌ» و اسم مفعولش «مُعْتَدِدٌ» می باشد.

و مُنْصَبٌ: در تقدیر «مُنْصَبٌ» بوده و اسم فاعل می باشد.

و مُنْصَبٌ فِيهِ: در تقدیر «مُنْصَبٌ فِيهِ» بوده و اسم مفعول می باشد.

و مُنْجَبٌ: در تقدیر «مُنْجَبٌ» بوده و اسم فاعل می باشد.

و مُنْجَبٌ عَنْهُ: در تقدیر «مُنْجَبٌ عَنْهُ» بوده و اسم مفعول می باشد.



متن:

## فصل المضاعف

وَيُقَالُ لَهُ الْأَصَمُّ هُوَ مِنَ الثَّلَاثِي الْمُجَرَّدِ وَالْمَزِيدِ فِيهِ مَا كَانَ عَيْنُهُ وَلَا مُمَّةٌ مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ كَرَدَّ وَأَعَدَّ، فَإِنَّ أَصْلَهُمَا رَدَدَ وَأَعَدَدَ وَهُوَ مِنَ الرَّبَاعِيِّ مَا كَانَ فَائِئُهُ وَلَا مُمَّةٌ الْأُولَى مِنْ جِنْسٍ وَاحِدٍ وَكَذَلِكَ عَيْنُهُ وَلَا مُمَّةٌ الثَّانِيَةُ وَيُقَالُ لَهُ الْمُطَابِقُ أَيْضًا نَحْوُ زَلَزَلْ، زَلَزَلَةٌ وَزِلْزَالًا.

ترجمه:

## فصل در بیان فعل مضاعف

و به مضاعف «اصم» نیز گفته می شود و آن از ثلاثی مجرد و مزیدیه عبارتست از فعلی که عین الفعل و لام الفعلش از یک جنس باشند مانند: رَدَدَ وَأَعَدَّ.

چه آنکه اصل ایندو «رَدَدَ» و «أَعَدَدَ» می باشد.

و آن در رباعی عبارتست از فعلی که فاء الفعل و لام الفعل اولش از یک جنس بوده همانطوری که عین الفعل و لام الفعل دومش نیز از یک جنس می باشند و بآن مطابق نیز می گویند مانند:  
زَلَزَلْ، زَلَزَلَةٌ، زِلْزَال.

## شرح

و يقال له الاصم : ضمير در «له» به مضاعف برگشته و کلمه «اصم» یعنی شدید و سخت و چون در کلمه مضاعف دو کلمه در هم ادغام شده و این امر موجب شدید اداء شدن کلمه می‌گردد و از اینجهت نامش را اصم گذارده‌اند.

هو من الثلاثی المجرّد : ضمير «هو» به مضاعف برمی‌گردد.

کرّة : کلمه «رّة» یعنی برگرداند.

آتمّة : یعنی آماده نمود.

وهو من الرباعی : ضمير «هو» به مضاعف برمی‌گردد.

و يقال له المطابق : ضمير در «له» به مضاعف از رباعی برگشته و

کلمه «مطابق» بفتح باء یعنی بصیغه اسم مفعول می‌باشد و چون در اینکلمه فاء الفعل و لام الفعل اول باهم و عين الفعل و لام الفعل دوم با یکدیگر موافق و مطابق هستند از اینجهت بآن «مطابق» گفته‌اند.

نحو: زلزل : : یعنی لرزید.

متن: وَ إِنَّمَا أَلِيقَ الْمُضَاعَفُ بِالْمُعْتَلَاتِ، لِأَنَّ حَرْفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُهُ الْإِبْدَالُ كَقَوْلِهِمْ: أَمَلَيْتُ بِمَعْنَى أَمَلَلْتُ.

وَيَلْحَقُهُ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مَسْتُ وَ ظَلَلْتُ بِفَتْحِ الْفَاءِ وَ كَسْرِهَا وَ أَحَسْتُ أَيْ مَسَيْتُ وَ ظَلَلْتُ وَ أَحَسَسْتُ.

## برخی از احکام

ترجمه:

### مضاعف

همانا مضاعف به معتلات ملحق می‌شود زیرا ابدال بحرف تضعیف ملحق می‌گردد همچون گفته اهل زبان: «أَمَلَيْتُ» که بمعنای «أَمَلَلْتُ» می‌باشد.

و نیز حذف بآن عارض می شود مانند کلام ایشان: «مِسْتُ» و «ظَلْتُ» (ایندو کلمه را هم بفتح فاء الفعل می توان قرائت نمود و هم بکسرش) و «أَحَسْتُ» که تقدیر در اینکلمات: «مَسِسْتُ» و «ظَلِلْتُ» و «أَحَسَسْتُ» می باشد.

### شرح

مضاعف دارای احکامی است که مصنف در عبارات مذکور به دو حکم از آنها اشاره نموده است:

۱ — همانطوری که در کلمات معتلّ تبدیل برخی حروف ببعضی وجود دارد همچون «قال» که الفش در اصل «واو» بوده سپس بآن مبدل گردیده در مضاعف نیز امرچنین می باشد مانند «أَمَلَيْتُ» که در اصل «أَمَلَلْتُ» بوده و بمعنای نوشتم می باشد.

۲ — گاهی در کلمات مضاعف حذف عارض می شود مانند کلمات: «مِسْتُ» و «ظَلْتُ» و «أَحَسْتُ» که در اصل «مَسِسْتُ» (تماس دادم) و «ظَلِلْتُ» (گردیدم) و «أَحَسَسْتُ» (حس نمودم) بوده اند. یلحقه الابدال: ضمیر در «یلحقه» به مضاعف برمی گردد. و یلحقه الحذف: ضمیر در «یلحقه» به مضاعف برمی گردد.

متن: وَالْمُضَاعَفُ يَلْحَقُهُ الْإِدْغَامُ وَهُوَ أَنْ تُسْكِنَ الْأَوَّلَ وَ تُدْرِجَ فِي الثَّانِي وَيُسَمَّى الْأَوَّلُ مُدْغَمًا وَالثَّانِي مُدْغَمًا فِيهِ وَذَلِكَ وَاجِبٌ فِي نَحْوِ:

مَدَّ، يَمُدُّ وَ أَعَدَّ، يَعِدُّ وَ انْقَدَّ، يَنْقُدُّ وَ اعْتَدَّ، يَعْتَدُّ وَ اسْوَدَّ، يَسْوَدُّ وَ اسْتَعَدَّ، يَسْتَعِدُّ وَ اظْمَأَنَّ، يَظْمَأَنَّ وَ تَمَادَّ، يَتَمَادُّ.

وَ كَذَا هَذِهِ الْأَفْعَالُ إِذَا بَنَيْتَهَا لِلْمَفْعُولِ نَحْوُ:

مَدَّ، يَمُدُّ وَ أَعَدَّ، يَعِدُّ وَ انْقَدَّ، يَنْقُدُّ وَ كَذَا نَظَائِرُهَا.

وَفِي نَحْوِ: مَدِّ، مَصْدَرًا وَ كَذَلِكَ إِذَا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ أَلِفُ الضَّمِيرِ أَوْ  
وَأَوُّ الضَّمِيرِ أَوْ يَاءُهُ نَحْوُ: مُدَّا، مُدَّوًا، مُدِّي.

### ادغام

ترجمه:

### و موارد وجوب آن

ادغام نیز بمضاعف ملحق می شود و آن عبارتست از اینکه حرف  
اول را ساکن کنی و در حرف دومی بکوبی، حرف اول را اصطلاحاً  
«مُدْعَم» و حرف دومی را «مُدْعَمٌ فِيهِ» می خوانند.

ادغام در مثل کلمات ذیل واجب است:

مَدَّ (کشید)، يَمُدُّ (می کشد)، أَعَدَّ (آماده کرد) يَعِدُّ (آماده  
می کند)، انْقَدَّ (شکافت)، يَنْقَدُّ (می شکافد)، اِغْتَدَّ (دشمنی کرد)، يَعْتَدُّ  
(دشمنی می کند)، اِسْوَدَّ (سیاه شد)، يَسْوَدُّ (سیاه می شود)، اِسْتَعَدَّ (آماده  
گردید)، يَسْتَعِدُّ (آماده می شود)، اِظْمَأَنَّ (استوار شد)، يَظْمَأَنَّ (استوار  
می گردد)، تَمَادَّ (کشانید)، يَتَمَادُّ (می کشاند).

و همچنین اگر این افعال را برای مفعول بناء نمائی یعنی مجهول  
گردند ادغام در آنها واجب می باشد.

مثل آنکه بگوئی:

مُدَّ (کشیده شد)، يُمَدُّ (کشیده می شود)، أُعِدَّ (آماده شد)، يُعَدُّ  
(آماده می شود)، اُنْقَدَّ (شکافته شد)، يُنْقَدُّ (شکافته می شود) و همچنین  
نظائر اینها که بقیه افعال ذکر شده باشد.

و نیز ادغام در مثل کلمه «مَدِّ» که مصدر است واجب می باشد  
چنانچه وقتی بفعل الف ضمیر یا واو ضمیر یا یاء ضمیر متصل گردند ادغام  
واجب است مانند اینکه بگوئی:

مُدَّا (مثال است برای اتصال الف ضمیر بفعل)، مُدَّوَا (مثال است

برای اتصال واو ضمیر بفعل)، مُدَى (مثال است برای اتصال یاء ضمیر بفعل).

متن: وَمُتَمَّنِعٌ فِي نَحْوِ:

مَدَدْتُ وَمَدَدْنَا وَمَدَدْنِ إِلَى مَدَدْتَنَّ وَيَمْدُدْنَ وَتَمْدُدْنَ وَأُمْدُدْنَ وَلَا تَمْدُدْنَ.

وَجَائِزًا دَخَلَ الْجَائِزُ عَلَى فِعْلِ الْوَاحِدِ، فَإِنْ كَانَ مَكْسُورٌ الْعَيْنِ كَيْفَرًا أَوْ مَفْتُوحًا كَيَعُضُّ، فَتَقُولُ: لَمْ يَفِرَّ وَلَمْ يَعْضَّ بِكَسْرِ اللَّامِ وَفَتْحِهَا وَلَمْ يَفِرِّزْ وَلَمْ يَعْضُضْ بِفِكَ الْإِدْغَامِ وَهَكَذَا حُكْمُ يَفْشَعِرُّ وَيَحْمَرُّ وَيَحْمَارُّ.

### موارد امتناع

ترجمه:

#### ادغام

و ادغام در مثل افعال ذیل ممتنع است:

مَدَدْتُ (کشیدم)، مَدَدْنَا (کشیدیم) و از مَدَدْنَ (کشیدند زنان) تا مَدَدْتَنَّ (کشیدید شما زنان)، يَمْدُدْنَ (می‌کشند زنان)، تَمْدُدْنَ (می‌کشید شما زنان)، أُمْدُدْنَ (بکشید شما زنان)، لَا تَمْدُدْنَ (نکشید شما زنان).

### موارد جواز

#### ادغام

و ادغام در جائیکه حرف جازم بر سر فعل مفرد داخل شود جائز است یعنی همانطوریکه می‌توان ادغام نمود ادغام نکردن نیز ممکنست، بنابراین اگر فعل مفرد عین الفعلش مکسور بوده همچون «يَفِرُّ» یا مفتوح باشد مانند «يَعُضُّ» بعد از دخول جازم بر سر آنها می‌توانی بگوئی:

لَمْ يَفِرِّزْ وَلَمْ يَعْضُضْ (هم بکسر لام الفعل و هم بفتح آن) چنانچه



گفتن لَمْ يَفْرِزْ و لَمْ يَعْضُضْ یعنی بفگ ادغام نیز جایز می باشد.  
و همچنین است حکم يَفْشَعِرُ و يَحْمَرُ و يَحْمَارُ یعنی وقتی حرف  
جازم بر سر آنها درآمد بدو وجه می توان آنها را خواند:

۱ - با ادغام یعنی بگوئیم:

لَمْ يَفْشَعِرَ (بفتح و کسر راء) لَمْ يَحْمَرَ (بفتح و کسر راء) لَمْ يَحْمَارَ  
(بفتح و کسر راء).

۲ - بفگ ادغام یعنی بگوئیم:

لَمْ يَفْشَعِرْ، لَمْ يَحْمَرِ، لَمْ يَحْمَارِ.

متن: وَإِنْ كَانَ الْعَيْنُ مِنْهُ مَضْمُومًا، فَيَجُوزُ الْحَرَكَاتُ الثَّلَاثُ مَعَ  
الِادْغَامِ وَفِيهِ، فَتَقُولُ: لَمْ يَمُدَّ بِحَرَكَاتِ الدَّالِ وَلَمْ يَمُدَّ بِفِكَ الْإِدْغَامِ.  
وَهَكَذَا حُكْمُ الْأَمْرِ، فَتَقُولُ: فَرَّ وَعَضَّ بِكَسْرِ اللَّامِ وَفَتْحِهَا وَإِفْرِزَ  
وَإِعْضَضَ وَمُدَّ بِحَرَكَاتِ الدَّالِ وَأَمُدُّ.  
وَتَقُولُ فِي إِسْمِ الْفَاعِلِ: مَادُّ، مَادَانِ، مَادُونِ، مَادَّةٌ، مَادَاتَانِ،  
مَادَاتٌ وَمَوَادٌّ وَالْمَفْعُولِ: مَمْدُودٌ كَمَنْصُورٍ.

ترجمه: و اگر عین الفعل آن مضموم باشد در صورت ادغام حرف  
آخر را با حرکات سه گانه یعنی (فتح، کسر و ضم) می توان خواند چنانچه  
فگ ادغام نیز جایز است پس می گوئی: لَمْ يَمُدَّ (بفتح دال) لَمْ يَمُدَّ (بکسر  
دال) لَمْ يَمُدَّ (بضم دال) و لَمْ يَمُدَّ (بفگ ادغام).

و همچنین است حکم امر آن یعنی همان وجوهی که در مضارع  
مجزوم جایز بود در امر نیز جایز است.

بنابراین همانطوریکه در «لَمْ يَفْرِزْ» و «لَمْ يَعْضُضْ» سه وجه جایز بود  
در امر آنها نیز هر سه وجه جایز می باشد لذا می گوئی: فَرِّ (بکسر راء) فَرِّ  
(بفتح راء) إِفْرِرْ (بفگ ادغام).

وَعَصَّ (بکسر ضاد) عَصَّ (بفتح ضاد) اِعْضَضَ (بفک ادغام).  
و همانطوریکه در «لَمْ يَمُدَّ» چهار وجه جایز بود در امر آن نیز هر  
چهار وجه جایز می باشد لذا می گوئی:

مُدَّ (بکسر دال) مُدَّ (بفتح دال) مُدَّ (بضم دال) اُمُدُّ (بفک ادغام).

و در اسم فاعل از «مَدَّ»، «يَمُدُّ» ادغام کرده و می گوئی:

مَادُّ	(یکمرد کِشیده).	مَادَّةٌ	(یکزن کِشیده).
مَادَّان	(دومرد کِشیده).	مَادَّتَانِ	(دو زن کِشیده).
مَادَّون	(مردان کِشیده).	مَادَّاتُ	(زنان کِشیده).

و در اسم مفعول باید بگوئی:

مَمْدُودٌ	(یکمرد کشیده شده)	مَمْدُودَةٌ	(یکزن کشیده شده)
مَمْدُودَان	(دو مرد کشیده شده)	مَمْدُودَاتَانِ	(دو زن کشیده شده)
مَمْدُودُونَ	(مردان کشیده شده)	مَمْدُودَاتُ	(زنان کشیده شده)

### شرح

وان كان العين منه مضموماً : ضمير در «منه» به فعل الواحد

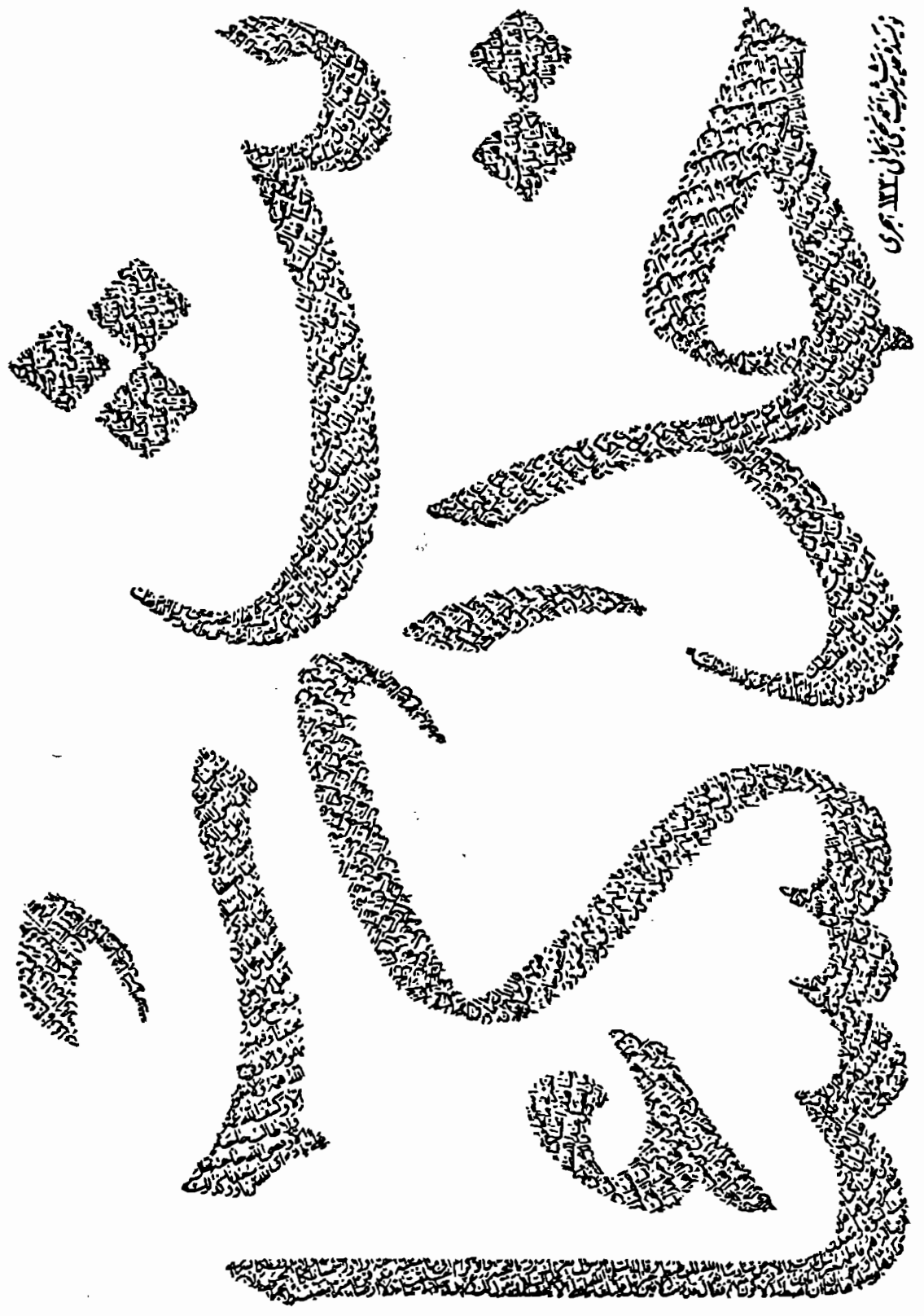
برمی گردد.

وفكّه : یعنی و فك ادغام و منظور از «فك ادغام» ادغام نکردن

است.

وفتحها : یعنی و فتح لام.

تذکره مشایخ و عرفا شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب  
ص ۱۳۲ هجری





## فصل المعتلّ

متن:

هُوَمَا كَانَ أَحَدُ أَصْوَلِهِ حَرْفٌ عَلَيْهِ وَهِيَ الْوَاوُ وَالْيَاءُ وَالْأَلِفُ وَ  
تُسَمَّى حُرُوفُ الْمَدِّ وَاللَّيْنِ.  
وَالْأَلِفُ حِينَئِذٍ تَكُونُ مُنْقَلِبَةً عَنِ الْوَاوِ وَالْيَاءِ وَأَنْوَاعُهُ سَبْعَةٌ:

### الْأَوَّلُ

#### الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ

يُقَالُ لَهُ الْمِثَالُ، لِمُمَاثِلَتِهِ الصَّحِيحِ فِي إِحْتِمَالِ الْحَرَكَاتِ.  
أَمَّا الْوَاوُ فَتُحَذَفُ مِنَ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى «يَفْعِلُ»  
بِكَسْرِ الْعَيْنِ وَمِنْ مَصْدَرِهِ الَّذِي عَلَى «فِعْلَةٌ» وَتُسَلَّمُ فِي سَائِرِ تَصَارِيْفِهِ  
تَقُولُ:

وَعَدَ، يَعِدُّ، عِدَّةٌ وَوَعَدَا، فَهُوَ وَاوَعِدُ وَذَاكَ مَوْعُودٌ وَعِدٌ وَلَا يَعِدُّ وَ  
كَذَلِكَ وَمِيقٌ، يَمِيقُ، مِيقَةٌ.

## فصل

### در بیان معتلّ و اقسام آن

ترجمه:

معتلّ آنستکه یکی از حروف اصلی آن حرف علیه باشد.

## معتلّ الفاء وشرح آن ۷۵

و حروف عله عبارتند از: واو و یاء و الف و بآنها حروف مدّ و لین نیز می‌گویند.

باید توجه داشت الفی از حروف عله است که از واو یا یاء قلب شده باشد.

انواع معتلّ هفت تا است بشرح زیر:

### نوع اول

#### معتلّ الفاء

معتلّ الفاء کلمه‌ای است که فاء‌الفعّلش حرف عله باشد و بآن «مثال» نیز گفته می‌شود زیرا در احتمال حرکات با صحیح مشابه و مماثل است چنانچه وَعَدَ با ضَرَبَ و نَصَرَ شباهت دارد.

اما معتلّ الفائی که فاء‌الفعّلش واو باشد پس واو از مضارع آن که بر وزن «يَفْعِلُ» بکسر عین باشد و نیز از مصدرش که بر وزن «فَعَلَهُ» هست حذف شده ولی در سایر تصاریفش سالم و محفوظ باقی می‌ماند فلذا می‌گوئی:

وَعَدَ (وعده داد) ماضی معلوم.

يَعِدُ (وعده می‌دهد) مضارع معلوم.

عِدَّةً (وعده دادن) مصدر.

وَعْدًا (وعده دادن) مصدر.

وَأَعِدُّ (وعده دهنده) اسم فاعل.

مَوْعُودٌ (وعده داده شده) اسم مفعول.

عِدٌّ (وعده بده) امر حاضر.

لَا يَعِدُّ (نباید وعده دهد) نهی.

و همچنین است:

وَمِقَّ (دوست داشت) ماضی معلوم.  
 یَمِیقُ (دوست می‌دارد) مضارع معلوم.  
 مِیقَةً (دوست داشتن) مصدر.

### شرح

احد اصوله حرف علة : ضمیر در «اصوله» به ماء در «ماکان» برمی‌گردد و مقصود از «اصول» حروف اصلی کلمه است.

وهی الواو والیاء والالف : ضمیر «هی» به حرف عله برمی‌گردد.  
 وتسمی حروف المد : ضمیر در «تسمی» به واو ویاء و الف برمی‌گردد و نامیدن اینحروف به اسم «مد» بخاطر آنستکه در وقت اداء شدن کشیده و ممتد از دهان خارج می‌شوند.

واللین : نامیدن آنها بنام «لین» بخاطر آنستکه با نرمش خاصی اداء می‌گردند.

والالف حینئذ : کلمه «حینئذ» یعنی در هنگامی که حرف لین و مد می‌باشد.

وانواعه سبعة : ضمیر در «انواعه» به معتل برمی‌گردد.

یقال له المثال : ضمیر در «له» به معتل الفاء برمی‌گردد.

لمائلته الصّحیح : ضمیر در «مائلته» به معتل الفاء برمی‌گردد.

فی احتمال الحركات : یعنی مثال از نظر داشتن حرکات مانند صحیح می‌باشد پس همانطوریکه فعل «ضرب» دارای سه حرکت فتحه متوالی است «وَعَدَّ» نیز مانندش می‌باشد.

ومن مصدره : ضمیر در «مصدره» به «مضارع» برمی‌گردد.

وتُسلم فی سایر تصاریفه : ضمیر در «تسلم» به واو راجع بوده و مقصود

از «تصاریفه» مشتقات فعل مضارع می‌باشد.

متن: فَإِذَا أَزِيلَتْ كَسْرُهُ مَا بَعْدَهَا أُعِيدَتْ الْوَاوُ الْمَخْدُوفَةُ نَحْوُ: لَمْ يُؤْعَدْ.

وَتَثْبُتُ فِي يَفْعَلُ بِالْفَتْحِ كَوَجَلٍ، يُوَجِّلُ، إِجْلٍ، قَلِبَتِ الْوَاوُ يَاءً، لِسُكُونِهَا وَإِنْ كَسَرَ مَا قَبْلَهَا.

فَإِنْ انْضَمَّ مَا قَبْلَهَا أُعِيدَتْ الْوَاوُ، فَتَقُولُ: يَا زَيْدُ إِجْلٌ تَلَفَّظُ بِالْوَاوِ وَتَكْتُبُ بِالْيَاءِ وَتَثْبُتُ فِي يَفْعَلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ كَوَجْهٍ، يُوَجِّهُ، أَوْجُهُ، لَا تَوَجُّهُ.

وَحُذِفَتِ الْوَاوُ مِنْ يَطَاءٍ وَيَضَعُ وَيَسَعُ وَيَقَعُ وَيَدَعُ، لِأَنَّهَا فِي الْأَصْلِ يَفْعَلُ بِالْكَسْرِ، فَفُتِحَ الْعَيْنُ، لِخُرُوفِ الْحَلْقِ وَمِنْ يَذْرُؤُ لِكَوْنِهِ بِمَعْنَى يَدَعُ.

ترجمه: پس زمانی که کسره مابعد واو زائل شد واو حذف شده دوباره برمیگردد مانند: لَمْ يُؤْعَدْ چه آنکه اینکلمه در اصل «يُؤْعِدُ» بود واو بخاطر وقوعش بین فتحه و کسره حذف گردید «يَعِدُ» شد و پس از آنکه «يَعِدُ» مجهول گشت کسره عین به فتحه مبدل شده در نتیجه واوی که بخاطر وقوعش بین فتحه و کسره افتاده بود بجای خودش عود کرده و کلمه مزبور «يُؤْعَدُ» شد.

سپس می گوید:

«واو» در وزن «يَفْعَلُ» که عین آن فتحه دارد محفوظ و ثابت مانده و حذف نمی شود مانند:

وَجَلٍ (ترسید) يُوَجِّلُ (می ترسد) إِجْلٍ (بترس).

شاهد در کلمه «يُوَجِّلُ» است که بر وزن «يَفْعَلُ» بوده لذا «واو»

آن ثابت مانده.

و در کلمه «ایجل» اصل «اوجل» بود، واو به یاء قلب شد زیرا واو ساکن بوده و ماقبلش مکسور می باشد در چنین جایی باید «واو» به یاء قلب

گردد لذا بعد از قلب «ایجل» شد.

حال اگر کلمه «ایجل» در عبارتی واقع شد که ماقبلش مضموم بود  
 واو قلب شده بیاء برمی‌گردد لذا می‌گوئی:  
 یا زیدُ ایجل (ای زید بترس).

در این عبارت کلمه «ایجل» را با واو تلفظ می‌کنی ولی با «یاء»  
 می‌نویسی یعنی در لفظ می‌گوئی «یا زیدُ اَوْجَلُ» ولی در نوشتن «یا زید  
 ایجل» باید بنویسی.

پس از آن می‌گوید:

و «واو» در وزن «یَفْعَلُ» بضمّ عین ثابت می‌ماند مانند:  
 وَجْهٌ (باقدر و ارزش گردید) یَوْجُهُ (باقدر می‌گردد) اَوْجُهُ (باقدر  
 باش) لا تَوَجَّهُ (باقدر مباش).

چنانچه ملاحظه می‌کنیم کلمه «یَوْجُهُ» چون بر وزن «یَفْعَلُ» است  
 واو در آن محفوظ مانده و از کلمات ذیل «واو» حذف شده:

یَظَاءُ (پا و قدم می‌گذارد)، یَضَعُ (قرار می‌دهد)، یَسَعُ (پهناور  
 است)، یقع (واقع است)، یدَع (ترک می‌کند).

و جهت حذف (واو) در اینکلمات آنستکه افعال مذکور تمام در  
 اصل بر وزن «یَفْعَلُ» بوده‌اند یعنی اصل آنها: یَوْطِئُ و یَوْضِعُ و یَوْسِعُ و  
 یَوْقِعُ و یَوْدِعُ بوده لذا چون واو در تمام آنها بین فتحه و کسره واقع شده بود  
 ساقط گردید و بمناسبت آنکه لام‌الفعال آنها حرف حلق می‌باشد  
 عین‌الفعالشان را مفتوح نمودیم بصورت یَظَاءُ و یَضَعُ الی آخر درآمدند و نیز  
 واو از کلمه «یَدْرُ» بمعنای (ترک می‌کند) حذف شده با اینکه نه از باب  
 «یَفْعَلُ» است و نه لام‌الفعالش از حروف حلق می‌باشد و جهت آن اینستکه  
 بمعنای «یدع» است و چون «واو» از «یدع» حذف شده لاجرم از کلمه‌ای  
 که بمعنای آن هست نیز «واو» را ساقط نموده‌اند.



### شرح

فاذا ازيلت كسرة ما بعدها : ضمير در «بعدها» به واو راجع است.  
 لسكونها وانكسار ما قبلها : ضمير در «لسكونها» و «ما قبلها» به ياء  
 برمی‌گردد.

فان انضمّ ما قبلها : ضمير در «ما قبلها» به «ياء» برمی‌گردد.  
 وثبتت في يفعل بضمّ العين : ضمير در «ثبتت» به واو برمی‌گردد.  
 لانّها في الاصل يفعل : ضمير در «لانّها» به افعال مذکور يعنى يطاء و  
 يضع و يسع و يقع و يدع برمی‌گردد.  
 لكونه بمعنى يدع : ضمير در «لكونه» به يذر برمی‌گردد.

متن : وَآمَاتُوا مَاضِيَ يَدْعُ وَيَدْرُ.  
 وَحَذَفُ الْفَاءِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ وَاوٌ.  
 وَأَمَّا الْيَاءُ فَتَثَبْتُ عَلَى كُلِّ حَالٍ نَحْوُ:  
 يَمْنٌ، يَمْنُنُ وَيَسْرٌ، يَسِرُّ وَيَيْسٌ، يَيْسُّ.  
 وَتَقُولُ فِي أَفْعَلٍ مِنَ الْيَاءِ:  
 أَيَسْرٌ، يُوسِرُ، إِسَارًا فَهُوَ مُوسِرٌ.  
 تَقْلِبُ الْيَاءَ فِيهِمَا وَاوًّا لِسُكُونِهَا وَإِنْضِمَامِ مَا قَبْلِهَا.  
 وَفِي إِفْتَعَلَ مِنْهُمَا تَقْلِبَانِ تَاءٌ وَتُدْغَمَانِ فِي التَّاءِ نَحْوُ:  
 اتَّعَدَ، يَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ وَاتَّسَرَ، يَتَّسِرُ، إِتْسَارًا فَهُوَ مُتَّسِرٌ.  
 وَيُقَالُ: ائْتَعَدَ، يَأْتَعِدُ فَهُوَ مُؤْتَعِدٌ وَذَلِكَ مُؤْتَعِدٌ.  
 وَائْتَسَرَ، يَأْتَسِرُ فَهُوَ مُؤْتَسِرٌ وَهَذَا مَكَانٌ مُؤْتَسِرٌ فِيهِ.  
 وَحُكْمٌ وَدٌّ، يَوُدُّ كَحُكْمِ عَضٍّ، يَعْضُّ وَتَقُولُ: ائِدْذُ كِإِعْضَضٍ.

ترجمه: و علماء ماضی «یَدْعُ» و «یَدْرُ» را استعمال نکرده‌اند ولی

در عین حال حذف فاء الفعل در ایندو دلیل است بر اینکه آن «واو» بوده است.

آنچه تا اینجا ذکر شد حکم مثال و معتلّ الفاء واوی بود.

اما یاء در مثال یائی پس در هر حال ثابت و محفوظ است مانند:

يَمُنَّ (مبارک بود) يَمُنُّ (مبارک است) يَسَرَ (قمار باخت) يَسِرُّ

(قمار می‌بازد) يَيْسَ (ناامید بود) يَيْسُّ (ناامید است).

و در مثال یائی از باب أَفْعَلْ (باب افعال) می‌گوئی:

أَيْسَرَ (قمار نمود) يُوسِرُّ (قمار می‌کند) إِيسَاراً (قمار کردن) مُوسِر

(قمارکننده).

و همانطوریکه ملاحظه می‌کنیم یاء در مضارع و اسم فاعلش به واو

قلب گردیده زیرا یاء ساکن بوده و ماقبلش ضمّه می‌باشد لاجرم باید به واو منقلب شود.

و در مثال واوی و یائی از باب افتعال «واو» و «یاء» باید به تاء

قلب شده و در «تاء» این باب ادغام شوند مثل اینکه می‌گوئی:

إِتَّعَدَ (قبول وعده کرد) يَتَّعِدُ (قبول وعده می‌کند) مُتَّعِدٌ (قبول کننده

وعده).

إِتَّسَرَ (قبول قمار نمود) يَتَّسِرُّ (قبول قمار می‌نماید) إِتْسَارٌ (قبول

کردن قمار) مُتَّسِرٌ (قبول کننده قمار).

و نیز جایز است که گفته شود:

إِتَّعَدَ، يَاتَّعِدُ، مُوْتَعِدٌ و مُوْتَعِدٌ.

و إِتَّسَرَ، يَاتَّسِرُّ، مُوْتَسِرٌ و مُوْتَسِرٌ (مکان قمار نمودن).

و حکم وَدَّ، يَوَدُّ همچون حکم عَضَّ، يَعْضُّ بوده و در امرش

می‌گوئی: اَيْدُ همانطوری که در امر عَضَّ يَعْضُّ می‌گوئی: اِغْضَضْ.

### شرح

واماتوا ماضی یدع و یدر: کلمه «اماتوا» یعنی میرانده اند و مقصود از آن در اینجا اینست که استعمال نکرده اند.  
و حذف الفاء دلیل علی آنه واو: این عبارت جواب است از سؤالی که ممکنست بشود:

### سؤال

وقتی ماضی و مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول دو کلمه «یدع» و «یدر» استعمال نشده باشد از کجا بفهمیم که فاعل الفعل ایندو «واو» بوده است.

### جواب

همین که فاء الفعل آنها بطور قطع و یقین محذوف می باشد خود دلیل است که فاء الفعل واو بوده زیرا اگر یاء می بود حذف نشده و ثابت و محفوظ در کلمه می ماند.

فتثبت علی کلّ حال: یعنی چه از باب «یَفْعَلُ» بوده و چه از «یَفْعَلُ» و چه از «یَفْعَلُ».

تقلب الیاء فیها: ضمیر در «فیهما» به مضارع و اسم فاعل برمی گردد.

لسکونها و انضمام ما قبلها: ضمیر در «سکونها» و «ما قبلها» به یاء راجع است.

وفی افتعل منها: ضمیر در «منهما» به مثال واوی و یائی راجع است.

وتدغمان فی التاء : ضمیر در «تدغمان» به واو و یاء راجع بوده و مقصود از «التاء» تاء باب افتعال است.

حکم وده، یوؤد : کلمه «ود» یعنی دوست داشت و «یوؤد» یعنی دوست می‌دارد.

حکم عَضَّ بَعْضَ : کلمه «عَضَّ» یعنی گزید و «بَعْضَ» یعنی می‌گزد و حاصل مراد اینستکه:

مثال واوی که مضاعف باشد و از نظر احکام همچون ادغام و اعلام حکم مضاعفی را دارد که حرف عله ندارد.

ایدد کاعَضَضَ : کلمه «ایدد» امر حاضر است و در اصل «إوؤد» بوده واو ماقبل مکسور قلب بیاء شده مبدل به «ایدد» گردید.

## الثانی

### المُعْتَلَّ العَیْنِ

متن:

وَيُقَالُ لَهُ الْأَجَوِّفُ وَذُو الثَّلَاثَةِ، لِكَوْنِ مَا ضِيهِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ إِذَا أَخْبَرْتَ عَنِ نَفْسِكَ، فَالْمُجَرَّدُ تُقَلَّبُ عَيْنُهُ فِي الْمَاضِي أَلِفًا سَوَاءً كَانَ وَاوًّا أَوْ يَاءً، لِتَحَرُّكِهِمَا وَإِنْفِتَاحِ مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ: صَانَ وَبَاعَ.

فَإِنْ اتَّصَلَ ضَمِيرُ الْمُتَكَلِّمِ أَوْ الْمُخَاطَبِ أَوْ جَمْعُ الْمُؤَنَّثِ الْغَايَةِ نُقِلَ فَعَلٌ مِنَ الْوَاوِيِّ إِلَى فَعَلٍ وَمِنَ الْيَائِيِّ إِلَى فَعَلٍ دِلَالَةً عَلَيْهِمَا وَلَمْ يُغَيَّرْ فَعَلٌ وَلَا فِعْلٌ إِذَا كَانَا أَصْلِيَّيْنِ وَنُقِلَتِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ إِلَى الْفَاءِ وَحُذِفَتِ الْعَيْنُ لِإِلْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ.

فَتَقُولُ:

صَانَ، صَانَا، صَانُوا، صَانَتْ، صَانَتَا، صَنَّ، صُنْتَ، صُنْتُمَا،

صُنْتُمْ، صُنْتِ، صُنْتُمَا، صُنْتُنَّ، صُنْتُ، صُنْتَا.

وَتَقُولُ:

بَاعَ، باعًا، باعُوا، باعَتْ، باعْتَا، بِعِنَ، بِعْتِ، بِعْتُمَا، بِعْتُمْ، بِعْتِ، بِعْتُمَا، بِعْتُنَّ، بِعْتُ، بِعْنَا.

### نوع دوم

ترجمه:

### معتلّ العین

معتلّ العین کلمه ای است که عین الفعلش حرف عله باشد و بآن «اجوف» نیز می‌گویند چنانچه بنام ذوالثلاثة هم خوانده می‌شود زیرا زمانیکه از نفس خویش خبر دهی ماضی آن بر سه حرف است.

### حکم معتلّ العین

پس اجوفی که از ثلاثی مجرد باشد عین الفعلش در فعل ماضی به الف قلب می‌گردد چه عین الفعل واو بوده و چه یاء باشد زیرا واو و یاء متحرک بوده و ماقبلشان مفتوح است پس می‌باید به الف قلب شوند مانند: صَان (حفظ کرد) و باع (فروخت).

صان در اصل صَوْن و باع در اصل بیع بود واو و یاء متحرک و ماقبلشان فتحه داشت لذا آنها را به الف قلب کردند.

حال اگر بفعل مزبور ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب و یا ضمیر جمع مؤنث غائب متصل شود در صورتیکه فعل، واوی و از باب «فَعَلَّ» بوده به «فَعَلَّ» نقل داده شده و اگر یائی باشد به «فَعِلَّ» منتقل می‌گردد چه آنکه وقتی واوی به فَعْل منتقل گردد ضمّه دلالت می‌کند بر حذف واو همانطوری که وقتی یائی به «فَعِلَّ» نقل شود کسره دلالت می‌کند بر حذف یاء.

و باید توجه داشت اگر اجوف از همان ابتداء از باب «فَعَلَّ» یا «فَعِلَّ» بوده و بعبارت دیگر اصلی باشند در صورت اتصال ضمائر مذکور

بأنها هیچ گونه تغییری پیدا نمی‌کنند.

لازم بیادآوری است در فعلی که از باب «فَعَلَ» است و گفتیم اگر واوی بوده به باب فَعَّلَ و در صورت یائی بودن بیاب فَعَّلَ نقل داده می‌شود پس از این نقل ضمّه و کسره را به فاء الفعل نقل داده و عین الفعل بواسطه التقاء ساکنین حذف می‌شود، پس می‌گوئی:

### صرف اجوف واوی

صانَ	حفظ کرد یکمرد غائب در گذشته.	
صانَا	حفظ کردند دو مرد غائب در گذشته.	مذکر غائب
صَانُوا	حفظ کردند مردان غائب در گذشته.	
صَانَتْ	حفظ کرد یکزن غائب در گذشته.	
صَانَتَا	حفظ کردند دوزن غائب در گذشته.	مؤنث غائب
صُنَّ	حفظ کردند زنان غائب در گذشته.	
صُنْتُ	حفظ کردی تو یکمرد حاضر در گذشته.	
صُنْتُمَا	حفظ کردید شما دو مرد حاضر در گذشته.	مذکر حاضر
صُنْتُمْ	حفظ کردید شما مردان حاضر در گذشته.	
صُنْتِ	حفظ کردی تو یکزن حاضر در گذشته.	
صُنْتُمَا	حفظ کردید شما دوزن حاضر در گذشته.	مؤنث حاضر
صُنْتُنَّ	حفظ کردید شما زنان حاضر در گذشته.	
صُنْتُ	حفظ کردم در گذشته.	متکلم وحده
صُنَّا	حفظ کردیم در گذشته.	متکلم مع الغير

### صرف اجوف یائی

و در صرف اجوف یائی می‌گوئی:

فروخت یک مرد غائب در گذشته.	باع	
فروختند دو مرد غائب در گذشته.	باعا	مذکر غائب
فروختند مردان غائب در گذشته.	باعوا	
فروخت یکزن غائب در گذشته	باعت	
فروختند دو زن غائب در گذشته.	باعتا	مؤنث غائب
فروختند زنان غائب در گذشته	بعن	
فروختی تو یکمرد حاضر در گذشته	بعت	
فروختید شما دو مرد حاضر در گذشته	بعتما	مذکر حاضر
فروختید شما مردان حاضر در گذشته	بعتم	
فروختی تو یکزن حاضر در گذشته	بعت	
فروختید شما دو زن حاضر در گذشته	بعتما	مؤنث حاضر
فروختید شما زنان حاضر در گذشته	بعتن	
فروختم در زمان گذشته	بعت	متکلم وحده
فروختیم در زمان گذشته	بعنا	متکلم مع الغیر

### شرح

و يقال له الاجوف : ضمیر در «له» به معتلّ العین برمی‌گردد.

مؤلف گوید:

کلمه «اجوف» یعنی وسط خالی و چون حرف وسط معتلّ العین از حرف صحیح خالی است بآن اجوف گفته‌اند.

اذا اخبرت عن نفسك : یعنی وقتی فعل بصیغه متکلم باشد.

سواء كان واواً او ياءاً : ضمیر در «كان» به عین راجع است.

لتحرکهما و انفتاح ما قبلهما : ضمیر در «تحرکهما» و «ما قبلهما» به واو

و یاء برمی‌گردد.

دلالةً علیها : ضمیر در «علیهما» به واو و یاء برمی‌گردد.  
 ضُنْ : در اصل «صَوْنٌ» بود آنرا به باب «فَعْلٌ» بردیم صَوْنٌ شد  
 سپس ضمه چون بر «واو» ثقیل بود به ماقبلش نقل دادیم و پس از سلب  
 حرکت ماقبل صاد مضموم گشت التقاء ساکنین شد بین «واو» و نون اول،  
 واو را حذف کردیم «ضُنْ» شد و بهمین قیاس است باقی صیغه‌ها تا آخر.  
 بِعْنُ : در اصل «بِیْعَنْ» بود آنرا به باب «فَعِلٌ» بردیم بِیْعَنْ شد  
 سپس کسره چون بر یاء ثقیل بود به ماقبلش دادیم و پس از سلب حرکت  
 ماقبل (باء) مکسور گشت التقاء ساکنین شد بین یاء و عین، یاء را حذف  
 کردیم «بعن» شد و بهمین قیاس است باقی صیغه‌ها تا آخر.

متن : وَإِذَا بَنِيْتَ لِلْمَفْعُولِ كَسَرْتَ الْفَاءَ مِنَ الْجَمْعِ، فَقُلْتَ:  
 صِينَ وَاعْتِلَالُهُ بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ.  
 وَبِيعَ وَاعْتِلَالُهُ بِالنَّقْلِ.  
 وَتَقُولُ فِي الْمُضَارِعِ: يَصُونُ وَيَبِيعُ وَاعْتِلَالُهُمَا بِالنَّقْلِ.  
 وَيَخَافُ وَيَهَابُ وَاعْتِلَالُهُمَا بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ.

ترجمه: و زمانیکه آنرا برای مفعول بنا کنی فاء الفعلش را از جمیع  
 ابواب باید کسره دهی پس بگو: صِينَ و اعلال آن هم با نقل بوده و هم با  
 قلب.

و نیز بگو: بِيَعَ و اعلالش تنها با نقل می‌باشد.  
 و در مضارع ایندو بگو: يَصُونُ و يَبِيعُ و اعلال آنها فقط با نقل  
 می‌باشد.

و همچنین بگو: يَخَافُ و يَهَابُ و اعلال ایندو با نقل و قلب  
 می‌باشد.



## شرح

و اذا بنیته للمفعول : ضمیر در «بنیته» به فعل ماضی اجوف از ثلاثی مجرد برمی‌گردد.

من الجمع : یعنی ماضی چه از باب «فَعَلَ» مفتوح العین بوده و چه از باب «فَعِلَ» مکسور العین و چه از باب «فَعَّلَ» مضموم العین باشد و نیز چه اجوف واوی بوده و چه اجوف یائی.

فقلت صین : در اصل صُونٌ بود کسره واو را بماقبل داده و حرکت آنرا حذف کردیم سپس واو ماقبل مکسور به «یاء» قلب گردید.

واعتلاله بالنقل والقلب : ضمیر در «اعتلاله» به صین راجع بوده و مقصود اینستکه عملیات واقع بر «صُون» که منجر به تبدیلهش به «صین» شده دو چیز است:

الف : نقل و آن نقل حرکت واو به صاد بوده.

ب : قلب و آن عبارتست از قلب واو به یاء.

و بیع : در اصل بُیَع بود کسره بر یاء ثقیل بود بماقبل داده و حرکت ماقبل را حذف نمودیم.

واعتلاله بالنقل : ضمیر در «اعتلاله» به بیع برگشته و مقصود آنستکه تنها یک عمل در «بُیَع» صورت گرفت تا بصورت «بیع» درآمد و آن عبارتست از نقل حرکت یاء به باء.

واعتلالها بالنقل : ضمیر در «اعتلالهما» به یصون و بیع برمی‌گردد و مقصود اینستکه:

اصل ایندو «یَصُونُ» و «یَبِیْعُ» بوده ضمّه بر واو و کسره بر یاء ثقیل بود بماقبل دادند «یَصُونُ» و «یَبِیْعُ» شد پس در ایندو تنها یک عمل نقل واقع شده.

وَيَخَافُ وَيَهَابُ : «يخاف» یعنی (می ترسد) و «یهاب» نیز یعنی (می ترسد).

وَاعْتَلَاهَا بِالتَّقْلِ وَالقَلْبِ : زیرا اصل «يَخَافُ»، «يَخَوْفُ» و «يَهَابُ»، «يَهَيْبُ» بود فتحه واو و یاء را ابتداء بمقابل نقل داده سپس واو و یاء مقابل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

متن: وَيَدْخُلُ الْجَازِمُ، فَيَسْقُطُ الْعَيْنُ إِذَا سَكَنَ مَا بَعْدَهُ وَتَثَبْتُ إِذَا تَحَرَّكَ .

تَقْوِيلٌ: لَمْ يَصْنُ، لَمْ يَصُونَا، لَمْ يَصُونُوا، لَمْ تَصْنُ، لَمْ تَصُونَا، لَمْ يَصْنَنَّ إِلَى آخِرِهِ.

وَكَذَا قِيَّاسُ لَمْ يَبِعْ، لَمْ يَبِيعَا، لَمْ يَبِيعُوا وَ لَمْ يَخَفْ، لَمْ يَخَافَا، لَمْ يَخَافُوا.

وَقِسْ عَلَيْهِ الْأَمْرَ نَحْوُ: صُنْ، صُونَا، صُونُوا، صُونِي، صُونَا، صُنَّ.

ترجمه: و جازم بر آن داخل شده پس عین الفعل زمانی که مابعدش ساکن باشد ساقط شده و در صورتیکه مابعد متحرک باشد محفوظ می ماند چنانچه می گوئی:

لَمْ يَصْنُ : حفظ نکرده است یکمرد غائب در گذشته.

لَمْ يَصُونَا : حفظ نکرده اند دو مرد غائب در گذشته.

لَمْ يَصُونُوا : حفظ نکرده اند مردان غائب در گذشته.

لَمْ تَصْنُ : حفظ نکرده است یکزن غائب در گذشته.

لَمْ تَصُونَا : حفظ نکرده اند دو زن غائب در گذشته.

لَمْ يَصْنَنَّ : حفظ نکرده اند زنان غائب در گذشته.

تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و همچنین است قیاس:

لَمْ يَبِعْ : فروخته است یکمرد غائب در گذشته.  
لَمْ يَبِيعَا : فروخته اند دو مرد غائب در گذشته.  
لَمْ يَبِيعُوا : فروخته اند مردان غائب در گذشته.  
و نیز:

لَمْ يَخَفْ : نترسیده است یکمرد غائب در گذشته.  
لَمْ يَخَافَا : نترسیده اند دو مرد غائب در گذشته.  
لَمْ يَخَافُوا : نترسیده اند مردان غائب در گذشته.  
و قیاس کن بر آن امر را مانند:

صُنْ : حفظ کن تو یکمرد حاضر  
صُونَا : حفظ کنید شما دو مرد حاضر  
صُونُوا : حفظ کنید شما مردان حاضر  
صُونِي : حفظ کن تو یکزن حاضر  
صُونَا : حفظ کنید شما دو زن حاضر  
صُنَّ : حفظ کنید شما زنان حاضر

### شرح

اذا سکن مابعدہ : ضمیر در «بعده» به عین راجع است.  
ويثبت اذا تحرك : ضمیر در «يثبت» به عین و در «تحرك» به مابعد  
برمی‌گردد.

وقس عليه الامر : ضمیر در «عليه» به مضارع مجزوم برمی‌گردد.

متن : وَبِالتَّأْكِيدِ : صُونَنَّ، صُونَانِي، صُونُنَّ، صُونِنِي، صُونَانِي،  
صُنَّانِي.

وَبِعَ، بَعَا، بَعُوا، بَاعِي، بَاعَا، بَاعِنَ.  
وَوَخَفَ، خَافَا، خَافُوا، خَافِي، خَافَا، خَافِنَ.  
وَبِالتَّأَكِيدِ: بَاعِنًا وَوَخَافِنًا.

ترجمه: و صرف امر با نون تأکید از «صان»، «یصون» چنین

است:

صُؤِنَ : البتّه البتّه حفظ کن تویکمرد حاضر در زمان حال  
صُؤِنَانٌ : البتّه البتّه حفظ کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال  
صُؤِنِنَ : البتّه البتّه حفظ کنید شما مردان حاضر در زمان حال  
صُؤِنِيَنَّ : البتّه البتّه حفظ کن تویکزن حاضر در زمان حال  
صُؤِنَانٌ : البتّه البتّه حفظ کنید شما دوزن حاضر در زمان حال  
صُؤِنَانِيَنَّ : البتّه البتّه حفظ کنید شما زنان حاضر در زمان حال

و در امر حاضر از «باع»، «بیبع» می گوئی:

بِعَ : بفروش تویکمرد حاضر در زمان حال  
بَاعَا : بفروشید شما دو مرد حاضر در زمان حال  
بَاعُوا : بفروشید شما مردان حاضر در زمان حال  
بَاعِي : بفروش تویکزن حاضر در زمان حال  
بَاعَا : بفروشید شما دوزن حاضر در زمان حال  
بَاعِنَ : بفروشید شما زنان حاضر در زمان حال

و در امر حاضر از «خاف»، «یخاف» می گوئی:

خَفَ : بترس تویکمرد حاضر در زمان حال  
خَافَا : بترسید شما دو مرد حاضر در زمان حال  
خَافُوا : بترسید شما مردان حاضر در زمان حال  
خَافِي : بترس تویکزن حاضر در زمان حال

خَافَا : بترسید شما دوزن حاضر در زمان حال  
 خَفَنَ : بترسید شما زنان حاضر در زمان حال  
 و با نون تأکید می‌گوئی :

بِيعَنَّ : بفروش البتّه البتّه تو یکمرد حاضر در زمان حال  
 بِيَعَانِ : بفروشید البتّه البتّه شما دو مرد حاضر در زمان حال  
 بِيُعَنَّ : بفروشید البتّه البتّه شما مردان حاضر در زمان حال  
 بِيَعِنَّ : بفروش البتّه البتّه تو یکزن حاضر در زمان حال  
 بِيَعَانِ : بفروشید البتّه البتّه شما دوزن حاضر در زمان حال  
 بِعِنَانِ : بفروشید البتّه البتّه شما زنان حاضر در زمان حال  
 و همچنین می‌گوئی :

خَافَنَّ : البتّه البتّه بترس تو یکمرد حاضر در زمان حال  
 خَافَانَ : البتّه البتّه بترسید شما دو مرد حاضر در زمان حال  
 خَافَنَّ : البتّه البتّه بترسید شما مردان حاضر در زمان حال  
 خَافِنَنَّ : البتّه البتّه بترس تو یکزن حاضر در زمان حال  
 خَافَانَ : البتّه البتّه بترسید شما دوزن حاضر در زمان حال  
 خَفَنَانَ : البتّه البتّه بترسید شما زنان حاضر در زمان حال

متن : وَمَزِيدُ الثَّلَاثِي لَا يُعْتَلُّ مِنْهُ إِلَّا أَرْبَعَةٌ أَيْبِيَةٌ وَهِيَ :

أَجَابَ، يُجِيبُ، إِجَابَةٌ.

وَإِسْتَقَامَ، يَسْتَقِيمُ، إِسْتِقَامَةٌ.

وَإِنْقَادَ، يَنْقَادُ، إِنْقِيَادًا.

وَإِخْتَارَ، يَخْتَارُ، إِخْتِيَارًا.

وَإِذَا بَنَيْتَهَا لِلْمَفْعُولِ قُلْتَ :

أَجِيبَ، يُجَابُ وَاسْتَقِيمَ، يُسْتَقَامُ وَانْقَادَ، يُنْقَادُ وَاخْتَارَ، يُخْتَارُ  
 وَالْأَمْرُ مِنْهَا: أَجِبْ، أَجِيبَا، أَجِيبُوا.

وَاسْتَقِيمَ، اِسْتَقِيمًا.

وَأَنْقَذَ، أَنْقَادًا.

وَإِخْتَارَ، إِخْتَارًا.

وَيَبْصَحُ نَحْوُ: قَوْلَ وَقَاوَلَ وَتَقَوَّلَ وَتَقَاوَلَ وَزَيَّنَ وَتَزَيَّنَ وَ  
سَايَرَ وَتَسَايَرَ وَاسْوَدَّ وَاسْوَادَّ وَابْيَضَّ وَابْيَاضَّ وَكَذَّابًا تَصَارِيْفُهَا.

ترجمه: و از ابواب ثلاثی مزید اعلال نمی شود مگر تنها چهار باب  
و آنها عبارتند از:

۱ - باب افعال مانند:

أَجَابَ (جواب داد) يُجِيبُ (جواب می دهد) إِجَابَةً (جواب دادن).

۲ - باب استفعال مانند:

اِسْتَقَامَ (پایداری نمود) يَسْتَقِيمُ (پایداری می نماید) اِسْتِقَامَةً  
(پایداری نمودن).

۳ - باب انفعال مانند:

اِنْقَادَ (اطاعت نمود) يَنْقَادُ (اطاعت می نماید) اِنْقِيَادًا (اطاعت  
کردن).

۴ - باب افتعال مانند:

اِخْتَارَ (برگزید) يَخْتَارُ (برمیگزیند) اِخْتِيَارًا (برگزیدن).

و زمانیکه این افعال را برای مفعول بنا کنی می گوئی:

أُجِيبَ (جواب داده شد) يُجَابُ (جواب داده می شود) و اُسْتُقِيمَ  
(پایداری شد) يُسْتَقَامُ (پایداری می شود) و اُنْقِيِدَ (اطاعت شد) يُنْقَادُ  
(اطاعت می شود) اُخْتِيرَ (برگزیده شد) يُخْتَارُ (برگزیده می شود).

و امر حاضر از این چهار باب عبارتست از:

أَجِبْ (جواب بده) أَجِيبْ (جواب بدهید شما دو مرد) أَجِيبُوا  
(جواب بدهید شما مردان).

اِسْتَقِيمَ (پایداری کن تویکمرد) اِسْتَقِيمًا (پایداری کنید شما دو مرد). اِنْقَدُ (اطاعت کن تویکمرد) اِنْقَادًا (اطاعت کنید شما دو مرد). اِخْتَرُ (برگزین تویکمرد) اِخْتَارًا (برگزینید شما دو مرد).  
و همانطوریکه گفته شد غیر از این چهار باب ابواب و ابنیه دیگر ثلاثی مزید اعلال نمی شوند بلکه تمام صحیح هستند مانند:

قَوْل (نسبت داد گفتاری را) و قَاوَل (گفت و شنود نمود) و تَقَوَّلَ (افتراء زد باو) و تَقَاوَلَ (گفت و شنود نمود) و زَيَّنَ (زینت داد) و تَزَيَّنَ (آراسته شد) و سَايَرَ (برابری کرد در رفتن) تسایر (با دیگری رفت) اِسْوَدَّ (سیاه شد) اسوادَّ (بشدت سیاه شد) اِيْيَضَّ (سفید شد) اِيْيَاضً (بشدت سفید شد) و همچنین است سایر مشتقات این افعال.

### شرح

لايعتلّ منه : ضمیر در «منه» به مزید الثلاثی عود می کند.

الآ اربعة ابنیه : یعنی مگر چهار باب.

اجاب : در اصل «أجوب» بود فتحه واو را بماقبل دادند سپس واو

ماقبل مفتوح بالف قلب شد.

يجيب : در اصل «يُجوبُ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند

سپس واو ماقبل مکسور بیاء قلب شد.

إجابةً : در اصل «إجواباً» بوده حرکت واو که فتحه بود به جیم داده

شد سپس واو ماقبل مفتوح قلب به الف شد آنگاه بین دو الف التقاء

ساکنین گردید یکی را حذف و بجای آن تاء در آخرش آوردیم.

استقام : در اصل «اِسْتَقَوْمَ» بود آنچه در «اجاب» گفتیم عیناً در

آن عملی شد.

يستقيم : در اصل «يَسْتَقِيمُ» بود آنچه در «يجيب» گفتیم عیناً در

آن جاری شد.

استقامه: در اصل «اِسْتَقَاماً» بود آنچه در «اِجَابَةً» گفتیم عیناً در آن جاری شد.

اِنْقَاد: در اصل «اِنْقَوَدَ» بود واو ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

يَنْقَادُ: در اصل «يَنْقَوِدُ» بود واو ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

اِنْقِيَاداً: در اصل «اِنْقِيَاداً» بود واو ماقبل مکسور به یاء قلب شد.

اِخْتَارَ: در اصل «اِخْتَيْرَ» بود یاء ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

يَخْتَارُ: در اصل «يَخْتَيْرُ» بود یاء ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

اِخْتِياراً: بر اصل خود باقی است و در آن اعلالی نشده.

و اذا بنيتها للمفعول: ضمیر مؤنث در «بنيتها» به افعال مذکور راجع

است.

أَجِيبَ: در اصل «أُجِيبَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند

سپس واو ماقبل مکسور به یاء قلب شد.

يُجَابُ: در اصل «يُجُوبُ» بود فتحه واو را بماقبل داده سپس واو

ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

أَسْتَقِيمَ: در اصل «أُسْتَقِيمَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل

دادند سپس واو ماقبل مکسور به یاء قلب شد.

يُسْتَقَامُ: در اصل «يُسْتَقُومُ» بود فتحه واو را بماقبل داده سپس

بمناسبت فتحه واو بالف قلب گردید.

أَنْقِيدَ: در اصل «أَنْقُوْدَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل داده

سپس واو ماقبل مکسور بیاء قلب شد.

يُنْقَادُ: در اصل «يُنْقَوَدُ» بود واو ماقبل مفتوح بالف قلب گردید.

أَخْتِيرَ: در اصل «أَخْتَيْرَ» بود کسره بر یاء ثقیل بود بماقبل داده پس

از آنکه حرکت ماقبل را ساقط کردند.

يَخْتَارُ: در اصل «يُخْتَيْرُ» بود یاء ماقبل مفتوح بالف قلب شد.



## معتلّ العين وشرح آن ۹۵

والامر منها : ضمیر در «منها» به چهار بابیکه اعلال می شوند برمی‌گردد.

أَجِبْ : در اصل «تُجِوبُ» بود برای ساختن امر تاء را از اولش انداخته چون حرف بعد از آن ساکن بود همزه مکسوره در اولش درآوردیم «أَجِوبُ» شد و آخرش را ساکن کرده سپس کسره واو را بملاحظه ثقیل بودنش به جیم دادیم آنگاه واو ماقبل مکسور به یاء قلب شده سپس التقاء ساکنین بین یاء و باء شد یاء را حذف کردیم أَجِبْ شد.

إِسْتَقِمَّ : در اصل «إِسْتَقِيمُ» بود التقاء ساکنین بین یاء و میم بود یاء را حذف کردیم.

إِنْقَدَّ : در اصل «تَنْقَادُ» بود برای ساختن امر تاء را حذف کرده چون مابعدش ساکن بود همزه مکسوره در اولش درآورده آخرش را ساکن نمودیم «إِنْقَادُ» شد برای رفع التقاء ساکنین بین الف و دال، الف را حذف کرده «إِنْقَدُّ» شد.

إِخْتَرَّ : در اصل «تَخْتَارُ» بود بمنظور ساختن امر تاء را از اولش برداشته چون مابعدش ساکن بود همزه مکسوره در اولش درآورده آخرش را ساکن نمودیم إِخْتَارُ شد برای رفع التقاء ساکنین بین الف و راء، الف را انداختیم «إِخْتَرَّ» شد.

و یصحّ : یعنی بدون اینکه اعلال باشد.

و کذا سایر تصاریفها : ضمیر در «تصاریفها» به افعال مذکور از «قَوْل تا آخر» برمی‌گردد.

متن : وَاسْمُ الْفَاعِلِ مِنَ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ يُعْتَلُّ بِالْهَمْزَةِ كَصَائِنٍ وَبَائِعٍ وَمِنَ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلُّ بِأُغْتَلُّ بِهِ الْمَضَارِعُ كَمُجِيبٍ وَمُسْتَقِيمٍ وَ مُنْقَادٍ وَ مُخْتَارٍ

وَاسْمُ الْمَفْعُولِ مِنَ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْحَدْفِ

كَمْضُونَ وَمَبِيعٌ.  
وَالْمَخْدُوفُ وَأُوْمَفْعُولٍ عِنْدَ سَبِيوِهِ وَعَيْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ  
الْأَخْفَشِ.  
وَبَثْوَتَمِيمٍ يُثْبِتُونَ الْيَاءَ، فَيَقُولُونَ مَبِيعٌ.  
وَمِنَ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ إِنْ اِعْتَلَّ فِعْلُهُ كَمُجَابٍ  
وَمُسْتَقَامٍ وَمُنْقَادٍ وَمُخْتَارٍ.

ترجمه: اسم فاعل از اجوف

اسم فاعل از اجوف ثلاثی مجرد اعلالش بهمزه است یعنی واو و یاء به همزه قلب می شوند مانند: صائِن (حفظ کننده) و بائِع (فروشنده).  
این دو در اصل صاَوِن و بايِع بوده واو و یاء به همزه قلب شدند.  
و اسم فاعل از اجوف ثلاثی مزید اعلالش بهمان اعلالی است که در مضارعش صورت می گیرد مانند:  
مُجِيب (اجابت کننده) و مُسْتَقِيم (پایداری کننده) مُنْقَاد (مُطِيع) مُخْتَار (برگزیننده).

اعلال «مجیب» همان اعلال «یجیب» و «مستقیم» مانند «یستقیم» و «منقاد» همچون «ینقاد» و «مختار» مثل «یختار» می باشد.

اسم مفعول از اجوف

اسم مفعول از ثلاثی مجرد اعلالش بواسطه نقل و حذف است  
مانند:

مَضُون (محفوظ) و مَبِيع (فروخته شده).  
کلمه «مَضُون» در اصل «مَضُون» و «مَبِيع»، «مَبِيعُوع» بود،  
سیبویه می گوید:

## اسم فاعل و اسم مفعول از اجوف ۹۷

در «مَصُوؤُنٌ» واو دوّم که واو مفعولی است حذف شده و «مصون» گردیده و در «مبیوع» نیز واو مفعولی حذف شده است.

ولی ابی الحسن اخفش معتقد است که عین الفعل یعنی واو اوّل در «مصون» و یاء در «مبیوع» ساقط شده.

و قبیله بنی تمیم در «مبیوع» یاء را ثابت آورده و حذفش نمی‌کنند.

و اما اسم مفعول از ثلاثی مزید اعلالش بواسطه نقل و قلب است مشروط باینکه فعلش اعلال بشود مانند:

مُجَاب (اجابت شده) مستقام (پایداری شده) منقاد (اطاعت شده) مختار (برگزیده شده).

### شرح

کمجیب : در اصل «مُجَوِبٌ» بوده کسره بر واو ثقیل بوده بمقابل دادیم سپس واو ماقبل مکسور را به یاء قلب نمودیم.

مستقیم : در اصل «مُسْتَقِیْمٌ» بوده کسره بر واو ثقیل بوده بمقابل داده سپس واو ماقبل مکسور را به یاء قلب کردیم.

منقاد : در اصل «مُنْقَوِذٌ» بوده واو ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

مختار : در اصل «مُخْتَارٌ» بوده یاء ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

کُمجَاب : در اصل «مُجَوِبٌ» بود فتحه واو را بمقابل داده سپس واو ماقبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

مستقام : در اصل «مُسْتَقِیْمٌ» بوده فتحه واو را بمقابل داده سپس واو ماقبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

مُنقاد : در اصل «مُنْقَوِذٌ» بوده واو ماقبل مفتوح قلب بالف شد.

مختار : در اصل «مُخْتَارٌ» بود یاء ماقبل مفتوح قلب بالف شد.

الثالث

المُعْتَلّ اللّام

متن:

وَيُقَالُ لَهُ التّاقِصُ وَذُو الْأَرْبَعَةِ، لِيَكُونَ ماضيه على أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ  
 إِذَا أَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ نَحْوُ: غَزَوْتُ وَرَمَيْتُ.  
 فَالْمُجَرَّدُ تُقَلَّبُ فِيهِ الْوَاوُ وَالْيَاءُ أَلِفًا إِذَا تَحَرَّكْنَا وَانْفَتَحَ  
 مَا قَبْلَهُمَا كَغَزَى وَرَمَى وَعَصَا وَرَحَى.  
 وَكَذَلِكَ الْفِعْلُ الزَّائِدُ عَلَى الثَّلَاثَةِ كَأَعْطَى وَاشْتَرَى وَاسْتَقْصَى.  
 وَكَذَلِكَ إِسْمُ الْمَفْعُولِ كَالْمُعْطَى وَالْمُشْتَرَى وَالْمُسْتَقْصَى.  
 وَكَذَلِكَ إِذَا لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ مِنَ الْمُضَارِعِ كَقَوْلِكَ: يُعْطَى وَ  
 يُغْزَى وَيُرْمَى.

نوع سوم

معتلّ اللّام

ترجمه:

معتلّ اللّام کلمه ای است که لام الفعلش حرف عله باشد و بان  
 ناقص و ذوالاربعه نیز می گویند زیرا زمانیکه از خودت خبر دهی ماضی آن  
 بر چهار حرف می باشد مانند:

غَزَوْتُ (جنگیدم) رَمَيْتُ (تیر انداختم).

پس فعل معتلّ الفائی که از ثلاثی مجرد باشد واو و یاء در آن به  
 الف منقلب می شوند مشروط باینکه متحرک بوده و ما قبلشان مفتوح باشد  
 مانند:

غَزَى (جنگید) و رَمَى (تیر انداخت) و عَصَاً (چوبدستی) و رَحَى  
 (سنگ آسیاب).

و همچنین است فعلی که زائد بر سه حرف باشد یعنی در آن نیز  
 واو و یاء به الف منقلب می شوند مانند:

أَعْطَى (بخشید) إِشْتَرَى (خرید) إِسْتَقْصَى (خواست نهایت آنرا).  
و همینطور است اسم مفعول از آن یعنی در آن نیز واو و یاء به الف  
منقلب می شوند مانند:

مُعْطَى (بخشیده شده) مُشْتَرَى (خریده شده) مُسْتَقْصَى (نهایتش  
خواسته شده).

و همچنین است زمانیکه نامی از فاعل فعل مضارع برده نشود یعنی  
مجهول باشد مانند قول شما که می گوئی:  
يُعْطَى (بخشیده می شود) يَغْزَى (جنگیده می شود) يُرْمَى (انداخته  
می شود).

### شرح

و يقال له الناقص : ضمير در «له» به معتلّ اللّام راجع است.  
مؤلف گوید:

سرّ اینکه بآن ناقص می گویند اینست که آخر اینقسم از معتلّ از  
پذیرفتن برخی حرکات ناقص می باشد چنانچه «یرمی» ضمّه نگرفته و  
«رمی» اساساً آخرش هیچ حرکتی را قبول نمی کند.

اذا تحرکتا : ضمير در «تحرکتا» به واو و یاء برمی گردد.

وانفتح ما قبلها : ضمير در «قبلها» به واو و یاء برمی گردد.

عصاً : شاهد است برای اسم ناقص که در اصل «عَصَوُ» بوده  
سپس واو ماقبل مفتوح را بالف قلب نمودند سپس بین الف و تنوین التقاء  
ساکنین واقع شد الف را حذف کردند و تنوین تابع حرکت ماقبل شده لذا  
آنرا بصورت تنوین نصب ثبت کردند.

رحى : شاهد است برای اسم ناقص که در اصل «رَحَى» بوده یاء  
ماقبل مفتوح را بالف قلب نمودند سپس بین الف و تنوین التقاء ساکنین  
واقع شد الف را حذف کردند و برای اینکه معلوم باشد الف آن در اصل یاء

بوده تنوين را روی ياء گذاردند.

کاَعْطَى: در اصل «أَعْطَى» بود ياء ماقبل مفتوح به الف قلب شد.  
اَشْتَرَى: در اصل «اِشْتَرَى» بود ياء ماقبل مفتوح به الف قلب  
گريد.

اِسْتَقْصَى: در اصل «اِسْتَقْصَوْ» بود واو ماقبل مفتوح به الف قلب  
گريد.

متن: وَ اَمَّا الْمَاضِي، فَتَحْدِفُ اللَّامَ مِنْهُ فِي مِثَالِ «فَعَلُوا» مطلقاً  
و فِي مِثَالِ «فَعَلْتُ» وَ «فَعَلْتَا» إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلُهَا وَ تَثَبُّتُ فِي غَيْرِهَا  
فَتَقُولُ:

غَزَا، غَزَوْا، غَزَوَا، غَزَتْ، غَزَتَا، غَزَوْنَ إِلَى آخِرِهِ.

وَرَمَى، رَمَى، رَمَوْا إِلَى آخِرِهِ.

وَرَضِيَ، رَضِيَ، رَضُوا إِلَى آخِرِهِ.

وَ كَذَلِكَ سَرَوْ، سَرُوا، سَرُوا إِلَى آخِرِهِ.

وَ إِنَّمَا فُتِحَتْ مَا قَبْلُ وَ اَوِ الضَّمِيرِ فِي غَزَوْا وَ رَمَوْا وَ ضَمَّتْ فِي رَضُوا وَ

سَرُوا، لِأَنَّ وَ اَوِ الضَّمِيرِ إِذَا اتَّصَلَتْ بِالفِعْلِ التَّاقِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللَّامِ، فَإِنِ  
انْفَتَحَ مَا قَبْلُهَا أَبْقَى عَلَى الفَتْحَةِ وَ إِنِ انْضَمَّ أَوْ انْكَسَرَ ضَمَّ.

وَ أَصْلُ رَضُوا، رَضِيُوا، فَتَقِلَّتْ ضَمَّةُ الياءِ إِلَى الضَّادِ وَ حُذِفَتِ

الياءُ لِإِتِّفَاعِ السَّاكِنِينَ.

ترجمه: و اما معتلّ اللّامی که ماضی باشد پس در مثال «فعلوا»

مطلقاً لام از آن حذف می شود و در مثال «فعلت» و «فعلتا» زمانی لام

حذف می شود که ماقبل آن مفتوح باشد و در غیر آنچه ذکر شد لام محفوظ

می ماند بنابراین می گوئی:

غَزَا : جنگید یکمرد غائب در زمان گذشته.  
غَزَوَا : جنگیدند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
غَزَوُوا : جنگیدند مردان غائب در زمان گذشته.  
غَزَتْ : جنگید یکزن غائب در زمان گذشته.  
غَزَتَا : جنگیدند دو زن غائب در زمان گذشته.  
غَزَوْنَ : جنگیدند زنان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و همچنین است:

رَمَى : تیر انداخت یکمرد غائب در زمان گذشته.  
رَمَيَا : تیر انداختند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
رَمَوْا : تیر انداختند مردان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و نیز مانند:

رَضِيَ : خشنود بود یکمرد غائب در زمان گذشته.  
رَضِيَا : خشنود بودند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
رَضُوا : خشنود بودند مردان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و همچنین است:

سَرَوْ : آقا گردید یکمرد غائب در زمان گذشته.  
سَرَوْا : آقا گردیدند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
سَرَوْا : آقا گردیدند مردان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

## تنبیه

چنانچه ملاحظه شد در «غَزَوْا» و «رَمَوْا» ماقبل واو جمع مفتوح بوده ولی در «رَضُوا» و «سَرُّوا» مضموم می‌باشد جهتش آنستکه واو ضمیر وقتی بفعل ناقص متصل شد و این اتصال بعد از حذف لام باشد در صورتیکه ماقبل آن (واو ضمیر) فتحه دار بوده بفتحه اش باقی مانده و اگر مضموم و یا مکسور باشد در هر دو صورت بآن ضمه می‌دهند.

و معلوم باشد که اصل «رَضُوا» رَضِيُوا بوده سپس ضمه یاء را بماقبل یعنی ضاد نقل داده و یاء بخاطر التقاء ساکنین حذف گردیده است.

## شرح

فتحذف اللام منه : ضمیر در «منه» به ماضی برمی‌گردد.

فی مثال فعلوا : یعنی در صیغه جمع مذکر غائب مانند: «غَزَوْا» و «رَمَوْا» و «رَضُوا» و «سَرُّوا» که در اصل «غَزَوْوا» و «رَمَيْوا» و «رَضِيُوا» و «سَرُّوا» بوده‌اند.

مطلقا : یعنی چه قبل از لام الفعل مفتوح بوده و چه غیر آن باشد.

وفی مثال فعلت : یعنی مفرد مؤنث غائب مانند: «غَزَتْ» و «رَمَت» که در اصل «غَزَوَتْ» و «رَمَيْت» بوده‌اند.

وفعلتا : یعنی تشبیه مؤنث غائب مانند: «غَزَتَا» و «رَمَتَا» که در اصل «غَزَوَتَا» و «رَمَيْتَا» بوده‌اند.

اذا انفتح ماقبلها : یعنی ماقبل لام الفعل بنا براین اگر ماقبل لام الفعل در ایندو صیغه (فَعَلْتُ و فَعَلْتَا) مفتوح نباشد لام حذف نمی‌گردد مانند: «رَضَيْتُ» و «رَضَيْتَا» و «سَرَوْتُ» و «سَرَوْتَا».

وتثبت فی غیرها : ضمیر در «تثبت» به لام الفعل راجع بوده و ضمیر



در «غیرها» به «فَعَلُوا» و «فَعَلْتَ» و «فَعَلْتَا» برمی‌گردد.  
فان انفتح ما قبلها : یعنی ما قبل واو ضمیر.

متن : وَآمَّا الْمُضَارِعُ، فَتُسَكَّنُ الْوَاوُ وَالْيَاءُ وَالْأَلِفُ مِنْهُ فِي  
الرَّفْعِ وَيُحْدَفَنَّ فِي الْجَزْمِ وَتُفْتَحُ الْوَاوُ وَالْيَاءُ فِي النَّصْبِ وَتُنْبَتُ  
الْأَلِفُ وَيُسْقِطُ الْجَازِمُ وَالتَّاصِبُ التُّونَاتِ إِلَّا نُونَ جَمَاعَةِ الْمُؤَنَّثِ،  
فَتَقُولُ:

لَمْ يَغْرُ، لَمْ يَغْرُوا، لَمْ يَغْرُوا.  
وَلَمْ يَرِمِ، لَمْ يَرِمِيَا، لَمْ يَرِمُوا.  
وَلَمْ يَرْضَ، لَمْ يَرْضِيَا، لَمْ يَرْضُوا.  
وَلَنْ يَغْرُوَ وَلَنْ يَرْمِيَ، وَلَنْ يَرْضَى.

ترجمه: و اما معتلّ اللّامی که مضارع باشد، پس واو و یاء و الف  
در حالت رفعی ساکن بوده و در حالت جزمی حذف شده و واو و یاء در  
حالت نصبی فتحه داده می‌شود و الف ثابت می‌ماند.  
و جازم و ناصب تمام نونها را اسقاط کرده مگر نون جمع مؤنث را  
بنابراین می‌گوئی:

### صرف ناقص واوی با جازم

لَمْ يَغْرُ : نجنگیده است یکمرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَغْرُوا : نجنگیده اند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَغْرُوا : نجنگیده اند مردان غائب در زمان گذشته.  
لَمْ تَغْرُ : نجنگیده است یک زن غائب در زمان گذشته.  
لَمْ تَغْرُوا : نجنگیده اند دو زن غائب در زمان گذشته.

لَمْ يَغْزُونَ : نجنگیده اند زنان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

### صرف ناقص یائی با جازم

لَمْ يَرِمَ : تیر نیانداخته است یک مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَرْمِيَا : تیر نیانداخته اند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَرْمُوا : تیر نیانداخته اند مردان غائب در زمان گذشته.  
لَمْ تَرِمَ : تیر نیانداخته است یک زن غائب در زمان گذشته.  
لَمْ تَرْمِيَا : تیر نیانداخته اند دو زن غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَرْمِينَ : تیر نیانداخته اند زنان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

### صرف ناقص الفی با جازم

لَمْ يَرْضَ : خشنود نبوده است یک مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَرْضِيَا : خشنود نبوده اند دو مرد غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَرْضُوا : خشنود نبوده اند مردان غائب در زمان گذشته.  
لَمْ تَرْضَ : خشنود نبوده است یک زن غائب در زمان گذشته.  
لَمْ تَرْضِيَا : خشنود نبوده اند دو زن غائب در زمان گذشته.  
لَمْ يَرْضِينَ : خشنود نبوده اند زنان غائب در زمان گذشته.  
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

### صرف ناقص واوی با ناصب

لَنْ يَغْزُوا : هرگز نمی جنگد یک مرد غائب در زمان آینده.  
لَنْ يَغْزُوا : هرگز نمی جنگند دو مرد غائب در زمان آینده.

- لَنْ يَغزُوا : هرگز نمی‌جنگند مردان غائب در زمان آینده  
 لَنْ تَغزُو : هرگز نمی‌جنگد یک زن غائب در زمان آینده  
 لَنْ تَغزُوا : هرگز نمی‌جنگند دو زن غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَغزُونَ : هرگز نمی‌جنگند زنان غائب در زمان آینده  
 تا آخر صیغه های چهارده گانه.

### صرف ناقص یائی با ناصب

- لَنْ يَرْمِي : هرگز تیر نمی‌اندازد یکمرد غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَرْمِيَا : هرگز تیر نمی‌اندازند دو مرد غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَرْمُوا : هرگز تیر نمی‌اندازند مردان غائب در زمان آینده  
 لَنْ تَرْمِي : هرگز تیر نمی‌اندازد یکزن غائب در زمان آینده  
 لَنْ تَرْمِيَا : هرگز تیر نمی‌اندازند دو زن غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَرْمِينَ : هرگز تیر نمی‌اندازند زنان غائب در زمان آینده  
 تا آخر صیغه های چهارده گانه.

### صرف ناقص الفی با ناصب

- لَنْ يَرْضَى : هرگز خشنود نیست یک مرد غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَرْضِيَا : هرگز خشنود نیستند دو مرد غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَرْضُوا : هرگز خشنود نیستند مردان غائب در زمان آینده  
 لَنْ تَرْضَى : هرگز خشنود نیست یکزن غائب در زمان آینده  
 لَنْ تَرْضِيَا : هرگز خشنود نیستند دو زن غائب در زمان آینده  
 لَنْ يَرْضِينَ : هرگز خشنود نیستند زنان غائب در زمان آینده

متن: وَ تُثْبِتُ لَامَ الْفِعْلِ فِي فِعْلِ الْإِثْنَيْنِ وَ جَمَاعَةِ الْإِنَاثِ وَ  
 تُخَدِّفُ مِنْ فِعْلِ جَمَاعَةِ الذَّكُورِ وَ فِعْلِ الْوَاحِدَةِ الْمُخَاطَبَةِ فَتَقُولُ:

يَغْرُؤُ، يَغْرَؤَانِ، يَغْرُؤُونَ، تَغْرُؤُ، تَغْرَؤَانِ، يَغْرُؤُونَ.  
تَغْرُؤُ، تَغْرَؤَانِ، تَغْرُؤُونَ، تَغْرِينُ، تَغْرَؤَانِ، تَغْرُؤُونَ.  
أَغْرُؤُ، نَغْرُؤُ.

وَيَسْتَوِي فِيهِ لَفْظُ جَمَاعَةِ الذُّكُورِ وَالْإِنَاثِ فِي الْخِطَابِ وَالْغَيْبَةِ  
وَيَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ، فَوَزْنُ الْمَذْكَرِ يَفْعُؤُونَ وَتَفْعُؤُونَ وَوَزْنُ الْمُوْنَّثِ  
يَفْعُلْنَ وَتَفْعُلْنَ.  
وَتَقُولُ:

يَرْمِي، يَرْمِيَانِ، يَرْمُونَ، تَرْمِي، تَرْمِيَانِ، يَرْمِينُ، تَرْمِي، تَرْمِيَانِ،  
تَرْمُونَ، تَرْمِينُ، تَرْمِيَانِ، تَرْمِينُ، أَرْمِي، نَرْمِي.  
وَأَصْلُ «يَرْمُونَ» يَرْمِيُونَ، فَفَعِلَ بِهِ مَا فَعِلَ بِرَضُوا.

ترجمه: و در صیغه های تشبیه و جمع مؤنث لام الفعل را ثابت و  
محفوظ نگهدار و از صیغه های جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب آنرا حذف  
نما بنابراین بگو:

### صرف ناقص واوی

می جنگد یکمرد غائب در زمان آینده	يَغْرُؤُ	
می جنگند دو مرد غائب در زمان آینده	يَغْرَؤَانِ	مذکر غائب
می جنگند مردان غائب در زمان آینده	يَغْرُؤُونَ	
می جنگد یکزن غائب در زمان آینده	تَغْرُؤُ	
می جنگند دوزن غائب در زمان آینده	تَغْرَؤَانِ	مؤنث غائب
می جنگند زنان غائب در زمان آینده	يَغْرُؤُونَ	
می جنگی تو یکمرد حاضر در زمان آینده	تَغْرُؤُ	
می جنگید شما دو مرد حاضر در زمان آینده	تَغْرَؤَانِ	مذکر حاضر
می جنگید شما مردان حاضر در زمان آینده	تَغْرُؤُونَ	

## معتلّ اللّام وشرح آن ۱۰۷

تَغْرِيْنَ	: می‌جنگی تویکزن حاضر در زمان آینده
مؤنث حاضر تَغْرُوَانِ	: می‌جنگید شما دوزن حاضر در زمان آینده
تَغْرُوْنَ	: می‌جنگید شما زنان حاضر در زمان آینده
متکلم وحده اَغْرُوْ	: می‌جنگم در زمان آینده
متکلم مع الغير نَغْرُوْ	: می‌جنگیم در زمان آینده

و همانطوری که ملاحظه می‌کنیم صیغه‌های جمع مذکر و جمع مؤنث در حاضر و غائب باهم مساوی بوده ولی در تقدیر با یکدیگر مختلف هستند چه آنکه وزن جمع مذکر در غائب و حاضر «يَفْعُوْنَ» و «تَفْعُوْنَ» است یعنی لام الفعل در ایندو صیغه محذوف است زیرا اصل «يَغْرُوْنَ»، «يَغْرُوْنَ» و اصل «تَغْرُوْنَ»، «تَغْرُوْنَ» می‌باشد ولی وزن جمع مؤنث در غائب و حاضر «يَفْعُلْنَ» و «تَفْعُلْنَ» می‌باشد یعنی لام الفعل در ایندو محفوظ و ثابت است.

### صرف ناقص یائی

و در صرف ناقص یائی می‌گوئی:

یَرْمِيْ	: تیر می‌اندازد یکمرد غائب در زمان آینده
مذکر غائب یَرْمِيَانِ	: تیر می‌اندازند دو مرد غائب در زمان آینده
یَرْمُوْنَ	: تیر می‌اندازند مردان غائب در زمان آینده
تَرْمِيْ	: تیر می‌اندازد یکزن غائب در زمان آینده
مؤنث غائب تَرْمِيَانِ	: تیر می‌اندازند دوزن غائب در زمان آینده
یَرْمِيْنَ	: تیر می‌اندازند زنان غائب در زمان آینده
تَرْمِيْ	: تیر می‌اندازی تویکمرد حاضر در زمان آینده
مذکر حاضر تَرْمِيَانِ	: تیر می‌اندازید شما دو مرد حاضر در زمان آینده
تَرْمُوْنَ	: تیر می‌اندازید شما مردان حاضر در زمان آینده

تَرْمِینَ : تیر می اندازی تو یکن حاضر در زمان آینده  
 مؤنث حاضر تَرْمِیَانِ : تیر می اندازید شما دو زن حاضر در زمان آینده  
 تَرْمِینَ : تیر می اندازید شما زنان حاضر در زمان آینده  
 متکلم وحده آرْمِی : تیر می اندازم در زمان آینده  
 متکلم مع الغیر نَرْمِی : تیر می اندازیم در زمان آینده  
 و اصل «یَرْمُونَ» یَرْمِیُونَ بوده پس آنچه در «رضوا» بجای آوردیم در آن نیز جاری کردیم.

متن: وَ هَكَذَا حُكْمُ مَا كَانَ قَبْلُ لَامِهِ مَكْسُورًا كَيَهْدِي وَيُنَاجِي وَ  
 يَرْتَجِي وَيَنْبَرِي وَيَسْتَدْعِي وَيَرْعَوِي وَيَعْرِوِي.  
 وَ تَقُولُ:

يَرْضَى، يَرْضِيَانِ، يَرْضُونَ، تَرْضَى، تَرْضِيَانِ، يَرْضَيْنِ، تَرْضَى،  
 تَرْضِيَانِ، تَرْضُونَ، تَرْضَيْنِ، تَرْضِيَانِ، تَرْضَيْنِ، أَرْضَى، نَرْضَى.  
 وَ هَكَذَا قِيَاسُ كُلِّ مَا كَانَ قَبْلُ لَامِهِ مَفْتُوحًا نَحْوِ يَتَمَطَّى وَ  
 يَتَصَابَى وَيَتَقَلَّسَى.

وَ لَفْظُ الْوَاحِدَةِ الْمُؤَنَّثِ فِي الْخِطَابِ كَلَفِظِ الْجَمْعِ فِي بَابِي يَرْمِي  
 وَيَرْضَى وَ التَّقْدِيرُ مُخْتَلِفٌ فَوَزْنُ الْوَاحِدَةِ تَفْعِلْنَ وَ تَفْعَلْنَ وَ وَزْنُ الْجَمْعِ  
 تَفْعِلْنَ وَ تَفْعَلْنَ.

ترجمه: و همچنین است حکم فعلی که حرف قبل از لام الفعلش  
 مکسور باشد مانند:

يَهْدِي (هدایت می کند) و يُنَاجِي (مناجات می کند) و يَرْتَجِي  
 (امیدوار است) و يَنْبَرِي (اعتراض می کند) و يَسْتَدْعِي (می خواند) و يَرْعَوِي  
 (باز می دارد) و يَعْرِوِي (سوار اسب عریان شد).

بنابراین تمام این افعال مانند «یرمی» بوده و آنچه در آن گذشت در اینها جاری می‌باشد.

و نیز می‌گوئی:

یَرَضِیْ	: خوشنود است یکمرد غائب
یَرَضِیَانِ	: خوشنود هستند دو مرد غائب
یَرَضَوْنَ	: خوشنود هستند مردان غائب
تَرَضِیْ	: خوشنود است یکزن غائب
تَرَضِیَانِ	: خوشنود هستند دو زن غائب
یَرَضِیْنَ	: خوشنود هستند زنان غائب
تَرَضِیْ	: خوشنود هستی تو یکمرد حاضر
تَرَضِیَانِ	: خوشنود هستید شما دو مرد حاضر
تَرَضَوْنَ	: خوشنود هستید شما مردان حاضر
تَرَضِیْنَ	: خوشنود هستی تو یکزن حاضر
تَرَضِیَانِ	: خوشنود هستید شما دو زن حاضر
تَرَضِیْنَ	: خوشنود هستید شما زنان حاضر
أَرْضِیْ	: خوشنود هستم
نَرَضِیْ	: خوشنود هستیم.

و همچنین است هر فعلی که حرف قبل از لام الفعلش مفتوح باشد

مانند:

یَتَمَطَّلُ (می‌کشد)، یَتَصَابِیْ (میل می‌کند به بازی) و یَتَقَلَّسُ (می‌پوشد کلاه را) و چنانچه ملاحظه می‌کنیم در «یرمی» و «یرضی» صیغه مفرد مؤنث حاضر همچون صیغه جمع می‌باشد ولی در تقدیر با یکدیگر اختلاف دارند، پس وزن مفرد مؤنث در یرمی «تَفْعِیْنَ» و در یرضی «تَفْعِیْنَ» بوده و وزن جمع در یرمی «تَفْعِلْنَ» و در یرضی «تَفْعَلْنَ» می‌باشد.

### شرح

وهكذا حکم ما كان الخ : یعنی و مانند «یرمی» است حکم هر فعلی که....

وهكذا قیاس کلّ ما كان الخ : یعنی و مانند «یرضی» است هر فعلی که....

فوزن الواحدة تَفَعَّلْنَ : یعنی لام الفعلش حذف شده و این اشاره است به باب «یرمی».

و تَفَعَّلْنَ : یعنی لام الفعلش حذف شده و این اشاره است به باب «یرضی».

و وزن الجمع تَفَعَّلْنَ : یعنی لام الفعلش باقی است و این اشاره است به باب «یرمی».

و تَفَعَّلْنَ : یعنی لام الفعلش باقی است و این اشاره است به باب «یرضی».

متن : وَالْأَمْرُ مِنْهَا :

أَغْرُ، أَغْرُوا، أَغْرُوا، أَغْرِي، أَغْرُوا، أَغْرُونَ.

وِإِزْمِ، إِزْمِيَا، إِزْمُوا، إِزْمِي، إِزْمِيَا، إِزْمِينَ.

وِإِرْضِ، إِرْضِيَا، إِرْضُوا، إِرْضِي، إِرْضِيَا، إِرْضِينَ.

صرف امر حاضر از

ترجمه:

ناقص واوی

و امر از ناقص بشرح ذیل می باشد:

أَغْرُ : بجنگ تو یکمرد حاضر در زمان حال

أَغْرُوا : بجنگید شما دو مرد حاضر در زمان حال



اُغْرُوا	: بجنگید شما مردان حاضر در زمان حال
اُغْرِي	: بجنگ تو یکن حاضر در زمان حال
اُغْرُوا	: بجنگید شما دوزن حاضر در زمان حال
اُغْرُونَ	: بجنگید شما زنان حاضر در زمان حال

### صرف امر حاضر از

#### ناقص یائی

إِزِمِ	: تیر بیانداز تو یکمرد حاضر در زمان حال
إِزِمِيَا	: تیر بیاندازید شما دو مرد حاضر در زمان حال
إِزِمُوا	: تیر بیاندازید شما مردان حاضر در زمان حال
إِزِمِي	: تیر بیانداز تو یکن حاضر در زمان حال
إِزِمِيَا	: تیر بیاندازید شما دوزن حاضر در زمان حال
إِزِمِينَ	: تیر بیاندازید شما زنان حاضر در زمان حال

### صرف امر حاضر از

#### ناقص الفی

إِرْضَ	: خشنود باش تو یکمرد حاضر در زمان حال
إِرْضِيَا	: خشنود باشید شما دو مرد حاضر در زمان حال
إِرْضُوا	: خشنود باشید شما مردان حاضر در زمان حال
إِرْضِي	: خشنود باش تو یکن حاضر در زمان حال
إِرْضِيَا	: خشنود باشید شما دوزن حاضر در زمان حال
إِرْضِينَ	: خشنود باشید شما زنان حاضر در زمان حال

متن: وَإِذَا آدَخَلْتَ عَلَيْهَا نُؤْنَ التَّأَكِيدِ أَعِيدَتِ اللَّامُ  
المَحذُوفَةُ، فَتَقُولُ:

أَغْرُونَ، أُغْرُوَانِ.  
إِرْمِيْنَ وَإِرْضِيْنَ.

ترجمه: و زمانیکه بر امر از ناقص نون تأکید داخل نمائی لام الفعل محذوف برمی‌گردد پس می‌گوئی:  
أَغْرُونَ (البته البته بجنگ)، أُغْرُوَانِ (البته البته بجنگید).  
و إِرْمِيْنَ (البته البته تیر بیانداز) و إِرْضِيْنَ (البته البته خشنود باش).  
و چنانچه مشاهده می‌شود واو محذوفه در «أَغْرُ» و یاء ساقط شده در «إِرْمِ» بعد از ادخال نون تأکید برگشته است.

متن: وَاسْمُ الْفَاعِلِ مِنْهَا:  
غَارِ، غَارِيَانِ، غَارُونَ، غَارِيَّةٌ، غَارِيْتَانِ، غَارِيَاتٌ وَغَوَازٍ  
وَكَذَلِكَ رَامٍ وَرَاضٍ.  
وَأَصْلُ غَارٍ، غَارٌ وَفَقُلِبَتِ الْوَاوُ يَاءً لِيَتَطَرَّفُ فِيهَا وَانْكَسَارِ مَا قَبْلَهَا  
كَمَا قَلِبَتْ فِي غَزِيٍّ.  
ثُمَّ قَالُوا: غَارِيَّةٌ، لِأَنَّ الْمُؤنَّثَ فَرَعُ الْمُذَكَّرِ وَالتَّاءُ طَارِيَّةٌ.

ترجمه: اسم فاعل از ناقص

اسم فاعل از ناقص عبارتست از:

غَارِ	: یکمرد جنگنده	غَارِيَّةٌ	: یکزن جنگنده
غَارِيَانِ	: دو مرد جنگنده	غَارِيْتَانِ	: دو زن جنگنده
غَارُونَ	: مردان جنگنده	غَارِيَاتٌ	: زنان جنگنده

و همچنین است صرف (رام) و (راض).

و اصل «غَارِ» غَارٌ بود چون واو در طرف یعنی آخر کلمه واقع است و ما قبلش مکسور می‌باشد به یاء قلب شد همانطوریکه در «غَزُو»، واو

بیاء قلب شده و «عُزِي» می‌خوانیم و بهر صورت «غازو» به «غازی» مبدل شد ضمّه بریاء ثقیل بود حذف شد و تنوین تابع حرکت ماقبل یعنی کسره شد بصورت «غاز» درآمد.

سپس در مؤنث آن نیز «غازیه» گفته‌اند باینکه واو در طرف واقع نیست و جهت آن دو چیز است:

۱ - آنکه مؤنث فرع مذکر است لذا چون در مذکر واو به یاء قلب شد در مؤنث نیز چنین نمودیم.

۲ - در حقیقت واو در اینجا طرف کلمه واقع شده زیرا تاء عارضی است و جزء اصل کلمه نمی‌باشد.

متن: وَ تَقُولُ فِي الْمَفْعُولِ مِنَ الْوَاوِي: مَغْرُؤٌ وَمِنَ الْيَائِي مَرْمِيٌّ  
تُقَلَّبُ الْوَاوِيَاءَ وَيُكْسَرُ مَا قَبْلَهَا، لِأَنَّ الْوَاوِ وَالْيَاءَ إِذَا اجْتَمَعَا فِي كَلِمَةٍ  
وَاحِدَةٍ وَالْأُولَى مِنْهُمَا سَاكِنَةٌ تُقَلَّبُ الْوَاوِيَاءَ وَأُدْغِمَتِ الْيَاءُ فِي  
الْيَاءِ.

ترجمه: اسم مفعول از ناقص

و در اسم مفعول از ناقص واوی می‌گوئی: مَغْرُؤٌ (جنگ کرده شده).

و از ناقص یائی می‌گوئی: مَرْمِيٌّ.

کلمه «مَرْمِيٌّ» در اصل «مَرْمُؤِيٌّ» بود و او را به یاء قلب کردند و ماقبلش را کسره داده «مَرْمِيٌّ» شد زیرا هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شوند و اولی از آن دو ساکن باشد و او را به یاء قلب کرده و یاء را در یاء ادغام می‌نمایند.

### شرح

ویکسر ماقبلها: یعنی ماقبل یاء.

والاولی منها: ضمیر در «منهما» به واو و یاء راجع است.

متن: وَتَقُولُ فِي فَعُولٍ مِنَ الْوَاوِيِّ عَدُوٌّ وَمِنَ الْيَائِيِّ بَغِيٌّ.  
 وَفِي فَعِيلٍ مِنَ الْوَاوِيِّ صَبِيٌّ وَمِنَ الْيَائِيِّ شَرِيٌّ.  
 وَالْمَزِيدُ فِيهِ تُقَلَّبُ وَاوُهُ يَاءً، لِأَنَّ كُلَّ وَاوٍ وَقَعَتْ رَابِعَةً فَصَاعِدًا وَ  
 لَمْ يَكُنْ مَا قَبْلُهَا مَضمُومًا تُقَلَّبُ يَاءً، فَتَقُولُ:  
 أَعْطَى، يُعْطِي وَاعْتَدَى، يَعْتَدِي وَاسْتَرَشَى، يَسْتَرِشِي.  
 وَتَقُولُ مَعَ الضَّمِيرِ: أَعْظَيْتُ وَاعْتَدَيْتُ وَاسْتَرَشَيْتُ.  
 وَكَذَلِكَ: تَغَازَيْنَا وَتَرَاجَيْنَا.

ترجمه: و در صفت مشبّهه ای که وزنش فعول است از ناقص واوی می گوئی: عَدُوٌّ (دشمن) و از ناقص یائی می گوئی: بَغِيٌّ (خلاف کار).  
 و در صفتی که وزنش فعیل است از ناقص واوی می گوئی: صَبِيٌّ (کودک) و از ناقص یائی می گوئی: شَرِيٌّ (تندرونده).

و در فعلی که ثلاثی مزید بوده واوش به یاء قلب می شود زیرا هر  
 واوی که در مرتبه چهارم یا بیشتر واقع شود و پیش از آن مضموم نبوده به یاء  
 باید قلب گردد، پس می گوئی:

أَعْطَى (بخشید)، يُعْطِي (می بخشد)، اِعْتَدَى (دشمنی ورزید)  
 يَعْتَدِي (دشمنی می ورزد)، اِسْتَرَشَى (طلب رشوه نمود) يَسْتَرِشِي (طلب  
 رشوه می نماید).

و با ضمیر بارز می گوئی:

أَعْظَيْتُ (بخشیدم) اِعْتَدَيْتُ (دشمنی نمودم) اِسْتَرَشَيْتُ (طلب رشوه  
 نمودم).

و همچنین است: تَغَازَيْنَا (باهم جنگیدیم) و تَرَاجَيْنَا (بیکدیگر  
 امیدواریم).

عَدُوٌّ: در اصل «عَدُوٌّ» بود سپس واو اول را در دوّم ادغام نمودیم.

بَغِيٌّ: در اصل «بَغُوٌّ» بود واو و یاء در یک کلمه جمع بودند واو را از جنس یاء نموده و در یاء ادغام کرده و ماقبلش را مکسور کردیم.  
 صَبِيٌّ: در اصل «صَبِيٌّ» بود یاء اول را در دوّم ادغام نمودیم.  
 شَرِيٌّ: در اصل «شَرِيٌّ» بود یاء اول را در دوّم ادغام نمودیم.  
 ولم يكن ماقبلها: ضمير در «قبلها» به واو برمی‌گردد.  
 تَقَلَّبَ ياءاً: ضمير در «تقلب» به واو برمی‌گردد.

### الرّابع الْمُعْتَلُّ الْعَيْنَ وَاللَّامَ

متن:

يُقَالُ لَهُ اللَّفِيفُ الْمَقْرُونُ فَتَقُولُ:  
 شَوِيٌّ، يَشْوِيٌّ، شَيْئاً مِثْلُ رَمِيٍّ، يَرْمِيٌّ، رَمِيّاً.  
 وَقَوِيٌّ، يَقْوِيٌّ، قُوَّةً وَرَوِيٌّ، يَرْوِيٌّ، رَبّاً مِثْلُ رَضِيٍّ، يَرْضِيٌّ، رَضِيّاً  
 فَهُوَ رَبَّانٌ.

وَامْرَأَةٌ رَبِيٌّ مِثْلُ عَظْشَانٍ وَعَظْشِيٌّ وَأَزْوِيٌّ كَأَعْطِيٍّ.  
 وَحَيِيٌّ كَرَضِيٍّ وَحَيٌّ يَحْيِيٌّ حَيَوَةً فَهُوَ حَيٌّ وَحَيّاً وَحَيِّياً فَهُمَا  
 حَيَّانٍ وَحَيَّوٌّ وَحَيِّوٌّ فَهُمْ أَحْيَاءُ.  
 وَيَجُوزُ حَيُّوٌّ بِالتَّخْفِيفِ كَرَضُوءٌ وَالْأَمْرُ أَحْيَى كَارِضٍ وَأَحْيِيٌّ،  
 يُحْيِيٌّ كَأَعْطِيٍّ، يُعْطِيٌّ وَحَايَا، يُحَايِيٌّ، مُحَايَاةً وَاسْتَحْيَا، يَسْتَحْيِيٌّ،  
 اسْتِحْيَاءً.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: اسْتَحَى، يَسْتَحِيٌّ، اسْتِحَاءً وَذَلِكَ لِكَثْرَةِ  
 الاسْتِعْمَالِ كَمَا قَالُوا لَا أَذْرِي لَا أَذْرِي.

نوع چهارم  
معتلّ العین واللام

ترجمه:

معتلّ العین واللام کلمه ای است که عین الفعل و لام الفعلش هردو حرف عله باشد و بآن لفیف مقرون گویند.  
مانند: شَوِیْ (بریان کرد) یَشَوِیْ (بریان می‌کند) شِیْآ (بریان کردن).

اینکلمه مثل «رَمِیْ، یرمی، رمیاً» است و هرچه در آن گفتیم در این نیز جاری است.

و نیز مانند: قَوِیْ (نیرو گرفت) یَقْوِیْ (نیرو می‌گیرد) قَوَّة (نیرو گرفتن) و رَوِیْ (سیراب بود) یَرْوِیْ (سیراب می‌باشد) رِیْآ (سیراب بودن).  
ایندو فعل مانند: «رَضِیْ، یرضی، رضیاً» هستند و آنچه در این گفتیم در آنها نیز جاری است.

صیغه مفرد مذکر از اسم فاعل در «رَوِیْ، یروی» (رِیَان) و صیغه مفرد مؤنثش (رِیْی) می‌باشد همچون «عَطَّشَان» و «عَطَّشِیْ».  
و ماضی آن از باب افعال «أَرْوِیْ» همچون «أَعْطِیْ» می‌باشد.  
و کلمه «حَیْی» نیز لفیف مقرون است که مانند «رَضِیْ» می‌باشد و در آن «حَیْ، یحیی، حیوة» نیز جایز است یعنی آنرا هم با فک ادغام می‌توان خواند و هم با ادغام.  
و اسم فاعلش «حَیْی» است.

و در صیغه تثنیه از ماضی آن نیز دو وجه جایز است: حَیْآ و حَیْیَا.  
و صیغه تثنیه از اسم فاعلش «حَیْیَان» است.  
و در صیغه جمع مذکر غائب از ماضی آن نیز دو وجه جایز است: حَیْوَا (با ادغام) و حَیْیُوَا (با فک ادغام).  
و صیغه جمع از اسم فاعلش «أَحْیَاء» می‌باشد.

## معتل الفاء واللام وشرح آن ۱۱۷

و در صیغه جمع مذکر غائب از ماضی یک وجه دیگر جایز است و آن عبارتست از «حَيُوا» بتخفیف یاء همچون «رَضُوا».

و صیغه امر حاضرش «إِحَى» مانند «إِرَضَ» می باشد.

و مفرد مذکر غائب از باب افعالش «أَحَى، يُحَى» همچون

«أَعْطَى، يُعْطَى» می باشد.

و مفرد مذکر غائب از باب مفاعله اش «حَايَا، يُحَايَى، مُحَايَاةً»

است چنانچه از باب استفعالش «إِسْتَحَى، يَسْتَحَى، إِسْتِحْيَاءً» می باشد.

و برخی از عرب می گویند:

إِسْتَحَى، يَسْتَحَى، إِسْتِحْيَاءً.

و این جهتش کثرت استعمال است همانطوریکه در «لا ادری» یاء

را بطور کثرت انداخته و می گویند لا اذِر (نمی دانم).

### الخامس

### الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ وَاللَّامُ

متن:

وَيُقَالُ لَهُ اللَّفِيفُ الْمَفْرُوقُ، فَتَقُولُ:

وَقِي كَرَمِي، يَتِي، يَقِيَانِ، يَقُونِ إِلَى آخِرِ.

وَالْأَمْرُ مِنْهُ: قِي، فَيَصِيرُ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ وَيَلْزِمُهُ الْهَاءُ فِي

الْوَقْفِ نَحْوُ قِيهِ وَتَقُولُ فِي التَّأْكِيدِ:

قَيْنَ، قِيَانِ، قُنَّ، قِنَّ، قِيَانِ، قِينَانِ.

وَبِالْحَفِيفَةِ:

قَيْنَ، قُنَّ، قِنَّ.

وَتَقُولُ فِي وَجِي، يَوْجِي كَرَضِي، يَرَضِي: اِبْحَ كَارِضَ.

نوع پنجم  
معتلّ الفاء واللام

ترجمه:

معتلّ الفاء واللام کلمه ای است که فاء الفعل و لام الفعلش حرف  
علّه باشد و بآن لفیف مفروق گویند مانند وَقِيْ (نگاه داشت) همچون رَمِيْ،  
يَقِيْ (نگاه می‌دارد)، يَقِيَان (نگاه می‌دارند دو نفر)، يَقُوْن (نگاه می‌دارند  
چند نفر) تا آخر چهارده صیغه.

و صیغه امر حاضر از آن قِ (نگاه دار) بوده که دارای یک حرف  
است و می‌باید با آن در حالت وقف هاء همراه باشد یعنی بگوئیم: قِه.  
و در تأکید آن با نون ثقیله می‌گوئی:

- |          |   |
|----------|---|
| قِيَنَّ  | : نگاه دار البتّه البتّه تو یکمرد حاضر.     |
| قِيَانَّ | : نگاه دارید البتّه البتّه شما دو مرد حاضر. |
| قُنَّ    | : نگاه دارید البتّه البتّه شما مردان حاضر.  |
| قِنَنَّ  | : نگاه دار البتّه البتّه تو یکزن حاضر.      |
| قِيَانَّ | : نگاه دارید البتّه البتّه شما دو زن حاضر.  |
| قِيَانَّ | : نگاه دارید البتّه البتّه شما زنان حاضر.   |

و در تأکید آن با نون خفیفه می‌گوئی:

- |        |                                     |
|--------|-------------------------------------|
| قِيْنُ | : نگاه دار البتّه تو یکمرد حاضر.    |
| قُنُ   | : نگاه دارید البتّه شما مردان حاضر. |
| قِنُ   | : نگاه دار البتّه تو یکزن حاضر.     |

و در امر حاضر از «وَجِيْ، يَوْجِيْ» که مانند رَضِيْ، يَرْضِيْ است

می‌گوئی:

اِيَجَّ (بسای سَمّ چهار پا را) مانند اِرْضَ.



### السادس

متن:

الْمُعْتَلُّ الْفَاءَ وَالْعَيْنَ

كَيِّينٍ فِي إِسْمٍ مَكَانٍ وَيَوْمٍ وَوَيْلٍ وَلَا يُبْنَى مِنْهُ فِعْلٌ.

نوع ششم

ترجمه:

معتلّ الفاء والعين

معتلّ الفاء والعين کلمه‌ای است که فاء‌الفعل و عین‌الفعلش حرف  
عله باشد مانند: یّین (نام مکانی است) و یّوم (روز) و ویل (وادی است در  
دوزخ) و از آن هرگز فعل بنا نمی‌شود.

### السابع

متن:

الْمُعْتَلُّ الْفَاءَ وَالْعَيْنَ وَاللَّامَ

وَذَلِكَ وَأَوْوِيَاءٌ لِأَسْمَى الْحَرْفَيْنِ.

نوع هفتم

ترجمه:

معتلّ الفاء والعين واللام

مثال آن: «واو» و «یاء» بوده که علم شده‌اند برای دو حرف

الفباء.



متن:

## فصل

حُكْمُ الْمَهْمُوزِ فِي تَصَارِيفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيحِ، لِأَنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيحٌ لِكِنَّهَا قَدْ تُخَفَّفُ إِذَا وَقَعَتْ غَيْرَ أَوَّلٍ، لِأَنَّهَا حَرْفٌ شَدِيدٌ مِنْ أَفْصَى الْخَلْقِ، فَتَقُولُ:

أَمَلٌ، يَأْمَلُ كَنَصَرَ، يَنْصُرُ، أَوْمَلُ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ وَأَوًّا، لِأَنَّ الْهَمْزَتَيْنِ إِذَا التَقَتَا فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ ثَانِيَتُهُمَا سَاكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُهَا بِحَرَكَةِ مَا قَبْلُهَا كَأَمَنْ وَأُومِنَ وَإِيْمَانًا، فَإِنَّ كَانَتِ الْأُولَى هَمْزَةً وَضَلَّ تَعَوُّدُ الثَّانِيَةِ عِنْدَ الْوَضَلِ إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلُهَا.

## فصل

ترجمه:

### در بیان حکم مهموز

حکم مهموز در تصاریف و مشتقات فعلش همچون حکم صحیح است زیرا همزه نیز حرف صحیح می باشد منتهی وقتی در غیر اول واقع شود مخفف خوانده می شود چه آنکه این حرف شدید بوده و از اقصا و بیخ حلق اداء می شود لذا برای رفع شدتش باید آن را خفیف اداء نمود پس می گوئی:

أَمَلٌ (آرزو نمود) يَأْمَلُ (آرزو می کند) همچون نَصَرَ، يَنْصُرُ.

و در امرش می‌گوئی: اُوْمُلْ.

«اُوْمُلْ» در اصل «اُءْمُلْ» بوده همزه دَوَم را که ساکنست به واو قلب نمودیم زیرا دو همزه وقتی باهم در یک کلمه اجتماع کردند و دومی آنها ساکن بود واجب است آنها بحرکت ماقبلش قلب کرد یعنی اگر حرکت ماقبل فتحه بود آنها بالف باید قلب کرد همچون «اُءْمِنْ» که به «آمن» قلب شده و در صورتیکه ضمه بود بواو قلب گردد مانند «اُءْمِنْ» که به «اُوْمِنْ» بدل شده و اگر کسره بود آنها به یاء باید قلب کرد نظیر «اِءْمَان» که به «ایمان» مبدل شده است.

و باید توجه داشت اگر همزه اولی، همزه وصل باشد در هنگام وصل کلام همزه دومی بازمی‌گردد مشروط باینکه ماقبل همزه دَوَم مفتوح باشد.

### شرح

لکته‌ها قد تُخَفَّف: ضمیر در «لکته‌ها» و «تخفف» به همزه راجع است.

اذا وقعت غیر اول: یعنی در ابتداء کلام واقع نشود.

مؤلف گوید:

مقصود آنستکه اگر همزه در ابتداء کلمه واقع شده و حرفی ماقبلش نباشد شدید و بدون تخفیف خوانده می‌شود ولی اگر در اول کلمه بود و قبل از آن نیز حرفی واقع شده باشد همچون وَاَمْرُ آنرا مخفف می‌خوانند.

لأنها حرف شدید: ضمیر در «لأنها» به همزه برمی‌گردد، یعنی چون همزه حرف شدید است از اینرو وقتی در غیر اول کلمه قرار گرفت آنها مخفف می‌کنند تا شدتش زائل شود و تخفیفش باین است که یا حذفش نموده و یا بحرف دیگر قلبش می‌کنند.

وجب قلبها بجرکه ماقبلها : ضمير در «قلبها» به همزه و در «قلبها» به حرکت برمی گردد.

اذا انفتح ماقبلها : یعنی ماقبل همزه دوّم.

متن: وَ حَذَفُوا الْهَمْزَةَ فِي خُذْ وَ كُلِّ وَ مُرَّ عَلَىٰ غَيْرِ الْقِيَاسِ،  
لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ وَقَدْ يَجِيءُ أَوْ مُرَّ عَلَى الْأَصْلِ عِنْدَ الْوَضَلِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى:  
وَ أَمْرًا هَلَكَ بِالصَّلَاةِ.

ترجمه: و اهل لسان همزه را در «خذ» یعنی (بگیر) و در «كُلِّ»  
یعنی (بخور) و در «مُرَّ» یعنی (فرمان بده) حذف کرده و این حذف  
قیاسی نیست ولی در عین حال مرتکب آن شده اند زیرا کثرت استعمال آنرا  
تجویز نموده.

و گاهی «أَمْرًا» گفته شده که در وقت وصل مطابق با اصل است  
همچون فرموده حق تعالی: «وَ أَمْرًا هَلَكَ بِالصَّلَاةِ» (دستور بده اهل خود را  
بخواندن نماز).

### شرح

وَ أَمْرًا هَلَكَ بِالصَّلَاةِ : آیه (۱۳۲) از سوره طه.

متن: وَ أَزَرَ، يَأْزِرُ وَ هَنَأَ، يَهْنَأُ كَضَرَبَ، يَضْرِبُ ائِزْرًا وَ آدَبَ، يَأْدُبُ  
كَكْرَمٍ، يَكْرُمُ أَوْ دَبَّ وَ سَلَّ، يَسْلُ كَمَنْعَ، يَمْنَعُ اِسْلًا.  
وَ يَجُوزُ سَالٌ، يَسَالُ، سَلٌ وَ آبٌ، يَتُوبُ، أُبٌ وَ سَاءٌ، يَسُوءُ، سُوءٌ  
كَصَانَ، يَصُونُ، صُنٌّ وَ جَاءَ، يَجِيءُ، جِيٌّ كَكَالَ، يَكِيلُ، كِيلٌ فَهُوَ سَاءٌ وَ  
جَاءٌ وَ أَسَاءٌ، يَأْسُو كَدَعَا، يَدْعُو وَ آتَى، يَأْتِي كَرَمِي، يَرْمِي، اَيْتٌ.

ترجمه: و أزرَ (کمک کرد)، یأزرُ (کمک می‌کند) و نیز هتأ (گوارا بود) يَهْتَأُ (گوارا می‌باشد) همچون ضَرَبَ، یضرب بوده و امرش اِزِرْ (کمک کن) مانند «إِضْرِبْ» می‌باشد و أَدَّبَ (ادب نمود) و يَأْدُبُ (ادب می‌نماید) مانند کَرُمَ، يَكْرُمُ بوده و امرش «أُوْدِبْ» همچون «أُكْرِمُ» می‌باشد.

و سَلَّ (پرسید) يَسْأَلُ (می‌پرسد) همچون منع، یمنع بوده و امرش «إِسْأَلْ» همچون «إِمْنَعْ» می‌باشد و در آن جایز است گفته شود: سَأَلْ، يَسْأَلُ، سَلَّ.

و آَبَ (رجوع کرد) يَوْبُ (رجوع می‌کند) أَبَّ (رجوع کن) و سَاءَ (بد بود) يَسُوءُ (بد است) سُوءُ (بد باش) مانند صَانُ، یصون، صُنَّ می‌باشد. و جَاءَ (آمد) يَجِيئُ (می‌آید) جِيئُ (بیا) مانند كَالُ (وزن کرد) يَكِيلُ (وزن می‌کند) كِيلُ (وزن نما) می‌باشد.

و اسم فاعل این دو فعل بترتیب: سَاءِ (بد) و جَاءِ (وارد) می‌آید. و أَسَأَ (مداوا نمود) يَأْسُوْ (مداوا می‌کند) مانند دَعَا، يَدْعُو می‌باشد. و آَتَى (آمد) يَأْتِي (می‌آید) مانند رَمَى، یرمی می‌باشد و امرش اِیت همچون اِرْمَ می‌باشد.

متن: وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: تِ، تشبیهاً لَهُ بِخُدِّ.  
وَوَائِي، يَأِي كَوْقِي، يَتِي وَآوِي، يَأْوِي، آتَا كَشْوِي، يَشْوِي شَيْئاً، إِيوِي

كَاشُو.

وَنَائِي، يَنَائِي كَرَعِي، يَزْعِي وَكَذَا قِيَاسُ رَائِي، يَزَائِي.  
لَكِنَّ الْعَرَبَ قَدْ اجْتَمَعَتْ عَلَى حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِنْ مُضَارِعِهِ،

فَقَالُوا:

يَرِي، يَرِيَانِ، يَرُونِ، تَرِي، تَرِيَانِ، يَرِينِ إِلَى آخِرِهِ.  
وَآتَّفَقَ فِي الْخِطَابِ الْمُؤَنَّثِ لَفْظُ الْوَاحِدَةِ وَالْجَمْعِ لَكِنَّ وَزْنَ

الوَاحِدَةِ تَفَلَّنَ وَ الْجَمْعُ تَفَلَّنَ، فَإِذَا أَمَرْتَ مِنْهُ قُلْتَ عَلَى الْأَصْلِ إِزْعَ كَارِعَ وَ عَلَى الْحَذْفِ رَوَيْلِزْمُهُ اهَاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ رَهْ، رِيَا، رَوَا، رَيْ، رِيَا، رَيْنَ.

ترجمه: و برخی از عرب‌ها امر (اتی، یاتی) را ت گفته درحالیکه آنرا به «خُذْ» تشبیه کرده‌اند یعنی همانطوری که همزه را از ابتداء (خذ) حذف کرده‌اند از «ت» نیز همزه را برداشته‌اند.

و وَآی (وعده داد) یأی (وعده می‌دهد) همچون وَقَى، یَقِي بوده و آوَى (مکان گرفت) یأوی (مکان می‌گیرد) آتِأ (مکان گرفتن) همچون شوی، یشوی، شیأ است و امرش ایو (مکان بگیر) همچون «اشو» می‌باشد. و نَأَى (دور شد) یئأی (دور می‌شود) همچون رَعَى، یرعی است و بهمین قیاس است رأی (دید)، یرأی (می‌بیند).

لکن عرب اجماع نموده‌اند بر حذف همزه از مضارع آن لذا گفته‌اند:

یرِی : می‌بیند یکمرد غائب در زمان آینده.  
 یرِیانِ : می‌بینند دو مرد غائب در زمان آینده  
 یرِوُنَ : می‌بینند مردان غائب در زمان آینده  
 تری : می‌بیند یکزن غائب در زمان آینده  
 تریان : می‌بینند دوزن غائب در زمان آینده  
 یرینَ : می‌بینند زنان غائب در زمان آینده  
 تا آخر صیغه‌های چهارده گانه.

و در صیغه‌های حاضر صیغه مفرد مؤنث با جمع متفق و متحد بوده ولی وزن مفرد «تَفَلَّنَ» بوده یعنی لام الفعل حذف شده و وزن جمع «تَفَلَّنَ» می‌باشد یعنی لام الفعل محفوظ است.

و وقتی از آن امر بناء نمودی برطبق اصل بگو:

إِرْءَ (بین) همچون اِرْعَ.

و بنا بر حذف همزه بگو: رَ، منتهی در این صورت در حالت وقف  
هاء را باید بآن ملحق کنی یعنی بگوئی:

رَهَ : بین تو مرد حاضر      رَى : بین تو یکزن حاضر  
رِیَا : بینید شما دو مرد حاضر      رِیَا : بینید شما دو زن حاضر  
رِوَا : بینید شما مردان حاضر      رِینَ : بینید شما زنان حاضر

متن: وَبِالتَّكْثِيرِ رَيْنَ، رِيَانِ، رِوُنَّ، رَيْنَ، رِيَانِ، رَيْنَانِ.  
فَهَوْرَاءِ، رَائِيَانِ، رَاوُنَ كِرَاعٍ، رَاعِيَانِ، رَاعُونَ وَذَلِكَ مَرْتَبَتِي كَمَرَعِي  
وَبِنَاءِ أَفْعَلٍ مِنْهُ مَخَالِفٌ لِأَخَوَاتِهِ أَيْضًا، فَتَقُولُ: أَرِي، يُرَى، إِرَاءٌ وَارَائَةٌ وَ  
إِرَائَةٌ فَهَوْمُرٌ وَذَلِكَ مُرِيٌّ، مُرِيَانِ، مُرَوْنٌ، مُرَاءَةٌ، مُرَاتَانِ، مُرِيَاتٌ.  
وَالْأَفْرَمِيَّةُ: أَرِ، أَرِيَا، أَرُوَا، أَرِي، أَرِيَا، أَرِينِ.  
وَبِالتَّكْثِيرِ: أَرِينِ، أَرِيَانِ، أَرُنَّ، أَرِنَّ، أَرِيَانِ، أَرِينَانِ.  
وَفِي النِّهْيِ: لَا يُرِ، لَا يُرِيَا، لَا يُرُوا إِلَى آخِرِهِ.  
وَبِالتَّكْثِيرِ: لَا يُرِينِ، لَا يُرِيَانِ، لَا يُرُونِ، لَا يُرِينِ، لَا يُرِيَانِ، لَا يُرِينَانِ.  
وَتَقُولُ فِي إِفْتَعَلٍ مِنْ مَهْمُوزِ الْفَاءِ: إِيْتَالَ كِإِخْتَارَ وَإِيْتَلَى  
كَإِفْتَضَى.

ترجمه: و در امر حاضر آن با نون تأکید ثقیله می گوئی:

رَيْنَ : بین البتّه البتّه تو یکمرد حاضر  
رِيَانِ : بینید البتّه البتّه شما دو مرد حاضر  
رِوُنَّ : بینید البتّه البتّه شما مردان حاضر  
رَيْنَ : بین البتّه البتّه تو یکزن حاضر  
رِيَانِ : بینید البتّه البتّه شما دو زن حاضر  
رَيْنَانِ : بینید البتّه البتّه شما زنان حاضر

و اسم فاعل آن راءِ (یکمرد بیننده) و رائيانِ (دو مرد بیننده) و راؤن (مردان بیننده) بوده مانند راع، راعیان، راعون.

و اسم مفعولش مرئى همچون مرعى می باشد.

و بناء آن از باب افعال نیز با نظائرش مخالف است یعنی همانطوری که «رأى» با نظائرش همچون نأى، ینأى مخالف بوده و در رأى ملتزم هستند بحذف همزه بخلاف نأى، ینأى عیناً بناء باب افعالش نیز چنین است فلذا در باب افعال نیز همزه را از «رأى» حذف می کنند ولی از اخواتش حذف نکرده بلکه همچنان محفوظ و ثابت می گذارند از اینرو در بناء آن از باب افعال می گویند:

أرى (نشان داد) یرى (نشان می دهد) أراءً (نشان دادن) و أرائهً (نشان دادن) و أرایهً (نشان دادن).

و اسم فاعلش مرٍ و اسم مفعولش مرئى، مریان، مرؤن، مرأة، مرأتان، مریات می باشد.

و صیغه امر حاضر آن از باب افعال عبارتست از:

أر (نشان بده تو یکمرد) أریا (نشان بدهید شما دو مرد) أروا (نشان دهید شما مردان) أرى (نشان بده تو یکزن) أریا (نشان بدهید شما دو زن) أرینان (نشان دهید شما زنان).

و با نون تأکید می گوئی:

أرىن، أریان، أرن، أریان، أرینان.

و در نهی آن می گوئی:

لا یر (نباید ببیند یکمرد) لا یریا (نباید ببینند دو مرد)، لا یروا (نباید

ببینند مردان).

تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و در صرف نهی با نون تأکید می گوئی:



## مهموز و شرح آن ۱۲۷

لَا يُرِيَنَّ، لَا يُرِيَانِ، لَا يُرِيَنَّ، لَا تُرِيَانِ، لَا يُرِيَانِ.

و در باب افتعال از مهموز الفاء می‌گوئی:

اِتِيَال (اصلاح کرد) همچون اِخْتَار و نیز مانند اَيْتَلِي (کوتاه شد)

مانند اِفْتَضَى.

### شرح

و بناء افعال منه: ضمیر در «منه» به «رأی»، «یرأی» راجع است.

آری: در اصل «اری» بوده است.



## فصل

متن:

فی بناء اسمی الزمان والمكان

وَهُوَ مِنْ يَفْعَلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ عَلَى مَفْعَلٍ مَكْسُورِ الْعَيْنِ كَالْمَجْلِسِ  
وَالْمَبِيتِ وَمِنْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ وَضَمِّهَا عَلَى مَفْعَلٍ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ  
كَالْمَذْهَبِ وَالْمَقْتَلِ وَالْمَشْرَبِ وَالْمَقَامِ.  
وَشَدَّ الْمَسْجِدُ وَالْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ وَالْمَظْلِعُ وَالْمَجْزِرُ وَالْمَرْفِقُ وَالْمَفْرِقُ  
وَالْمَسْكِنُ وَالْمَنْسِكُ وَالْمَنْبِتُ وَالْمَسْقِطُ.  
وَحِكَى الْفَتْحُ فِي بَعْضِهَا وَأَجِزَ الْفَتْحُ فِيهَا كُلِّهَا.  
هَذَا إِذَا كَانَ الْفِعْلُ صَحِيحَ الْفَاءِ وَاللَّامِ.

## فصل

ترجمه:

در بیان بناء اسم زمان و مكان

اسم زمان آنست که بر زمان وقوع فعل دلالت کند و اسم مکان بر  
محلّ واقع شدن آن دلالت دارد.  
و آن از فعل مضارع مکسور العین بر وزن مَفْعَلِ (بکسر عین) می آید  
مانند:

مَجْلِسِ (محلّ و زمان نشستن) مَبِيتِ (محلّ و زمان بیتوته کردن).

و از فعل مضارع مفتوح و مضموم العین بر وزن مَفْعَل (بفتح عین) می آید مثل:

مَذْهَب (محلّ و زمان نشستن) مَقْتَل (محلّ و زمان کشتن) مَشْرَب (محلّ و زمان آشامیدن) مَقَام (محلّ و زمان ایستادن).  
و کلمات ذیل شاذّ و برخلاف قاعده است:

مَسْجِد (محلّ و زمان سجده) مَشْرِق (محلّ و زمان تابیدن) مَغْرِب (محلّ و زمان غروب کردن) مَطْلِع (محلّ و زمان درآمدن) مَجْزِر (مکان و زمان نحر کردن شتر) مَرْفِيق (مکان و زمان رفاقت) مَفْرِق (مکان و زمان جدائی) مَسْكِين (محلّ و زمان سکونت) مَنَسِک (محلّ و زمان عبادت) مَنَبِت (مکان و زمان روئیدن) مَسْقِط (مکان و زمان افتادن).

و در برخی از اینکلمات فتحه دادن حکایت شده چنانچه فتحه را در تمامشان اجازه داده اند.

آنچه گفتیم زمانی است که فعل از نظر فاء و لام الفعل صحیح باشد.

متن: وَ اَمَا فِي غَيْرِهِ فَمِنْ الْمُعْتَلِّ الْفَاءِ مَكْسُورًا اَبْدًا كَالْمَوْعِدِ وَ الْمُؤْضِعِ.

وَ مِنْ الْمُعْتَلِّ اللَّامِ مَفْتُوحًا اَبْدًا كَالْمَرْمِي وَ الْمَاوِي.  
وَ قَدْ تَدْخُلُ عَلٰى بَعْضِهَا تَاءُ التَّائِيثِ كَالْمَظَنَّةِ وَ الْمَقْبَرَةِ وَ الْمَشْرِقَةِ.

وَ شَدَّ الْمَقْبَرَةَ وَ الْمَشْرِقَةَ بِالضَّمِّ.  
وَ مِمَّا زَادَ عَلٰى الثَّلَاثَةِ كَاسِمِ الْمَفْعُولِ كَالْمُدْخَلِ وَ الْمَقَامِ.  
وَ اِذَا كَثُرَ الشَّيْءُ فِي الْمَكَانِ قِيلَ فِيهِ مَفْعَلَةٌ مِنْ الثَّلَاثِ الْمَجْرَدِ

فَيُقَالُ:

أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَمَأْسَدَةٌ وَمَذْبُوبَةٌ وَمَبْطُخَةٌ وَمَقْشَأَةٌ.

ترجمه: و اما در غیر صحیح الفاء واللام اسم زمان و معتلّ از معتلّ الفاء (مثال) همیشه مکسور است مانند: مَوْعِدٌ (محلّ و زمان وعده) و مَوْضِعٌ (محلّ و زمان نهادن).

و از معتلّ اللام (ناقص) همیشه مفتوح می‌باشد مانند: مَرْمِيٌّ (محلّ و زمان تیر انداختن) مَأْوِيٌّ (مکان).

و گاهی به بعضی از آنها تاء تأنیث ملحق می‌شود مانند مَظَنَّةٌ (محلّ و زمان گمان) و مَقْبَرَةٌ (محلّی که میت را در آن می‌خوابانند) و مَشْرَقَةٌ (محلّ و زمان تابیدن).

و گفتن «مَقْبَرَةٌ و مَشْرُقَةٌ» بضمّ باء و راء شاذّ و برخلاف قیاس است.

اسم زمان و مکان از افعالیکه بیشتر از سه حرفی هستند همچون اسم مفعول آن‌ها می‌باشند مانند:

مُدْخَلٌ (محلّ و زمان داخل کردن) و مُقَامٌ (محلّ و زمان بپا داشتن).

این دو اسم زمان و مکان از باب افعال بوده که اسم مفعول آن نیز همین وزن می‌باشد.

باید توجه داشت وقتی شیئی در مکانی زیاد و شایع بود در تعبیر از آن وزن «مَفْعَلَةٌ» را مورد استفاده قرار می‌دهند مشروط باینکه کلمه از ثلاثی مجرد باشد مانند:

أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ (زمینی که درنده و سباع زیاد دارد) أَرْضٌ مَأْسَدَةٌ (زمینی که شیر زیاد دارد) اَرْضٌ مَذْبُوبَةٌ (زمینی که گرگ زیاد دارد) اَرْضٌ مَبْطُخَةٌ (زمینی که خربزه زیاد دارد) اَرْضٌ مَقْشَأَةٌ (زمینی که خیار زیاد دارد).

متن: وَأَمَّا إِسْمُ الْآلَةِ:  
 فَهُوَ مَا يُعَالَجُ بِهِ الْفَاعِلُ الْمَفْعُولَ لِوُضُوعِ الْأَثَرِ إِلَيْهِ، فَيَجِيئُ  
 عَلَى مِخْلَبٍ وَمِكَسَحَةٍ وَمِفْتَاحٍ وَمِصْفَاءٍ.  
 وَقَالُوا: مِرْقَاةٌ عَلَى هَذَا.  
 وَمَنْ فَتَحَ الْمِيمَ أَرَادَ بِهِ الْمَكَانَ.  
 وَشَدَّ مُدْهَنٌ وَمُسْقُطٌ وَمُدَقٌّ وَمُنْخَلٌ وَمُكْحَلَةٌ وَمُخْرَضَةٌ  
 مَضْمُومَةٌ الْمِيمِ وَالْعَيْنِ وَجَاءَ مِدَقٌّ وَمِدَقَّةٌ عَلَى الْقِيَاسِ.

ترجمه: اسم آلت

اما اسم آلت پس آن چیزی است که فاعل بواسطه اش مفعول را مورد علاج و عمل قرار می دهد تا اثر بان برسد پس آن بر وزن «مِفْعَل» همچون «مِخْلَب» (آلت دوشیدن) و «مِفْعَلَه» نظیر «مِكَسَحَه» (آلت روفتن و جاروب کردن) و «مِفْعَال» مثل «مِفْتَاح» (آلت گشودن) و «مِصْفَاء» (آلت صاف کردن اشیاء) می آید.

و اهل زبان کلمه «مِرْقَاة» یعنی نردبان را بنا بر همین وزن استعمال کرده اند یعنی آنرا همچون «مِصْفَاء» دانسته اند.

و کسانی که میم آنرا بفتح خوانده و گفته اند (مِرْقَاة) از آن اسم مکان را اراده کرده اند.

و کلمات: مُدْهَن (روغن دان) و مُسْقُط (آلت چکاندن دارو در بینی) و مُدَق (آلت کوبیدن) مُنْخَل (غِربال) مُكْحَلَه (آلت سرمه کشیدن) مُخْرَضَه (چوبک دان) بضم میم و عین شاد و برخلاف قاعده می باشند و دو کلمه: مِدَقٌّ و مِدَقَّة (آلت کوبیدن) برطبق قیاس و قاعده آمده اند.

متن:

تنبيه

الْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثَّلَاثِي الْمُجَرَّدِ عَلَى فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ تَقُولُ:  
ضَرَبْتُ، ضَرْبَةً وَقُمْتُ قَوْمَةً.

وَمِمَّا زَادَ بِنِزَاةِ الْهَاءِ كَالْإِعْطَاءِ وَالْإِنْطِلَاقِ الْآ مَا فِيهِ تَاءُ  
التَّأْنِيثِ مِنْهُمَا فَالْوَصْفُ بِالْوَاحِدَةِ كَقَوْلِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً وَ  
دَخَرَجْتُهُ دَخْرَجَةً وَاحِدَةً وَالْفِعْلَةُ بِالْكَسْرِ لِتَنوعٍ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ: هُوَ  
حَسَنُ الطَّعْمَةِ وَالْجِلْسَةِ.

ترجمه:

تنبيه

مصدر مرّه

مصدر مرّه آنستکه بر تعداد وقوع فعل دلالت کند و آن از ثلاثی  
مجرد بر وزن «فَعْلَه» بفتح فاء آید مانند: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً (زدم یکبار زدن) و  
قُمْتُ قَوْمَةً (ایستادم یکبار ایستادن).

و از فعلیکه زائد بر سه حرف باشد مصدر همان باب را در نظر  
گرفته تنها یک تاء بآخرش اضافه می‌کنند مانند إعطاءة (مصدر مرّه از باب  
افعال) انطلاقة (مصدر مرّه از باب انفعال) مگر مصدری که خود تاء تأنیث  
داشته باشد که در این صورت برای مشخص شدن مصدر مرّه صفت واحده را  
باید دنبالش آورد چنانچه می‌گوئی:

رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً (رحم کردم یکبار رحم نمودن) و دَخَرَجْتُهُ  
دَحْرَجَةً وَاحِدَةً (غلطانیدم یکبار غلطانیدن).

مصدر نوعی

مصدر نوعی آنستکه دلالت کند بر نوع انجام فعل و آن بر وزن

«فِعْلَةٌ» بکسر فاء می آید مانند: هُوَ حَسَنُ الطَّعْمَةِ وَالْجِلْسَةِ (او نیکو است نوعی از طعام و جلوسش).

تمام شد کتاب شرح تصریف بدست ناتوان سید محمد جواد ذهنی تهرانی

در شب میمون و مبارک مولود نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

یعنی شب هفدهم ماه ربیع الاول سال هزار و چهارصد و هشت

هجری قمری و از خداوند متعال درخواست می کنم

که این هدیه ناچیز را خالصاً لوجه

مورد قبول قرار دهد

بحقّ محمد و آله

الظاهرین

۴۴۴۴

۴۴۴۴

۴۴۴

۴۴

۴

## فهرست موضوعات و مطالب

صفحه	موضوع
۵	تعریف تصریف
۹	تقسیم فعل
۲۰	فعل لازم و متعدی
۲۲	طریقه متعدی نمودن فعل لازم
۵	تعریف تصریف
۹	تقسیم فعل
۲۰	فعل لازم و متعدی
۲۲	طریقه متعدی نمودن فعل لازم
۲۴	امثله تصریف افعال
۳۳	فعل مضارع و اقسام آن
۳۷	فعل مضارع معلوم



۴۰	فعل مضارع مجهول
۴۱	صرف فعل مضارع
۴۳	دخول جازم بر سر فعل مضارع
۴۴	دخول ناصب بر سر فعل مضارع
۴۷	امر بصیغه یا امر حاضر
۵۴	نون تأکید و درآمدنش بر سر افعال
۵۷	حکم نون تأکید
۶۱	اسم فاعل و مفعول و صرف آن
۶۶	فعل مضاعف و برخی از احکام آن
۶۹	ادغام و موارد وجوب آن
۷۰	موارد امتناع ادغام
۷۱	موارد جواز ادغام
۷۴	معتلّ و اقسام آن
۷۵	معتلّ الفاء و شرح آن
۸۲	معتلّ العین و شرح آن
۹۶	اسم فاعل و اسم مفعول از اجوف
۹۸	معتلّ اللّام و شرح آن
۱۱۶	معتلّ العین واللّام و شرح آن
۱۱۸	معتلّ الفاء واللّام و شرح آن
۱۲۰	مهموز و شرح آن
۱۲۸	بناء اسم زمان و مکان
۱۳۱	اسم آلت
۱۳۲	مصدر نوعی و مره
۱۳۳	پایان کتاب

## از طبع خارج شد:

- ۱- تحرير الفصول «شرح فارسی بر كفاية الاصول»
- ۲- تشریح المقاصد «شرح فارسی بر رسائل»
- ۳- تفصیل الفصول «شرح فارسی بر معالم الاصول»
- ۴- بیان المراد «شرح فارسی بر اصول فقه مظفر(ره)»
- ۵- الكلام الغنى «شرح فارسی بر باب رابع مغنى»
- ۶- المباحث التحویة «شرح فارسی بر سیوطی»
- ۷- الآثار الباقیه «شرح فارسی بر حاشیه»
- ۸- كلمات العلویة «شرح فارسی بر صمدیه»
- ۹- منهج الهدایه «شرح فارسی بر وقت و قبله»
- ۱۰- انیس الطالبین «ترجمه آداب المتعلمین»
- ۱۱- فصول الحکمه «شرح فارسی بر منظومه»
- ۱۲- الكلام اللطیف «شرح فارسی بر تصریف»



# مؤسسة نشر و مطبوعات حادق

رقم - خيابان اروم «تلفن ۲۱۸۸۳»

- |            |       |   |
|------------|-------|---|
| دورة كامل  | جلد ۶ | ۱ - تحرير الفصول «شرح فارسی بر كفاية الاصول»            |
| ادامه دارد | جلد ۵ | ۲ - تشریح المقاصد «شرح فارسی بر رسائل»                  |
| ادامه دارد | جلد ۶ | ۳ - تشریح المطالب «شرح فارسی بر مكاسب»                  |
| دورة كامل  | جلد ۳ | ۴ - تفصیل الفصول «شرح فارسی بر معالم الاصول»            |
| ادامه دارد | جلد ۳ | ۵ - بیان المراد «شرح فارسی بر اصول الفقه المظفر»        |
| دورة كامل  | جلد ۳ | ۶ - فصول الحكمة «شرح فارسی بر منظومه سبزواری»           |
| دورة كامل  | جلد ۶ | ۷ - المباحث النحویة «شرح فارسی بر سیوطی»                |
|            | جلد ۱ | ۸ - الكلام الغنی «شرح فارسی بر باب رابع مغنی»           |
|            | جلد ۱ | ۹ - الآثار الباقية «شرح فارسی بر حاشية ملا عبد الله»    |
|            | جلد ۱ | ۱۰ - كلمات العلوية «شرح فارسی بر صمدیه»                 |
|            | جلد ۱ | ۱۱ - الافاضة «شرح فارسی بر هدايه»                       |
|            | جلد ۱ | ۱۲ - الكلام اللطيف «شرح فارسی بر نصريف»                 |
|            | جلد ۱ | ۱۳ - اساس الصرف «مشمول بر امتهات علم صرف»               |
|            | جلد ۱ | ۱۴ - انيس الطالبين «ترجمة آداب المتعلمين»               |
|            | جلد ۱ | ۱۵ - منهج الهداية «شرح وقت و قبله شرح لمعه»             |
|            | جلد ۱ | ۱۶ - اللباب «شرح فارسی بر خلاصة الحساب شيخ بهائي»       |
|            | جلد ۱ | ۱۷ - تحفة الاحباب «شرح فارسی بر تحفة الاحباب شيخ بهائي» |
| دورة كامل  | جلد ۸ | ۱۸ - مفصل «شرح مطول»                                    |
| دورة كامل  | جلد ۵ | ۱۹ - مهدي الاريب «شرح باب اول مغنی»                     |
|            | جلد ۱ | ۲۰ - مهدي الاريب «شرح باب رابع مغنی»                    |
|            | جلد ۱ | ۲۱ - بدايه «شرح هدايه»                                  |
|            | جلد ۱ | ۲۲ - فرائد حجتيه «شرح كتاب صمدیه»                       |
| دورة كامل  | جلد ۲ | ۲۳ - فوائد الحجتيه «شرح كتاب سيوطی»                     |
|            | جلد ۱ | ۲۴ - اربعين حجت «شرح چهل حديث در فضائل امير المؤمنين ع» |
|            | جلد ۱ | ۲۵ - شرح صدوده كلمه از كلمات امير المؤمنين ع»           |
|            | جلد ۱ | ۲۶ - خود آموز نصريف                                     |
|            | جلد ۱ | ۲۷ - نثر اللثالي في شرح نظم اللثالي                     |
|            | جلد ۱ | ۲۸ - وجيزة في صيغ النكاح و الطلاق                       |
|            | جلد ۱ | ۲۹ - الدروس الدررية الفقهية «سلسله درسهای خارج فقه»     |
|            | جلد ۱ | ۳۰ - خلاصة التيسير «در علم تكسير»                       |